روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن    ج‏4    176

[سوره آل‏عمران (3): آيات 1 تا 9]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ‏

الم (1) اللَّهُ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ (2) نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ وَ أَنْزَلَ التَّوْراةَ وَ الْإِنْجِيلَ (3) مِنْ قَبْلُ هُدىً لِلنَّاسِ وَ أَنْزَلَ الْفُرْقانَ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآياتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذابٌ شَدِيدٌ وَ اللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقامٍ (4)

إِنَّ اللَّهَ لا يَخْفى‏ عَلَيْهِ شَيْ‏ءٌ فِي الْأَرْضِ وَ لا فِي السَّماءِ (5) هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحامِ كَيْفَ يَشاءُ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (6) هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتابَ مِنْهُ آياتٌ مُحْكَماتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتابِ وَ أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ ابْتِغاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغاءَ تَأْوِيلِهِ وَ ما يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَّ اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنا وَ ما يَذَّكَّرُ إِلاَّ أُولُوا الْأَلْبابِ (7) رَبَّنا لا تُزِغْ قُلُوبَنا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنا وَ هَبْ لَنا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ (8) رَبَّنا إِنَّكَ جامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لا يُخْلِفُ الْمِيعادَ (9)

«1»

[ترجمه‏]

[به نام خداى بخشاينده مهربان‏] «2»

خداى كه نيست خداى مگر او زنده و پاينده.

فرو فرستاد «3» بر تو قرآن بدرستى راست دارنده‏ «4» آن را «5» كه پيش اوست‏ «6»، و فرو فرستاد توريت و انجيل‏ «7» پيش از اين براى بيان‏ «8» مردمان [را] «9» و فرو فرستاد قرآن.

«10»

آنان كه كافر شدند به آيتهاى خداى، ايشان را عذابى بود سخت، و خداى غالب است و كينه كش [387- ر].

خداى پوشيده نبود «11» آنان بر او چيزى در زمين و نه در آسمان.

او آن است كه مى‏نگارد «12» شما را در رحمها «13» چنان كه خواهد، نيست خداى‏ «14» مگر

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). اساس: ندارد، از تب افزوده شد.

(2). آج، لب، فق+ اسم سورت است يا غير آن.

(3). آج، لب، فق+ بتدريج.

(4). آج، لب، فق: حال آن كه باور دارنده است.

(5). آج، لب، فق: مر آن كتاب را.

(6). آج، لب، فق: كه پيش از وى بوده.

(7). مج، وز، دب: فرو فرستاد كتاب موسى و كتاب عيسى.

(8). مج، وز، دب+ و لطف.

(9). اساس كه در اين مورد نو نويس است: ندارد، با توجه به تب افزوده شد.

(10). تب، آج، لب+ بدرستى كه.

(11). تب: بدرستى كه بر خداى پوشيده نيست، مج، وز، آج، لب، فق: پوشيده نشود.

(12). آج، لب، فق: كه صورت كند.

(13). آج، لب، فق: جايگاههاى بچگان آن مادران.

(14). آج، لب، فق: هيچ خداى نيست.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن، ج‏4، ص: 165

او، غالب است و محكم كار.

[387- پ‏]

او آن است كه فرو فرستاد بر شما قرآن، [از او آيتهايى هست محكم‏] «1» كه آن اصل كتاب است و ديگر متشابهات‏ «2»، امّا آنان كه در دلهاى ايشان كژى بود پى گيرى كنند «3» متشابه را از آن طلب‏ «4» فتنه را و طلب‏ «5» تأويلش را «6»، و نداند تأويل مگر خداى، و پا بر جايان در علم مى‏گويند بگرويديم به آن، همه از نزديك خداى ماست و انديشه نكند مگر خداوندان عقل‏ «7».

خداى ما بر مگردان دلهاى ما پس از آن كه راه دادى ما را، و بده ما را از نزديك تو رحمت‏ «8»، بدرستى كه تو بخشنده‏اى‏ «9».

خداى ما تو جمع كننده‏ «10» مردمانى براى روزى كه شك نيست در آن، كه خداى خلاف ميعاد نكند «11».

كلبى گفت و ربيع أنس كه: اين آيات كه در اوّل اين سورت است تا به قصّه مباهله در وفد نجران فرود آمد، و ايشان شصت‏ «12» مرد بودند، چهارده مرد با ايشان بودند از اشراف ايشان، و از آن چهارده سه مرد پيشواى و مقدّم بودند، عاقب‏ «13» بود و او

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). اساس: در اين مورد زير وصّالى رفته است، تب: نا خواناست، از مج افزوده شد.

(2). مج، وز، دب: متشابه، آج، لب: محتمل و متشابه.

(3). اساس: پى‏گرى كند، با توجه به مج تصحيح شد.

(4). مج: طلبد، آج، لب، فق: جستن.

(5). آج، لب، فق: و براى جستن.

(6). آج، لب، فق: عدول از ظاهر.

(7). تب: خردها.

(8). تب، مج، وز، آج، لب، فق: بخشايشى.

(9). تب: دهنده، آج، لب+ بخشنده بر كمالى، فق: بخشنده‏اى بر كمال.

(10). تب: بهم آرنده‏اى، آج، لب، فق: گرد آورنده.

(11). تب، آج، لب: خلاف نكند وعده را.

(12). مج، وز، دب، آج: شست.

(13). دب، آج، لب، فق+ با ايشان.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن، ج‏4، ص: 166

امير قوم بود و صاحب مشورت ايشان، و نام او عبد المسيح بود. و سيّد بود [388- ر]، و نام او أيهم‏ «1» بود، او صاحب رحلشان بود. و ابو حارثه بن علقمه حبر و عالمشان بود، و صاحب مدارشان، و بنزديك ملوك روم و ترسايان موقعى عظيم داشت، و كتب اوايل برخوانده بود و مردى متعبّد بود و مجتهد.

در مدينه آمدند نماز ديگر با جامه‏هاى نيكو، و به يك روايت جامه‏هاى ديبا پوشيده، مردمانى با جمال و آراسته، اصحاب رسول- عليه السلام- گفتند: ما نديديم وفدى چونين در مسجد رسول آمدند- عليه السلام- و او نماز ديگر بكرده بود. بنشستند و ساعتى در مسجد تأمّل مى‏كردند، وقت نماز ايشان در آمد، برخاستند و دستورى خواستند و نماز خود بكردند روى به مشرق كرده‏ «2»، رسول- عليه السلام- گفت: اسلام آرى‏ «3». گفتند: ما اسلام آورده‏ايم پيش از آن كه تو را ديديم‏ «4». گفت: دروغ مى‏گويى، اسلام چگونه باشد با آن كه خداى را فرزند گويد «5» و صليب پرستد «6» و گوشت خوك خورد! گفتند: پس كه بود عيسى؟ گفت: پيغامبر خدا بود و بنده خدا. گفتند: هيچ بنده مخلوق را ديدى‏ «7» بى پدر؟ رسول- عليه السلام- گفت: از قدرت خداى بديع‏ «8» نيست اين، و لكن ندانى‏ « «9»» كه فرزند به پدر ماند؟ گفتند: بلى. گفت: ندانى‏ « «10»» كه خداى را تعالى مثل و مانند نيست، و ندانى‏ «11» كه عيسى زنده‏اى بود فناپذير؟ و خداى زنده‏اى است كه‏ «12» نميرد، و نمى‏دانى‏ « «13»» كه خداى تعالى حافظ خلقان است و خالق ايشان است؟ عيسى اين تواند كردن؟ گفتند: نه.

گفت: نمى‏دانى‏ «14» كه خداى تعالى [را] «15» هيچ چيز بر او پوشيده نشود در آسمان‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). اساس: بهم، آج، لب، مب، مر: الهم، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(2). وز: كرد.

(3). آرى/ آريد.

(4). مب، مر: بينيم.

(5). آج، لب: گوييد.

(6). وز، لب، مر: پرستيد.

(7). ديدى/ ديديد.

(8). چاپ شعرانى (2/ 435): بعيد.

(11- 10- 9). ندانى/ ندانيد، همه نسخه بدلها: نمى‏دانى.

(12). مب+ هرگز.

(14- 13). اساس كه در اين مورد نو نويس است: نمى‏دانيد، با توجّه به دب تصحيح شد.

(15). اساس: ندارد، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها افزوده شد.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن، ج‏4، ص: 167

و زمين؟ گفتند: بلى. گفت: نه عيسى از آن هيچ نداند؟ گفتند: نه. گفت:

نمى‏دانى‏ « «1»» كه خداى تعالى صورت عيسى‏ «2» در رحم مادر بنگاشت چنان كه خواست؟ گفتند: بلى.

گفت: نمى‏دانى‏ « «3»» كه خداى تعالى مستغنى است از طعام و شراب و حدث، و عيسى طعام و شراب خورد و [او را] « «4»» حدث بود «5». ايشان گفتند: همچونين است.

گفت: نمى‏دانى‏ «6» كه‏ «7» عيسى از مادر بزاد و «8» كوچك بود «9» چون دگر كودكان، آنگه به غذا و تربيت بزرگ شد چون دگر كودكان؟ گفتند: بلى.

رسول- عليه السلام- گفت: چون اقرار دادى‏ «10» به اين، چگونه [گويى‏] «11» عيسى [فرزند] «12» خداست؟ خداى تعالى اوايل سورت آل عمران بفرستاد تا به سر هشتاد و اند «13» آيت.

قوله تعالى: الم، اللَّهُ‏، آنچه در حروف مقطّع گفته‏اند و در الم‏ برفت به استقصا در اوّل سورة البقره فلا معنى لإعادته.

ابو جعفر يزيد بن القعقاع خواند: «الم» مفصول، و جمله حروف تهجّى چنين خواند. و باقى قراء موصول خواندند.

وجه تحريك او بصريان گفتند: براى‏ «14» جمع ساكنين را تحريك كردند او را، و تحريك به فتحه براى آن كردند كه سبكتر حركتى است. كوفيان گفتند «15»: نقل كردند حركت [388- پ‏] همزه را با «ميم». و آن كس كه وقف كرد، گفت: براى آن كه حروف مبنى باشد، و اصل او سكون بود، آنگه ابتدا كرد به «اللّه» لا بدّ همزه قطع بايست كردن، اگر چه همزه وصل است، چنان كه شاعر گفت:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| التسمعنّ وشيكا في دياركم‏ |  | اللّه اكبر يا ثارات عثمانا |
|  |  |  |

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(6- 3- 1). نمى‏دانى/ نمى‏دانيد.

(2). مب، مر+ را.

(11- 4). اساس: ندارد، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها افزوده شد.

(5). اساس كه نو نويس است: كرد، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(7). دب، آج، لب، فق، مب، مر+ چون.

(8). همه نسخه بدلها: ندارد.

(9). دب+ و.

(10). دادى/ داديد.

(12). اساس، مج، وز: ندارد، با توجّه به دب و ديگر نسخه بدلها افزوده شد.

(13). فق، مر: و دو.

(14). مج، وز+ ها.

(15). دب، آج، لب، فق، مر+ و.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن، ج‏4، ص: 168

و وجهى ديگر آن است كه گروهى خود روا مى‏دارند كه همزه وصل قطع كنند، چنان كه شاعر گفت‏] « «1»»:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اذا جاوز الإثنين سرّ فانّه‏ |  | بنث و تكثير الوشاة قمين. |
|  |  |  |

اللّه مرفوع است به ابتداء، و لا إِلهَ إِلَّا هُوَ، در جاى خبر اوست، و الْحَيُّ الْقَيُّومُ‏، صفت اوست.

نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتابَ بِالْحَقِ‏، ابراهيم بن ابى عبله خواند به تخفيف: نزل عليك الكتاب بالحقّ، چنان كه فعل لازم باشد و كتاب فاعل. براى آن گفت: «نزل»، كه خداى تعالى آيت از پس آيت و سورت از پس سورت فرستاد، و تفعيل تكثير فعل باشد، و مراد به «كتاب» قرآن است باتّفاق. بِالْحَقِ‏، بدرستى و راستى. مُصَدِّقاً، به راست دارنده، و نصب او بر حال است [از مفعول‏] «2». لِما بَيْنَ يَدَيْهِ‏، آن را كه پيش اوست از «3» كتابها و پيغامبران و شرايع ايشان.

وَ أَنْزَلَ التَّوْراةَ وَ الْإِنْجِيلَ‏، براى آن در حقّ توريت و انجيل «انزال» فرمود و «تنزيل» نگفت كه، آن كتابها به يك بار فرود آمد.

و اصل «توريت» بنزديك بصريان «و ورية» بوده است على وزن فوعله مثل دوخله و حوقله، «واو» اوّل را «تا» كردند، و «يا» ى مفتوحة را «الف» كردند توراة گشت، و در كتبت‏ «4» «يا» نوشتند، تا دانند كه اصل او «يا» بوده است.

كوفيان گفتند «5»: وزن او تفعله است مثل توصية و توفية، «يا» را با «الف» كردند چنان كه طىّ كنند كه: جارية «6» جاراة گويند، و ناصية را ناصاة گويند. و اصل او من ورى الزّند اذا خرج ناره، چون آتش بيرون آيد از آتش زنه ورى گويند، قال اللّه تعالى: أَ فَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ‏ «7»، اى تخرجونها من الزّند، قال اللّه تعالى:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(2- 1). اساس: ندارد، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها افزوده شد.

(3). اساس: به صورت «آن» هم خوانده مى‏شود.

(4). مج، دب، آج، لب، فق، مب، مر: كتب، وز: كتبه.

(5). مج+ اصل تورية است على، وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر+ اصل او تورية است على.

(6). چاپ شعرانى (2/ 437)+ را.

(7). سوره واقعه (56) آيه 71، اساس: تورونها، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها و ضبط قرآن مجيد تصحيح شد.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن، ج‏4، ص: 169

فَالْمُورِياتِ قَدْحاً «1». پس براى آتش توريت خواند كه نور و ضياء است، اين قول فرّاء است و بيشتر علما.

مؤرّج گفت‏ «2»: اصل آن تورية است، و آن كتمان و تعريض باشد، و منه‏

الحديث‏ كان رسول اللّه- صلى اللّه عليه و «3» آله: اذا اراد سفرا ورّى بغيره اى عرّض بغيره‏

، چون سفرى خواستى كردن، رسول- عليه السلام- نمودى كه جاى دگر مى‏روم تا كافران كيد نتوانستندى كردن، براى [آن كه‏] «4» توريت بيشتر معاريض و تلويحات است، و گفته‏اند: توريت به عبرانى «توروتو» باشد، و معنيش شريعت باشد. و انجيل، افعيل باشد من النّجل و هو الخروج، بيرون آمدن باشد، و فرزند را از اين جا «نجل» خوانند كه از شكم مادر بيرون آيد، و قال الاعشى:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| أنجب أزمان والده به‏ |  | إذ نجلاه فنعم ما نجلا |
|  |  |  |

براى آتش چنين خواند كه خداى تعالى حقّى و شرعى مندرس به او بيرون آورد. و گفته‏اند: [389- ر] هو من النّجل، اصل او از نجل است و آن فراخ چشمى باشد، يقال: طعنة نجلاء و عين نجلاء، اى واسعة، براى آتش چنين خواند كه آن شرعى بود كه خداى تعالى بر ايشان موسع كرد، و گفته‏اند: به سريانى انگليون باشد.

و حسن بصرى انجيل خواند به فتح «الف» و باقى قرّاء به كسر. مِنْ قَبْلُ‏، كوفيان گويند: رفع بر غايت است، و بصريان گفتند: مبنى است بر ضمّ بناى عارض، قال زهير

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و ما بك من خير أتوه فانّه‏ |  | توارثه آباء آبائهم قبل‏ |
|  |  |  |

هُدىً لِلنَّاسِ‏، و براى آن لفظ تثنيه نگفت- و اگر چه او صفت توريت و انجيل است- براى آن كه مصدر است، و مصدر را تثنيه و جمع نكنند. و محلّ او نصب است بر حال. و «هدى» را در آيت حمل توان كردن بر بيان و بر لطف، و گفته‏اند: مصدر است به معنى اسم فاعل يعنى هادى، كما قال تعالى: إِنْ أَصْبَحَ ماؤُكُمْ غَوْراً «5» ...، اى غايرا.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). سوره عاديات (100) آيه 2.

(2). اساس كه در اين مورد نو نويس است: گفته‏اند، با توجّه به مج تصحيح شد.

(3). وز+ على.

(4). اساس: ندارد، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها افزوده شد.

(5). سوره ملك (67) آيه 30.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن، ج‏4، ص: 170

وَ أَنْزَلَ الْفُرْقانَ‏، و اين لفظ مصدر است چون سبحان و غفران و قربان، و مراد اسم فاعل است براى مبالغه را مصدر آورد، يعنى بغايت فرق كننده است از ميان حقّ و باطل.

سدّى گفت: در كلام تقديم‏ «1» و تأخيرى هست، و تقدير اين است: و انزل التورية و الانجيل و الفرقان هدى للنّاس، تا «هدى» حال باشد از هر سه كتاب. و گفته‏اند: مراد نصرت است به فرقان، براى آن كه نصرت از آسمان آيد و فرق كند بين الحقّ و الباطل و المؤمن و الكافر.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآياتِ اللَّهِ‏- الاية، آنان كه به خداى كافر شوند ايشان را عذابى‏ «2» سخت باشد. خداى تعالى در اين حجّتها وعيد كرد كافران را كه در آيات و حجج او تأمّل نكنند و به آن منتفع نشوند. وَ اللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقامٍ‏، آنگه بيان كرد كه‏ «3»:

كافران اين‏ «4» اصرار بر كفر كه مى‏كنند، مرا در آن عجزى و نقصى نيست و غضاضتى، كه من عزيزم و غالبم، و اگر چه امروز تعجيل عقوبت نمى‏كنم براى مصلحت تكليف را، از من فايت نخواهد شدن، در قبضه قدرت منند، انتقام كشم از ايشان به حسب استحقاق ايشان.

إِنَّ اللَّهَ لا يَخْفى‏ عَلَيْهِ شَيْ‏ءٌ فِي الْأَرْضِ وَ لا فِي السَّماءِ، آنگه بيان كرد كه مقادير آنچه ايشان مستحقّند از اجزاء ثواب‏ «5» و عقاب بر افعال و اقوال ايشان بر من پوشيده نيست، كه من عالم الذّاتم و هيچ چيز نباشد در آسمان و زمين از جليل و حقير و صغير و كبير و نهان و آشكارا كه بر من پوشيده بود.

آنگه گفت: با كمال عالمى كمال قادرى است مرا، تا آنچه دگر قادران نتوانند من توانم، و آنچه دگر عالمان ندانند من دانم. من در رحم بر آب‏ «6» صورت نگارم، همه مصوّران عالم در وقت نگاشتن صورت از آن احتراز كنند، سر قلم از آب نگاه دارند تا متفشّى‏ «7» نشود، و از تاريكى احتراز كنند تا نقش مشوّش نشود. من از

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). اساس: تقدير، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(2). اساس كه در اين مورد نو نويس است: عذاب، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(3). همه نسخه بدلها+ اين.

(4). مج، وز، دب+ را.

(5). مب، مر: جزاى ثواب.

(6). آج، لب، فق، مب، مر: رحم بدان.

(7). مج: متنشى.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن، ج‏4، ص: 171

كمال قادرى در سه ظلمت: فِي ظُلُماتٍ ثَلاثٍ‏ «1» ...، ظلمت شب و ظلمت رحم و ظلمت شكم‏ «2» بر آب چنين‏ «3» صورت بديع نگارم كه مصوّران از آن [389- پ‏] «4» عاجز و حيران مانند «5»، در بعضى نگاشتگان از قلم قدرت او شاعر مى‏گويد- شعر:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مثالك‏ «6» بالصّين لمّا رأوه‏ |  | أرباب حذق بنقش الصّنم‏ |
|  |  |  |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| غدوا عاكفين على وضعه‏ |  | فعضّوا البنان و رضوا القلم‏ |
|  |  |  |

اين بيتها بعضى اهل عصر نقل كرده است‏ «7» از اين دو بيت پارسى، كه شاعر مى‏گويد- نظم:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از روى تو نسختى به چين بردستند |  | آن جا كه دو صد بتكر «8» چابك دستند |
|  |  |  |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در پيش مثال روى تو بنشستند |  | انگشت گزيدند و قلم بشكستند |
|  |  |  |

بتگر به آلت من بت نگارد «9»، قدرت از من و محلّ قدرت از من و اسباب آلات از من، و اگر آن نباشد نتواند.

آنگه خود بتراشد و خود بنگارد و خود بپرستد. هيچ عاقل اين روا دارد كه تراشيده‏ «10» خود پرستد، و نگاشته‏ «11» خود را بندگى كند، و نشانده خود را خدمت كند! آنگه ايشان به آلت صورتى بر آرند بى معنى، من بى آلت صورتى چنين بر آرم با چندين معانى. از پاره‏اى پيه چشمى بينا سازم، و از پاره‏اى استخوان گوشى‏ «12» شنوا سازم، و از پاره‏اى گوشت زبانى گويا بر آرم‏ «13»، و از قطره‏اى خون دل دانا پديد آرم، سبحان من بصّرك‏ «14» بشحم و اسمعك بعظم و انطقك بلحم و اعلمك بقطرة دم.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). سوره زمر (39) آيه 6.

(2). همه نسخه بدلها+ مادر.

(3). آج، لب، فق، مب، مر: شكم مادر تو را به چنين.

(4). يك برگ از نسخه اساس نو نويس است و فاقد اعتبار، متن از مج اختيار شد.

(5). مب: فرو مانند.

(6). اساس كه نو نويس است: عشالك، با توجه به مج تصحيح شد.

(7). اساس كه نو نويس است+ و، با توجّه به مج زايد مى‏نمايد.

(8). اساس، آج، لب، فق، مب، مر: پيكر، با توجّه به مج تصحيح شد.

(9). مج، وز+ و.

(10). آج، لب، فق، مب، مر: تراشنده.

(11). مب: نگارنده.

(12). اساس كه نو نويس است: گوشتى، با توجّه به مج تصحيح شد.

(13). اساس كه نو نويس است: گردانم، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(14). چاپ شعرانى (2/ 439): أبصرك.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن، ج‏4، ص: 172

تن تو بر مثال كوشكى بيافريدم همه بنّايان‏ «1» عالم اساس و قاعده قوى نهند، و هر چه بالاتر مى‏روند مى‏كاهند تا بايستد «2»، من به خلاف اين كردم قاعده تو از ساقهاى باريك نهادم، آنگه هر چه بالاتر بود سطبرتر « «3»» كردم، تا بدانى كه چنان كه نگارنده منم، دارنده منم، به من استاده است نه بعضى به بعضى، تا بدانند كه چنان كه فعل من با فعل كس نماند، من با كس نمانم. بناى آن كوشك بر اين دو ساق باريك نهادم، هيچ بنّا بنا بر دو ستون ننهد، بر چهار ستون نهد، آنگه هر چه بالاتر سطبرتر «4» تا به رانها و كفل.

آنگه از جوف تو قصرى مجوّف كردم و در او از صدر تو ملكى ساختم و از دل تو در او سريرى نهادم. و بر آن سرير- [لا بل‏] «5» در سر آن سرير- از تامور دلت اميرى نشاندم، آن تامور مأمور من است و آمر تو «6» است و امير تن است، و امّا مصالح و مفاسد تو است. اماره امارت او «7» آن است كه تا او نفرمايد چشم نبيند و تا [او] «8» اشارت نكند گوش نشنود، تا او نخواهد زبان نگويد، تا او نگويد «9» بينى نبويد و تا او نجويد پاى نپويد «10»، و تا او نپذيرد دست نگيرد، او «11» اميرى امين است و صاحب اقطاعى مطاع است، چون او را در صدر ملك بنشاندم، از ديده تو او را ديده بانى كردم، و از گوش تو جاسوسى ساختم او را، و از زبان تو صاحب خبرى و ترجمانى، و از دست تو خدمتگارى، و از پاى تو بريدى. او پادشاه و اينان رعيّت، او امير و اينان حشم، او پيشوا و اينان متابع.

حق تعالى از حكمت‏ «12» خود روا نداشت كه هفت عضو تو بى رئيسى بگذارد «13»،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). مج، وز: بنا ان، دب، لب، فق: بنّاءان.

(2). دب، لب، فق، مب، مر: باشد.

(4- 3). مج، وز، دب، آج، لب، فق: ستبرتر.

(5). اساس: كلمه محو شده است، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها افزوده شد.

(6). چاپ شعرانى (2/ 440): و از تو.

(7). مج: تو.

(8). اساس: ندارد، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها افزوده شد.

(9). اساس كه نو نويس است+ تا بو نكند، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها زايد مى‏نمايد.

(10). اساس، مب، مر: نشود، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(11). اساس، آج، لب، فق، مب، مر: و، با توجه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(12). مج: حكم.

(13). اساس كه نو نويس است+ و، با توجه به مج و ديگر نسخه بدلها زايد مى‏نمايد.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن، ج‏4، ص: 173

كى‏ «1» روا دارد كه هفت اقليم بى امامى رها كند! زمانه را امام بايد، و رعيّت را راعى، و گوسفند را شبان، و تو مكلّف به آن كه بشناسى كه [از] «2» اصول اسلامى اصلى است، و از قواعد ايمان‏ «3» قاعده،

من مات و لم يعرف امام زمانه مات ميتة جاهلية

، چنين فرمود «4»- صلوات اللّه عليه‏ «5»- كه: هر كس كه بميرد و امام زمانه را نشناسد مردن او مردن جاهليان‏ «6» باشد كه نه در اسلام بودند.

در اين خبر دو دليل است بر دو اصل از اصول‏ «7» ما: يكى آن كه، زمانه از امام خالى نباشد، براى آن كه تا امام نباشد شناختنش واجب نباشد. و ديگر، دليل است بر آن كه‏ «8» معرفت امام از اصول دين است، كه اگر نه چنين بودى نگفتى [عليه السلام‏] « «9»» كه: هر كه نشناسد او را مردن او مردن كافران بود.

[قوله‏] «10»: يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحامِ كَيْفَ يَشاءُ، در رحم صورت نگارد چنان كه خواهد، يكى را سياه و يكى را سفيد «11»، و يكى زشت و يكى نيكو، و يكى دراز و يكى كوتاه، يكى نر «12» يكى ماده‏ «13»، يكى سعيد «14» يكى شقى، يكى كريم و يكى لئيم، يكى خوشخو «15» و يكى بدخو، چنان كه خواهد و مصلحت داند، فَتَبارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخالِقِينَ‏ «16»، لِلَّهِ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ يَخْلُقُ ما يَشاءُ يَهَبُ لِمَنْ يَشاءُ إِناثاً وَ يَهَبُ لِمَنْ يَشاءُ الذُّكُورَ أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْراناً وَ إِناثاً «17».

لا إِلهَ إِلَّا هُوَ، جز آن‏ «18» خداى خدايى نيست كه قادر بود بر اين و امثال اين تا

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). اساس به صورت: «كجا» هم خوانده مى‏شود، مج، وز: ندارد.

(2). اساس: ندارد، از مج افزوده شد.

(3). اساس كه نو نويس است: اينان، با توجه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(4). آج+ مهتر عالميان.

(5). مج، وز+ و على آله.

(6). اساس، آج، لب، فق، مب، مر: جاهلان، با توجّه به مج تصحيح شد.

(7). اساس كه نو نويس است: احوال، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(8). وز، دب، بدان كه.

(10- 9). اساس كه نو نويس است: ندارد، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها افزوده شد.

(11). مج، وز، دب، آج،: سپيد.

(12). مب+ و.

(13). مب، مر+ و.

(14). همه نسخه بدلها+ و.

(15). لب: خوشخوى.

(16). سوره مؤمنون (23) آيه 14.

(17). سوره شورى (42) آيه 49 و 50.

(18). مج، وز: او.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن، ج‏4، ص: 174

مستحق آن باشد از عبادتى‏ «1» كه او هست، و اگر «2» چه نام خداى بر او اجرا كنند هر نام كه بى معنى باشد و نه باستحقاق بود زور بود، و چون نام زور بود كار مزدور « «3»» بود، و چون كار مزدور «4» بود صاحبش مزوّر بود، پس بت مزوّر است و بت پرست مزوّر. اگر بت پرست مزوّر باشد، بت تراش چه باشد! براى آن كه بت پرست اين نام بر نهد، بت خداى نشود و مسيلمه محمّد نشود، و كاذب صادق نباشد، و باطل به تسميه حق نشود، و نشيب به هوا فراز نگردد و على هذا فقس، و همه بر اين قياس مى‏كن اگر از اهل قياسى. الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ‏، عزيز است به تسميه آنان كه نام او بر ديگران نهند يا بدون او معبودى ديگر پرستند، او را مذلّتى حاصل نشود، و حكيم است آنچه كند به حكمت و صواب كند.

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتابَ‏، او آن خدايى است كه كتاب قرآن بر تو كه محمّدى فرو فرستاد، هر چه حق تعالى در قرآن قرآن را به آن خواند و «5» وصف كرد از انزال‏ «6» و تنزيل و وحى و كلام و كتاب و آنچه مانند اين است همه دليل حدوث‏ «7» است، هيچ مخيل قديم‏ «8» نيست.

آنگه وصف كرد اين كتاب‏ «9» و آيات او را تفصيل داد و قسمت كرد بر دو نوع، [390- ر] گفت: مِنْهُ آياتٌ مُحْكَماتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتابِ وَ أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ‏، از اين كتاب‏ «10» آياتى محكم هست، و محكم آن باشد كه مراد از ظاهرش مفهوم شود. و امّ الكتاب است، يعنى اصل كتاب است. و «امّ» در كلام عرب اصل باشد چنان كه مكّه را امّ القرى گويند، [و] «11» سر را امّ الدّماغ گويند، و لوح محفوظ را امّ الكتاب گفت، و «12» رايت را كه لشكر را مفزع با او بود آن را ام گويند، و مادر را كه مفزع‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). مج، وز: عبادت.

(2). اساس كه نو نويس است: لكن، با توجّه به مج تصحيح شد.

(4- 3). كذا، در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانى (2/ 441): مزوّر.

(5). مج، وز: ندارد.

(6). اساس كه نو نويس است: انزال، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(7). مج: حديث.

(8). همه نسخه بدلها بجز وز: قدم.

(9). مر+ را.

(10). اساس كه نو نويس است+ و، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها زايد مى‏نمايد.

(11). اساس كه نو نويس است: ندارد، از مج افزوده شد.

(12). مج، وز، دب، لب، فق: او.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن، ج‏4، ص: 175

كودكان باشد و مرجع ايشان با او بود ام از اين جا گويند «1»، و اين فعل باشد به معنى مفعول، و اصل كلمه از «2» أمّ باشد و آن قصد بود، پس هر مقصودى مرجوع را امّ گويند، و براى آن امّ خوانند آن را كه رجوع متشابه با او باشد و حمل متشابه بر او كنند، و مفزع در حلّ اشكال او باشد، و براى آن گفت كه: «امّ الكتاب»، و لم يقل: امّهات الكتاب بالجمع، براى آن كه اين آيات در اين حكم چون يك آيت است.

و وجهى ديگر آن است كه: اشارت به حكم است و هو الاحكام، محكمى آيت، حكمى است كه اصل كتاب است و رجوع در اين باب اعنى في ردّ المتشابه اليه و حمله عليه با او باشد.

و وجهى ديگر آن است كه: هر آيتى از او امّ است و اصل است، [كما قال اللّه تعالى‏] «3» وَ جَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَ أُمَّهُ آيَةً «4» ...، اى كلّ واحد منهما ...، و كما قال اللّه تعالى:

وَ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَناتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَداءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمانِينَ جَلْدَةً «5» ...، اى فاجلدوا كلّ واحد منهم ثمانين جلدة.

وَ أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ‏، «اخر» جمع اخرى باشد و از باب لا ينصرف است، و سببهاى منع صرف او صفت است و عدل او كه‏ «6» معدول است از اواخر «7». و كسائى گفت: براى آن كه او جمعى است كه بر وزن او واحد نيست، پس او در جمع است سببى مكرر باشد. و بعضى ديگر نحويان گفتند: اين جمع را حمل بر واحدش كردند كه واحد او اخرى است و آن منصرف نيست.

مُتَشابِهاتٌ‏، و متشابه آن باشد كه مراد در او متشبه‏ «8» باشد مراد از ظاهرش ندانند، و اقوال علما در اين حكم‏ «9» و متشابه مختلف است. قتاده و ضحّاك و ربيع و سدّى گفتند: محكم ناسخ باشد كه بر او عمل بايد كردن، و متشابه منسوخ بود «10» كه به‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). مب: دانند.

(2). اساس، دب، آج، لب، فق، مب، مر: آن، با توجّه به مج تصحيح شد.

(3). اساس كه نو نويس است: ندارد، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها افزوده شد.

(4). سوره مؤمنون (23) آيه 50.

(5). سوره نور (24) آيه 4.

(6). مج، وز، دب، آج، لب، فق: و عدل كه او.

(7). فق: آخر، دب: از او اواخر.

(8). مج، وز، مب: مشتبه.

(9). مج، وز: علما در محكم، دب، آج، لب، فق: در اين محكم.

(10). همه نسخه بدلها بجز وز، مب، مر: باشد.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن، ج‏4، ص: 176

او ايمان بايد آوردن و به‏ «1» او كار نبايد كردن، و اين روايت عطيّه است از عبد اللّه عبّاس.

و روايت علىّ ابي طلحه‏ «2» از عبد اللّه عبّاس آن است كه: محكمات قرآن حلال و حرام و حدود و احكام و فرايض است كه آن را كار بايد بستن و ايمان بايد آوردن، و متشابه امثال و مواعظ و مقدّم و مؤخّر است كه در آن جا چيزى نبود كه كار بايد بستن.

و ابو اسحاق روايت كرد از عبد اللّه عبّاس كه او گفت: مثال آيات متشابه چنان است كه در سورة الانعام گفت قوله: قُلْ تَعالَوْا أَتْلُ ما حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ‏ «3»- تا به آخر سه آيت. متشابه آياتى است كه سوره بنى اسرايل است من قوله: وَ قَضى‏ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً «4» ...، و چنان كه در سورة البقرة و سورة الاعراف، و آنچه مقربان آن را متشابه خوانند لاشتباه بعضها ببعض على القارى حفظا، و آنچه اين شكل‏ «5» ندارد محكم باشد.

محمّد بن جعفر بن الزّبير گفت: محكم آن باشد كه محتمل نباشد الّا يك وجه را، و متشابه آن بود كه محتمل آن‏ «6» بود وجوه را.

بعضى ديگر گفتند: محكم آن باشد كه علما تأويل آن دانند، و متشابه آن بود كه تأويل [آن‏] «7» جز خداى تعالى نداند، كالخبر عن قيام الساعة، چنان كه خبر قيامت، و باران كه كى بارد، و بچّه كه در شكم مادر چه باشد، و آن كه فردا چه شود «8»، و هر كس چند بماند، و كى ميرد « «9»»، و كجا ميرد «10»، و آنچه اخبار غيب است.

ابن كيسان گفت: محكم آن باشد كه در او انديشه بسيار نبايد كردن تا معنى مفهوم شود، و متشابه آن بود كه معنى او الّا به نظر و انديشه نتوان دانستن، و اين‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). همه نسخه بدلها: بر.

(2). مج، وز: على بن ابى طلحه، آج، لب: على بن طلحه.

(3). سوره انعام (6) آيه 151.

(4). سوره بنى اسرائيل (17) آيه 23.

(5). كذا در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانى (2/ 443): مشكل.

(6). همه نسخه بدلها: ندارد.

(7). اساس كه در اين مورد نو نويس است: ندارد، از مج افزوده شد.

(8). همه نسخه بدلها: چه باشد.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن    ج‏4    176

[سوره آل‏عمران (3): آيات 1 تا 9]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ‏

الم (1) اللَّهُ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ (2) نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ وَ أَنْزَلَ التَّوْراةَ وَ الْإِنْجِيلَ (3) مِنْ قَبْلُ هُدىً لِلنَّاسِ وَ أَنْزَلَ الْفُرْقانَ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآياتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذابٌ شَدِيدٌ وَ اللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقامٍ (4)

إِنَّ اللَّهَ لا يَخْفى‏ عَلَيْهِ شَيْ‏ءٌ فِي الْأَرْضِ وَ لا فِي السَّماءِ (5) هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحامِ كَيْفَ يَشاءُ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (6) هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتابَ مِنْهُ آياتٌ مُحْكَماتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتابِ وَ أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ ابْتِغاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغاءَ تَأْوِيلِهِ وَ ما يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَّ اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنا وَ ما يَذَّكَّرُ إِلاَّ أُولُوا الْأَلْبابِ (7) رَبَّنا لا تُزِغْ قُلُوبَنا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنا وَ هَبْ لَنا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ (8) رَبَّنا إِنَّكَ جامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لا يُخْلِفُ الْمِيعادَ (9)

«1»

[ترجمه‏]

[به نام خداى بخشاينده مهربان‏] «2»

خداى كه نيست خداى مگر او زنده و پاينده.

فرو فرستاد «3» بر تو قرآن بدرستى راست دارنده‏ «4» آن را «5» كه پيش اوست‏ «6»، و فرو فرستاد توريت و انجيل‏ «7» پيش از اين براى بيان‏ «8» مردمان [را] «9» و فرو فرستاد قرآن.

«10»

آنان كه كافر شدند به آيتهاى خداى، ايشان را عذابى بود سخت، و خداى غالب است و كينه كش [387- ر].

خداى پوشيده نبود «11» آنان بر او چيزى در زمين و نه در آسمان.

او آن است كه مى‏نگارد «12» شما را در رحمها «13» چنان كه خواهد، نيست خداى‏ «14» مگر

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). اساس: ندارد، از تب افزوده شد.

(2). آج، لب، فق+ اسم سورت است يا غير آن.

(3). آج، لب، فق+ بتدريج.

(4). آج، لب، فق: حال آن كه باور دارنده است.

(5). آج، لب، فق: مر آن كتاب را.

(6). آج، لب، فق: كه پيش از وى بوده.

(7). مج، وز، دب: فرو فرستاد كتاب موسى و كتاب عيسى.

(8). مج، وز، دب+ و لطف.

(9). اساس كه در اين مورد نو نويس است: ندارد، با توجه به تب افزوده شد.

(10). تب، آج، لب+ بدرستى كه.

(11). تب: بدرستى كه بر خداى پوشيده نيست، مج، وز، آج، لب، فق: پوشيده نشود.

(12). آج، لب، فق: كه صورت كند.

(13). آج، لب، فق: جايگاههاى بچگان آن مادران.

(14). آج، لب، فق: هيچ خداى نيست.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن، ج‏4، ص: 165

او، غالب است و محكم كار.

[387- پ‏]

او آن است كه فرو فرستاد بر شما قرآن، [از او آيتهايى هست محكم‏] «1» كه آن اصل كتاب است و ديگر متشابهات‏ «2»، امّا آنان كه در دلهاى ايشان كژى بود پى گيرى كنند «3» متشابه را از آن طلب‏ «4» فتنه را و طلب‏ «5» تأويلش را «6»، و نداند تأويل مگر خداى، و پا بر جايان در علم مى‏گويند بگرويديم به آن، همه از نزديك خداى ماست و انديشه نكند مگر خداوندان عقل‏ «7».

خداى ما بر مگردان دلهاى ما پس از آن كه راه دادى ما را، و بده ما را از نزديك تو رحمت‏ «8»، بدرستى كه تو بخشنده‏اى‏ «9».

خداى ما تو جمع كننده‏ «10» مردمانى براى روزى كه شك نيست در آن، كه خداى خلاف ميعاد نكند «11».

كلبى گفت و ربيع أنس كه: اين آيات كه در اوّل اين سورت است تا به قصّه مباهله در وفد نجران فرود آمد، و ايشان شصت‏ «12» مرد بودند، چهارده مرد با ايشان بودند از اشراف ايشان، و از آن چهارده سه مرد پيشواى و مقدّم بودند، عاقب‏ «13» بود و او

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). اساس: در اين مورد زير وصّالى رفته است، تب: نا خواناست، از مج افزوده شد.

(2). مج، وز، دب: متشابه، آج، لب: محتمل و متشابه.

(3). اساس: پى‏گرى كند، با توجه به مج تصحيح شد.

(4). مج: طلبد، آج، لب، فق: جستن.

(5). آج، لب، فق: و براى جستن.

(6). آج، لب، فق: عدول از ظاهر.

(7). تب: خردها.

(8). تب، مج، وز، آج، لب، فق: بخشايشى.

(9). تب: دهنده، آج، لب+ بخشنده بر كمالى، فق: بخشنده‏اى بر كمال.

(10). تب: بهم آرنده‏اى، آج، لب، فق: گرد آورنده.

(11). تب، آج، لب: خلاف نكند وعده را.

(12). مج، وز، دب، آج: شست.

(13). دب، آج، لب، فق+ با ايشان.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن، ج‏4، ص: 166

امير قوم بود و صاحب مشورت ايشان، و نام او عبد المسيح بود. و سيّد بود [388- ر]، و نام او أيهم‏ «1» بود، او صاحب رحلشان بود. و ابو حارثه بن علقمه حبر و عالمشان بود، و صاحب مدارشان، و بنزديك ملوك روم و ترسايان موقعى عظيم داشت، و كتب اوايل برخوانده بود و مردى متعبّد بود و مجتهد.

در مدينه آمدند نماز ديگر با جامه‏هاى نيكو، و به يك روايت جامه‏هاى ديبا پوشيده، مردمانى با جمال و آراسته، اصحاب رسول- عليه السلام- گفتند: ما نديديم وفدى چونين در مسجد رسول آمدند- عليه السلام- و او نماز ديگر بكرده بود. بنشستند و ساعتى در مسجد تأمّل مى‏كردند، وقت نماز ايشان در آمد، برخاستند و دستورى خواستند و نماز خود بكردند روى به مشرق كرده‏ «2»، رسول- عليه السلام- گفت: اسلام آرى‏ «3». گفتند: ما اسلام آورده‏ايم پيش از آن كه تو را ديديم‏ «4». گفت: دروغ مى‏گويى، اسلام چگونه باشد با آن كه خداى را فرزند گويد «5» و صليب پرستد «6» و گوشت خوك خورد! گفتند: پس كه بود عيسى؟ گفت: پيغامبر خدا بود و بنده خدا. گفتند: هيچ بنده مخلوق را ديدى‏ «7» بى پدر؟ رسول- عليه السلام- گفت: از قدرت خداى بديع‏ «8» نيست اين، و لكن ندانى‏ « «9»» كه فرزند به پدر ماند؟ گفتند: بلى. گفت: ندانى‏ « «10»» كه خداى را تعالى مثل و مانند نيست، و ندانى‏ «11» كه عيسى زنده‏اى بود فناپذير؟ و خداى زنده‏اى است كه‏ «12» نميرد، و نمى‏دانى‏ « «13»» كه خداى تعالى حافظ خلقان است و خالق ايشان است؟ عيسى اين تواند كردن؟ گفتند: نه.

گفت: نمى‏دانى‏ «14» كه خداى تعالى [را] «15» هيچ چيز بر او پوشيده نشود در آسمان‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). اساس: بهم، آج، لب، مب، مر: الهم، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(2). وز: كرد.

(3). آرى/ آريد.

(4). مب، مر: بينيم.

(5). آج، لب: گوييد.

(6). وز، لب، مر: پرستيد.

(7). ديدى/ ديديد.

(8). چاپ شعرانى (2/ 435): بعيد.

(11- 10- 9). ندانى/ ندانيد، همه نسخه بدلها: نمى‏دانى.

(12). مب+ هرگز.

(14- 13). اساس كه در اين مورد نو نويس است: نمى‏دانيد، با توجّه به دب تصحيح شد.

(15). اساس: ندارد، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها افزوده شد.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن، ج‏4، ص: 167

و زمين؟ گفتند: بلى. گفت: نه عيسى از آن هيچ نداند؟ گفتند: نه. گفت:

نمى‏دانى‏ « «1»» كه خداى تعالى صورت عيسى‏ «2» در رحم مادر بنگاشت چنان كه خواست؟ گفتند: بلى.

گفت: نمى‏دانى‏ « «3»» كه خداى تعالى مستغنى است از طعام و شراب و حدث، و عيسى طعام و شراب خورد و [او را] « «4»» حدث بود «5». ايشان گفتند: همچونين است.

گفت: نمى‏دانى‏ «6» كه‏ «7» عيسى از مادر بزاد و «8» كوچك بود «9» چون دگر كودكان، آنگه به غذا و تربيت بزرگ شد چون دگر كودكان؟ گفتند: بلى.

رسول- عليه السلام- گفت: چون اقرار دادى‏ «10» به اين، چگونه [گويى‏] «11» عيسى [فرزند] «12» خداست؟ خداى تعالى اوايل سورت آل عمران بفرستاد تا به سر هشتاد و اند «13» آيت.

قوله تعالى: الم، اللَّهُ‏، آنچه در حروف مقطّع گفته‏اند و در الم‏ برفت به استقصا در اوّل سورة البقره فلا معنى لإعادته.

ابو جعفر يزيد بن القعقاع خواند: «الم» مفصول، و جمله حروف تهجّى چنين خواند. و باقى قراء موصول خواندند.

وجه تحريك او بصريان گفتند: براى‏ «14» جمع ساكنين را تحريك كردند او را، و تحريك به فتحه براى آن كردند كه سبكتر حركتى است. كوفيان گفتند «15»: نقل كردند حركت [388- پ‏] همزه را با «ميم». و آن كس كه وقف كرد، گفت: براى آن كه حروف مبنى باشد، و اصل او سكون بود، آنگه ابتدا كرد به «اللّه» لا بدّ همزه قطع بايست كردن، اگر چه همزه وصل است، چنان كه شاعر گفت:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| التسمعنّ وشيكا في دياركم‏ |  | اللّه اكبر يا ثارات عثمانا |
|  |  |  |

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(6- 3- 1). نمى‏دانى/ نمى‏دانيد.

(2). مب، مر+ را.

(11- 4). اساس: ندارد، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها افزوده شد.

(5). اساس كه نو نويس است: كرد، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(7). دب، آج، لب، فق، مب، مر+ چون.

(8). همه نسخه بدلها: ندارد.

(9). دب+ و.

(10). دادى/ داديد.

(12). اساس، مج، وز: ندارد، با توجّه به دب و ديگر نسخه بدلها افزوده شد.

(13). فق، مر: و دو.

(14). مج، وز+ ها.

(15). دب، آج، لب، فق، مر+ و.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن، ج‏4، ص: 168

و وجهى ديگر آن است كه گروهى خود روا مى‏دارند كه همزه وصل قطع كنند، چنان كه شاعر گفت‏] « «1»»:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اذا جاوز الإثنين سرّ فانّه‏ |  | بنث و تكثير الوشاة قمين. |
|  |  |  |

اللّه مرفوع است به ابتداء، و لا إِلهَ إِلَّا هُوَ، در جاى خبر اوست، و الْحَيُّ الْقَيُّومُ‏، صفت اوست.

نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتابَ بِالْحَقِ‏، ابراهيم بن ابى عبله خواند به تخفيف: نزل عليك الكتاب بالحقّ، چنان كه فعل لازم باشد و كتاب فاعل. براى آن گفت: «نزل»، كه خداى تعالى آيت از پس آيت و سورت از پس سورت فرستاد، و تفعيل تكثير فعل باشد، و مراد به «كتاب» قرآن است باتّفاق. بِالْحَقِ‏، بدرستى و راستى. مُصَدِّقاً، به راست دارنده، و نصب او بر حال است [از مفعول‏] «2». لِما بَيْنَ يَدَيْهِ‏، آن را كه پيش اوست از «3» كتابها و پيغامبران و شرايع ايشان.

وَ أَنْزَلَ التَّوْراةَ وَ الْإِنْجِيلَ‏، براى آن در حقّ توريت و انجيل «انزال» فرمود و «تنزيل» نگفت كه، آن كتابها به يك بار فرود آمد.

و اصل «توريت» بنزديك بصريان «و ورية» بوده است على وزن فوعله مثل دوخله و حوقله، «واو» اوّل را «تا» كردند، و «يا» ى مفتوحة را «الف» كردند توراة گشت، و در كتبت‏ «4» «يا» نوشتند، تا دانند كه اصل او «يا» بوده است.

كوفيان گفتند «5»: وزن او تفعله است مثل توصية و توفية، «يا» را با «الف» كردند چنان كه طىّ كنند كه: جارية «6» جاراة گويند، و ناصية را ناصاة گويند. و اصل او من ورى الزّند اذا خرج ناره، چون آتش بيرون آيد از آتش زنه ورى گويند، قال اللّه تعالى: أَ فَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ‏ «7»، اى تخرجونها من الزّند، قال اللّه تعالى:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(2- 1). اساس: ندارد، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها افزوده شد.

(3). اساس: به صورت «آن» هم خوانده مى‏شود.

(4). مج، دب، آج، لب، فق، مب، مر: كتب، وز: كتبه.

(5). مج+ اصل تورية است على، وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر+ اصل او تورية است على.

(6). چاپ شعرانى (2/ 437)+ را.

(7). سوره واقعه (56) آيه 71، اساس: تورونها، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها و ضبط قرآن مجيد تصحيح شد.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن، ج‏4، ص: 169

فَالْمُورِياتِ قَدْحاً «1». پس براى آتش توريت خواند كه نور و ضياء است، اين قول فرّاء است و بيشتر علما.

مؤرّج گفت‏ «2»: اصل آن تورية است، و آن كتمان و تعريض باشد، و منه‏

الحديث‏ كان رسول اللّه- صلى اللّه عليه و «3» آله: اذا اراد سفرا ورّى بغيره اى عرّض بغيره‏

، چون سفرى خواستى كردن، رسول- عليه السلام- نمودى كه جاى دگر مى‏روم تا كافران كيد نتوانستندى كردن، براى [آن كه‏] «4» توريت بيشتر معاريض و تلويحات است، و گفته‏اند: توريت به عبرانى «توروتو» باشد، و معنيش شريعت باشد. و انجيل، افعيل باشد من النّجل و هو الخروج، بيرون آمدن باشد، و فرزند را از اين جا «نجل» خوانند كه از شكم مادر بيرون آيد، و قال الاعشى:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| أنجب أزمان والده به‏ |  | إذ نجلاه فنعم ما نجلا |
|  |  |  |

براى آتش چنين خواند كه خداى تعالى حقّى و شرعى مندرس به او بيرون آورد. و گفته‏اند: [389- ر] هو من النّجل، اصل او از نجل است و آن فراخ چشمى باشد، يقال: طعنة نجلاء و عين نجلاء، اى واسعة، براى آتش چنين خواند كه آن شرعى بود كه خداى تعالى بر ايشان موسع كرد، و گفته‏اند: به سريانى انگليون باشد.

و حسن بصرى انجيل خواند به فتح «الف» و باقى قرّاء به كسر. مِنْ قَبْلُ‏، كوفيان گويند: رفع بر غايت است، و بصريان گفتند: مبنى است بر ضمّ بناى عارض، قال زهير

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و ما بك من خير أتوه فانّه‏ |  | توارثه آباء آبائهم قبل‏ |
|  |  |  |

هُدىً لِلنَّاسِ‏، و براى آن لفظ تثنيه نگفت- و اگر چه او صفت توريت و انجيل است- براى آن كه مصدر است، و مصدر را تثنيه و جمع نكنند. و محلّ او نصب است بر حال. و «هدى» را در آيت حمل توان كردن بر بيان و بر لطف، و گفته‏اند: مصدر است به معنى اسم فاعل يعنى هادى، كما قال تعالى: إِنْ أَصْبَحَ ماؤُكُمْ غَوْراً «5» ...، اى غايرا.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). سوره عاديات (100) آيه 2.

(2). اساس كه در اين مورد نو نويس است: گفته‏اند، با توجّه به مج تصحيح شد.

(3). وز+ على.

(4). اساس: ندارد، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها افزوده شد.

(5). سوره ملك (67) آيه 30.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن، ج‏4، ص: 170

وَ أَنْزَلَ الْفُرْقانَ‏، و اين لفظ مصدر است چون سبحان و غفران و قربان، و مراد اسم فاعل است براى مبالغه را مصدر آورد، يعنى بغايت فرق كننده است از ميان حقّ و باطل.

سدّى گفت: در كلام تقديم‏ «1» و تأخيرى هست، و تقدير اين است: و انزل التورية و الانجيل و الفرقان هدى للنّاس، تا «هدى» حال باشد از هر سه كتاب. و گفته‏اند: مراد نصرت است به فرقان، براى آن كه نصرت از آسمان آيد و فرق كند بين الحقّ و الباطل و المؤمن و الكافر.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآياتِ اللَّهِ‏- الاية، آنان كه به خداى كافر شوند ايشان را عذابى‏ «2» سخت باشد. خداى تعالى در اين حجّتها وعيد كرد كافران را كه در آيات و حجج او تأمّل نكنند و به آن منتفع نشوند. وَ اللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقامٍ‏، آنگه بيان كرد كه‏ «3»:

كافران اين‏ «4» اصرار بر كفر كه مى‏كنند، مرا در آن عجزى و نقصى نيست و غضاضتى، كه من عزيزم و غالبم، و اگر چه امروز تعجيل عقوبت نمى‏كنم براى مصلحت تكليف را، از من فايت نخواهد شدن، در قبضه قدرت منند، انتقام كشم از ايشان به حسب استحقاق ايشان.

إِنَّ اللَّهَ لا يَخْفى‏ عَلَيْهِ شَيْ‏ءٌ فِي الْأَرْضِ وَ لا فِي السَّماءِ، آنگه بيان كرد كه مقادير آنچه ايشان مستحقّند از اجزاء ثواب‏ «5» و عقاب بر افعال و اقوال ايشان بر من پوشيده نيست، كه من عالم الذّاتم و هيچ چيز نباشد در آسمان و زمين از جليل و حقير و صغير و كبير و نهان و آشكارا كه بر من پوشيده بود.

آنگه گفت: با كمال عالمى كمال قادرى است مرا، تا آنچه دگر قادران نتوانند من توانم، و آنچه دگر عالمان ندانند من دانم. من در رحم بر آب‏ «6» صورت نگارم، همه مصوّران عالم در وقت نگاشتن صورت از آن احتراز كنند، سر قلم از آب نگاه دارند تا متفشّى‏ «7» نشود، و از تاريكى احتراز كنند تا نقش مشوّش نشود. من از

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). اساس: تقدير، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(2). اساس كه در اين مورد نو نويس است: عذاب، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(3). همه نسخه بدلها+ اين.

(4). مج، وز، دب+ را.

(5). مب، مر: جزاى ثواب.

(6). آج، لب، فق، مب، مر: رحم بدان.

(7). مج: متنشى.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن، ج‏4، ص: 171

كمال قادرى در سه ظلمت: فِي ظُلُماتٍ ثَلاثٍ‏ «1» ...، ظلمت شب و ظلمت رحم و ظلمت شكم‏ «2» بر آب چنين‏ «3» صورت بديع نگارم كه مصوّران از آن [389- پ‏] «4» عاجز و حيران مانند «5»، در بعضى نگاشتگان از قلم قدرت او شاعر مى‏گويد- شعر:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مثالك‏ «6» بالصّين لمّا رأوه‏ |  | أرباب حذق بنقش الصّنم‏ |
|  |  |  |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| غدوا عاكفين على وضعه‏ |  | فعضّوا البنان و رضوا القلم‏ |
|  |  |  |

اين بيتها بعضى اهل عصر نقل كرده است‏ «7» از اين دو بيت پارسى، كه شاعر مى‏گويد- نظم:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| از روى تو نسختى به چين بردستند |  | آن جا كه دو صد بتكر «8» چابك دستند |
|  |  |  |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در پيش مثال روى تو بنشستند |  | انگشت گزيدند و قلم بشكستند |
|  |  |  |

بتگر به آلت من بت نگارد «9»، قدرت از من و محلّ قدرت از من و اسباب آلات از من، و اگر آن نباشد نتواند.

آنگه خود بتراشد و خود بنگارد و خود بپرستد. هيچ عاقل اين روا دارد كه تراشيده‏ «10» خود پرستد، و نگاشته‏ «11» خود را بندگى كند، و نشانده خود را خدمت كند! آنگه ايشان به آلت صورتى بر آرند بى معنى، من بى آلت صورتى چنين بر آرم با چندين معانى. از پاره‏اى پيه چشمى بينا سازم، و از پاره‏اى استخوان گوشى‏ «12» شنوا سازم، و از پاره‏اى گوشت زبانى گويا بر آرم‏ «13»، و از قطره‏اى خون دل دانا پديد آرم، سبحان من بصّرك‏ «14» بشحم و اسمعك بعظم و انطقك بلحم و اعلمك بقطرة دم.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). سوره زمر (39) آيه 6.

(2). همه نسخه بدلها+ مادر.

(3). آج، لب، فق، مب، مر: شكم مادر تو را به چنين.

(4). يك برگ از نسخه اساس نو نويس است و فاقد اعتبار، متن از مج اختيار شد.

(5). مب: فرو مانند.

(6). اساس كه نو نويس است: عشالك، با توجه به مج تصحيح شد.

(7). اساس كه نو نويس است+ و، با توجّه به مج زايد مى‏نمايد.

(8). اساس، آج، لب، فق، مب، مر: پيكر، با توجّه به مج تصحيح شد.

(9). مج، وز+ و.

(10). آج، لب، فق، مب، مر: تراشنده.

(11). مب: نگارنده.

(12). اساس كه نو نويس است: گوشتى، با توجّه به مج تصحيح شد.

(13). اساس كه نو نويس است: گردانم، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(14). چاپ شعرانى (2/ 439): أبصرك.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن، ج‏4، ص: 172

تن تو بر مثال كوشكى بيافريدم همه بنّايان‏ «1» عالم اساس و قاعده قوى نهند، و هر چه بالاتر مى‏روند مى‏كاهند تا بايستد «2»، من به خلاف اين كردم قاعده تو از ساقهاى باريك نهادم، آنگه هر چه بالاتر بود سطبرتر « «3»» كردم، تا بدانى كه چنان كه نگارنده منم، دارنده منم، به من استاده است نه بعضى به بعضى، تا بدانند كه چنان كه فعل من با فعل كس نماند، من با كس نمانم. بناى آن كوشك بر اين دو ساق باريك نهادم، هيچ بنّا بنا بر دو ستون ننهد، بر چهار ستون نهد، آنگه هر چه بالاتر سطبرتر «4» تا به رانها و كفل.

آنگه از جوف تو قصرى مجوّف كردم و در او از صدر تو ملكى ساختم و از دل تو در او سريرى نهادم. و بر آن سرير- [لا بل‏] «5» در سر آن سرير- از تامور دلت اميرى نشاندم، آن تامور مأمور من است و آمر تو «6» است و امير تن است، و امّا مصالح و مفاسد تو است. اماره امارت او «7» آن است كه تا او نفرمايد چشم نبيند و تا [او] «8» اشارت نكند گوش نشنود، تا او نخواهد زبان نگويد، تا او نگويد «9» بينى نبويد و تا او نجويد پاى نپويد «10»، و تا او نپذيرد دست نگيرد، او «11» اميرى امين است و صاحب اقطاعى مطاع است، چون او را در صدر ملك بنشاندم، از ديده تو او را ديده بانى كردم، و از گوش تو جاسوسى ساختم او را، و از زبان تو صاحب خبرى و ترجمانى، و از دست تو خدمتگارى، و از پاى تو بريدى. او پادشاه و اينان رعيّت، او امير و اينان حشم، او پيشوا و اينان متابع.

حق تعالى از حكمت‏ «12» خود روا نداشت كه هفت عضو تو بى رئيسى بگذارد «13»،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). مج، وز: بنا ان، دب، لب، فق: بنّاءان.

(2). دب، لب، فق، مب، مر: باشد.

(4- 3). مج، وز، دب، آج، لب، فق: ستبرتر.

(5). اساس: كلمه محو شده است، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها افزوده شد.

(6). چاپ شعرانى (2/ 440): و از تو.

(7). مج: تو.

(8). اساس: ندارد، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها افزوده شد.

(9). اساس كه نو نويس است+ تا بو نكند، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها زايد مى‏نمايد.

(10). اساس، مب، مر: نشود، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(11). اساس، آج، لب، فق، مب، مر: و، با توجه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(12). مج: حكم.

(13). اساس كه نو نويس است+ و، با توجه به مج و ديگر نسخه بدلها زايد مى‏نمايد.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن، ج‏4، ص: 173

كى‏ «1» روا دارد كه هفت اقليم بى امامى رها كند! زمانه را امام بايد، و رعيّت را راعى، و گوسفند را شبان، و تو مكلّف به آن كه بشناسى كه [از] «2» اصول اسلامى اصلى است، و از قواعد ايمان‏ «3» قاعده،

من مات و لم يعرف امام زمانه مات ميتة جاهلية

، چنين فرمود «4»- صلوات اللّه عليه‏ «5»- كه: هر كس كه بميرد و امام زمانه را نشناسد مردن او مردن جاهليان‏ «6» باشد كه نه در اسلام بودند.

در اين خبر دو دليل است بر دو اصل از اصول‏ «7» ما: يكى آن كه، زمانه از امام خالى نباشد، براى آن كه تا امام نباشد شناختنش واجب نباشد. و ديگر، دليل است بر آن كه‏ «8» معرفت امام از اصول دين است، كه اگر نه چنين بودى نگفتى [عليه السلام‏] « «9»» كه: هر كه نشناسد او را مردن او مردن كافران بود.

[قوله‏] «10»: يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحامِ كَيْفَ يَشاءُ، در رحم صورت نگارد چنان كه خواهد، يكى را سياه و يكى را سفيد «11»، و يكى زشت و يكى نيكو، و يكى دراز و يكى كوتاه، يكى نر «12» يكى ماده‏ «13»، يكى سعيد «14» يكى شقى، يكى كريم و يكى لئيم، يكى خوشخو «15» و يكى بدخو، چنان كه خواهد و مصلحت داند، فَتَبارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخالِقِينَ‏ «16»، لِلَّهِ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ يَخْلُقُ ما يَشاءُ يَهَبُ لِمَنْ يَشاءُ إِناثاً وَ يَهَبُ لِمَنْ يَشاءُ الذُّكُورَ أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْراناً وَ إِناثاً «17».

لا إِلهَ إِلَّا هُوَ، جز آن‏ «18» خداى خدايى نيست كه قادر بود بر اين و امثال اين تا

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). اساس به صورت: «كجا» هم خوانده مى‏شود، مج، وز: ندارد.

(2). اساس: ندارد، از مج افزوده شد.

(3). اساس كه نو نويس است: اينان، با توجه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(4). آج+ مهتر عالميان.

(5). مج، وز+ و على آله.

(6). اساس، آج، لب، فق، مب، مر: جاهلان، با توجّه به مج تصحيح شد.

(7). اساس كه نو نويس است: احوال، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(8). وز، دب، بدان كه.

(10- 9). اساس كه نو نويس است: ندارد، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها افزوده شد.

(11). مج، وز، دب، آج،: سپيد.

(12). مب+ و.

(13). مب، مر+ و.

(14). همه نسخه بدلها+ و.

(15). لب: خوشخوى.

(16). سوره مؤمنون (23) آيه 14.

(17). سوره شورى (42) آيه 49 و 50.

(18). مج، وز: او.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن، ج‏4، ص: 174

مستحق آن باشد از عبادتى‏ «1» كه او هست، و اگر «2» چه نام خداى بر او اجرا كنند هر نام كه بى معنى باشد و نه باستحقاق بود زور بود، و چون نام زور بود كار مزدور « «3»» بود، و چون كار مزدور «4» بود صاحبش مزوّر بود، پس بت مزوّر است و بت پرست مزوّر. اگر بت پرست مزوّر باشد، بت تراش چه باشد! براى آن كه بت پرست اين نام بر نهد، بت خداى نشود و مسيلمه محمّد نشود، و كاذب صادق نباشد، و باطل به تسميه حق نشود، و نشيب به هوا فراز نگردد و على هذا فقس، و همه بر اين قياس مى‏كن اگر از اهل قياسى. الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ‏، عزيز است به تسميه آنان كه نام او بر ديگران نهند يا بدون او معبودى ديگر پرستند، او را مذلّتى حاصل نشود، و حكيم است آنچه كند به حكمت و صواب كند.

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتابَ‏، او آن خدايى است كه كتاب قرآن بر تو كه محمّدى فرو فرستاد، هر چه حق تعالى در قرآن قرآن را به آن خواند و «5» وصف كرد از انزال‏ «6» و تنزيل و وحى و كلام و كتاب و آنچه مانند اين است همه دليل حدوث‏ «7» است، هيچ مخيل قديم‏ «8» نيست.

آنگه وصف كرد اين كتاب‏ «9» و آيات او را تفصيل داد و قسمت كرد بر دو نوع، [390- ر] گفت: مِنْهُ آياتٌ مُحْكَماتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتابِ وَ أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ‏، از اين كتاب‏ «10» آياتى محكم هست، و محكم آن باشد كه مراد از ظاهرش مفهوم شود. و امّ الكتاب است، يعنى اصل كتاب است. و «امّ» در كلام عرب اصل باشد چنان كه مكّه را امّ القرى گويند، [و] «11» سر را امّ الدّماغ گويند، و لوح محفوظ را امّ الكتاب گفت، و «12» رايت را كه لشكر را مفزع با او بود آن را ام گويند، و مادر را كه مفزع‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). مج، وز: عبادت.

(2). اساس كه نو نويس است: لكن، با توجّه به مج تصحيح شد.

(4- 3). كذا، در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانى (2/ 441): مزوّر.

(5). مج، وز: ندارد.

(6). اساس كه نو نويس است: انزال، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(7). مج: حديث.

(8). همه نسخه بدلها بجز وز: قدم.

(9). مر+ را.

(10). اساس كه نو نويس است+ و، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها زايد مى‏نمايد.

(11). اساس كه نو نويس است: ندارد، از مج افزوده شد.

(12). مج، وز، دب، لب، فق: او.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن، ج‏4، ص: 175

كودكان باشد و مرجع ايشان با او بود ام از اين جا گويند «1»، و اين فعل باشد به معنى مفعول، و اصل كلمه از «2» أمّ باشد و آن قصد بود، پس هر مقصودى مرجوع را امّ گويند، و براى آن امّ خوانند آن را كه رجوع متشابه با او باشد و حمل متشابه بر او كنند، و مفزع در حلّ اشكال او باشد، و براى آن گفت كه: «امّ الكتاب»، و لم يقل: امّهات الكتاب بالجمع، براى آن كه اين آيات در اين حكم چون يك آيت است.

و وجهى ديگر آن است كه: اشارت به حكم است و هو الاحكام، محكمى آيت، حكمى است كه اصل كتاب است و رجوع در اين باب اعنى في ردّ المتشابه اليه و حمله عليه با او باشد.

و وجهى ديگر آن است كه: هر آيتى از او امّ است و اصل است، [كما قال اللّه تعالى‏] «3» وَ جَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَ أُمَّهُ آيَةً «4» ...، اى كلّ واحد منهما ...، و كما قال اللّه تعالى:

وَ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَناتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَداءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمانِينَ جَلْدَةً «5» ...، اى فاجلدوا كلّ واحد منهم ثمانين جلدة.

وَ أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ‏، «اخر» جمع اخرى باشد و از باب لا ينصرف است، و سببهاى منع صرف او صفت است و عدل او كه‏ «6» معدول است از اواخر «7». و كسائى گفت: براى آن كه او جمعى است كه بر وزن او واحد نيست، پس او در جمع است سببى مكرر باشد. و بعضى ديگر نحويان گفتند: اين جمع را حمل بر واحدش كردند كه واحد او اخرى است و آن منصرف نيست.

مُتَشابِهاتٌ‏، و متشابه آن باشد كه مراد در او متشبه‏ «8» باشد مراد از ظاهرش ندانند، و اقوال علما در اين حكم‏ «9» و متشابه مختلف است. قتاده و ضحّاك و ربيع و سدّى گفتند: محكم ناسخ باشد كه بر او عمل بايد كردن، و متشابه منسوخ بود «10» كه به‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). مب: دانند.

(2). اساس، دب، آج، لب، فق، مب، مر: آن، با توجّه به مج تصحيح شد.

(3). اساس كه نو نويس است: ندارد، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها افزوده شد.

(4). سوره مؤمنون (23) آيه 50.

(5). سوره نور (24) آيه 4.

(6). مج، وز، دب، آج، لب، فق: و عدل كه او.

(7). فق: آخر، دب: از او اواخر.

(8). مج، وز، مب: مشتبه.

(9). مج، وز: علما در محكم، دب، آج، لب، فق: در اين محكم.

(10). همه نسخه بدلها بجز وز، مب، مر: باشد.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن، ج‏4، ص: 176

او ايمان بايد آوردن و به‏ «1» او كار نبايد كردن، و اين روايت عطيّه است از عبد اللّه عبّاس.

و روايت علىّ ابي طلحه‏ «2» از عبد اللّه عبّاس آن است كه: محكمات قرآن حلال و حرام و حدود و احكام و فرايض است كه آن را كار بايد بستن و ايمان بايد آوردن، و متشابه امثال و مواعظ و مقدّم و مؤخّر است كه در آن جا چيزى نبود كه كار بايد بستن.

و ابو اسحاق روايت كرد از عبد اللّه عبّاس كه او گفت: مثال آيات متشابه چنان است كه در سورة الانعام گفت قوله: قُلْ تَعالَوْا أَتْلُ ما حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ‏ «3»- تا به آخر سه آيت. متشابه آياتى است كه سوره بنى اسرايل است من قوله: وَ قَضى‏ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً «4» ...، و چنان كه در سورة البقرة و سورة الاعراف، و آنچه مقربان آن را متشابه خوانند لاشتباه بعضها ببعض على القارى حفظا، و آنچه اين شكل‏ «5» ندارد محكم باشد.

محمّد بن جعفر بن الزّبير گفت: محكم آن باشد كه محتمل نباشد الّا يك وجه را، و متشابه آن بود كه محتمل آن‏ «6» بود وجوه را.

بعضى ديگر گفتند: محكم آن باشد كه علما تأويل آن دانند، و متشابه آن بود كه تأويل [آن‏] «7» جز خداى تعالى نداند، كالخبر عن قيام الساعة، چنان كه خبر قيامت، و باران كه كى بارد، و بچّه كه در شكم مادر چه باشد، و آن كه فردا چه شود «8»، و هر كس چند بماند، و كى ميرد « «9»»، و كجا ميرد «10»، و آنچه اخبار غيب است.

ابن كيسان گفت: محكم آن باشد كه در او انديشه بسيار نبايد كردن تا معنى مفهوم شود، و متشابه آن بود كه معنى او الّا به نظر و انديشه نتوان دانستن، و اين‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). همه نسخه بدلها: بر.

(2). مج، وز: على بن ابى طلحه، آج، لب: على بن طلحه.

(3). سوره انعام (6) آيه 151.

(4). سوره بنى اسرائيل (17) آيه 23.

(5). كذا در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانى (2/ 443): مشكل.

(6). همه نسخه بدلها: ندارد.

(7). اساس كه در اين مورد نو نويس است: ندارد، از مج افزوده شد.

(8). همه نسخه بدلها: چه باشد.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن    ج‏4    182

(10- 9). وز: مى‏رود.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن، ج‏4، ص: 177

نزديك است به آن كه ما گفتيم.

و بعضى دگر گفتند: محكم آن بود كه در او خلاف نباشد، و متشابه آن بود «1» كه خلاف كنند در او علما، و هر يكى قولى گويند به خلاف آن ديگر.

ابو عثمان گفت: محكم فاتحة الكتاب است كه نماز روا نباشد الّا به او. و محمّد بن الفضل گفت: محكم سورة الاخلاص است كه در او جز توحيد نيست، و متشابه قدر است.

بدان كه قرآن همه محكم است از يك وجه، و هم‏ «2» متشابه است از يك وجه.

و از يك وجه بهرى محكم است و بهرى متشابه. امّا آن كه جمله محكم است، قوله:

الر «3» كِتابٌ أُحْكِمَتْ آياتُهُ‏ «4» ...، و معنى آن است كه آياتش جمله محكم است، چنان كه نقصى بر او راه نيابد و متناقض نشود، و شبهه ملحدان و اصحاب اباطيل‏ «5» بر او متطرّق نشود، چنان كه گفت: لا يَأْتِيهِ الْباطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ‏ «6»، و آن كه جمله متشابه است چنان كه گفت قوله: كِتاباً مُتَشابِهاً مَثانِيَ‏ «7»، و معنى آن كه: يشبه بعضه بعضا في الاحكام و الاعجاز و انتفاء و التّناقض عنه، بهرى با بهرى ماند در احكام و اعجاز و نفي نقض از او. و بهرى محكم است و بهرى متشابه بر اين معانى كه گفته شد، و اين است جواب آن كس كه گويد: در قرآن آيات متناقض است، نبينى كه در يك آيت گفت: قرآن جمله محكم است، و در يك آيت گفت: جمله متشابه است، و در يك آيت [گفت‏] «8»: بهرى محكم است و بهرى متشابه.

و روايت ديگر از عبد اللّه عبّاس آن است كه: متشابه قرآن حروف التّهجى است كه در اوايل سورت است، و آن آن‏ «9» بود كه جماعتى از جهودان‏ «10» بنزديك رسول- صلى اللّه عليه و آله- آمدند چون حيىّ اخطب [390- پ‏] و كعب اشرف و مانند

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). مر: باشد.

(2). مج، وز: همه.

(3). مج، وز: ندارد، اساس و ديگر نسخه بدلها: الم، با توجّه به ضبط قرآن مجيد تصحيح شد.

(4). سوره هود (11) آيه 1.

(5). مر: باطل.

(6). سوره فصّلت (41) آيه 42.

(7). سوره زمر (39) آيه 23.

(8). اساس كه در اين مورد نو نويس است: ندارد، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها افزوده شد.

(9). مر: اين.

(10). مر: يهودان.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن، ج‏4، ص: 178

ايشان، و گفتند: اى محمّد! «1» شنيديم كه از جمله‏ «2» آنچه فرو [د] «3» آمد بر تو «الم» است. به خداى بر تو كه چنين است و اين منزل است بر تو، گفت: چنين است، گفت‏ «4»: اگر اين درست است، چنان مى‏نمايد كه ملك امّت تو هفتاد و يك سال باشد، و اين از حساب جمّل گفت كه «الف» يكى باشد، و «لام» سى و «ميم» چهل، جمله هفتاد و يك باشد.

آنگه گفت: يا محمّد! از اين جنس دگر هست؟ گفت: بلى‏ «5»، «المص»، گفت: اين بيشتر است از آن، اين سد و شست‏ «6» و يك سال است، و لكن دگر هست؟ گفت: آرى، «الر». گفت: اين بيشتر است، اين دويست و سى و يك سال است. دگر هست؟ گفت: آرى، «المر» گفت: اين بيشتر است، اين دويست و هفتاد و يك‏ «7» است، بر ما مشتبه شد، ندانيم تا بر كدام گيريم؟ بر كمتر يا بر بيشتر؟ و ما به اين ايمان نياريم، خداى تعالى اين آيت فرستاد «8»: هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتابَ مِنْهُ آياتٌ مُحْكَماتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتابِ وَ أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ‏.

فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ‏، اى ميل عن الحقّ، يقال: زاغ يزيغ اذا مال، امّا آنان كه در دل ايشان زيغى باشد، يعنى ميلى و كژى از حق، و قيل شكّ، گفته‏اند مراد شكّ است.

فَيَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ‏، به دنبال آن‏ «9» شوند كه متشابه است، چرا «ابتغاء الفتنة «10»»، براى طلب فتنه و طلب تأويلش.

خلاف كردند در آن كه مراد به اين آيت كيست؟ ربيع گفت: وفد نجرانند كه ايشان با رسول- عليه السلام- در عيسى خصومت كردند و گفتند: نه تو مى‏گويى‏ «11» عيسى كلمه خدا بود و روح او؟ گفت: بلى. گفتند: ما را اين بس است، خداى تعالى اين آيت فرستاد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). مج، وز، دب، آج، لب، فق+ ما.

(2). مب+ قرآن.

(3). اساس: ندارد، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها افزوده شد.

(4). اساس كه در اين مورد نو نويس است: گفتند، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(5). وز، دب: آرى.

(6). همه نسخه بدلها: صد و شصت.

(7). همه نسخه بدلها بجز مج، وز+ سال.

(8). مب، مر+ قوله.

(9). دب، آج، لب، فق، مب، مر: او.

(10). اساس گفتند، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(11). مر+ كه.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن، ج‏4، ص: 179

كلبى گفت: مراد جهودانند كه خواستند كه از حروف تهجّى استخراج مدّت ملك امّت محمّد كنند به طريق حساب جمّل. ابن جريج گفت: مراد منافقانند.

حسن بصرى گفت: خارجيانند. قتاده چون اين آيت بخواندى و اين جا «1» رسيدى، گفتى‏ «2» حروريانند [و صابيان‏] «3». بعضى دگر گفتند: جمله مبتدعانند.

عايشه گفت: رسول- صلى اللّه عليه و آله- اين‏ «4» جمله بخواند و گفت: چون آنان را بينى از اين امّت كه طلب تأويل متشابه كنند و به متشابهات قرآن تعلّق و تمسك كنند و بر آن جدل كنند، ايشان آنانند كه خداى تعالى ايشان را خواست‏ «5»، از ايشان احتراز كنى و با ايشان منشينى.

ابْتِغاءَ الْفِتْنَةِ، اى طلب الشرك، اين‏ «6» براى طلب فتنه كنند، و «فتنه» اين جا شرك است على قول الرّبيع و السدّي و ابن الزّبير و مجاهد، بيانه قوله: و الفتنة اشدّ من القتل‏ «7».

و بعضى دگر از مفسران گفتند: مراد لبس و اضلال است و تخليط. و اصل كلمه امتحان و اختبار باشد در لغت، يقال: فتنته بكذا اى امتحنته به‏ «8».

وَ ابْتِغاءَ تَأْوِيلِهِ‏، اى تفسيره [391- ر] و معناه و ما يؤول اليه المعنى، تأويل آن باشد كه معنى با او شود، و اصل او از اول باشد و أول رجوع باشد. و در عرف اهل علم تفسير فرقى هست ميان تفسير و تأويل، كه بيان‏ «9» معنى آيات محكم را تفسير گويند، و بيان معنى آيات متشابه و دگر «10» وجوه و احتمالات او را تأويل گويند، و حق تعالى لفظ تأويل در باب متشابه اطلاق كرد. حق تعالى باز نمود كه: اين قوم‏ «11» دست از محكم بدارند و به دنبال متشابه در افتند به علّت طلب تأويل، و غرض ايشان‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). مب: بدين جا.

(2). اساس كه در اين مورد نو نويس است: گفت، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(3). اساس: محو شده است، با توجّه به آج افزوده شد، مج، وز: سايبيان، دب، لب، فق، مر: سابيان.

(4). همه نسخه بدلها+ آيه.

(5). همه نسخه بدلها+ به اين آيت.

(6). آج، لب، فق، مب، مر+ از.

(7). سوره بقره (2) آيه 191.

(8). آج، لب، امتحنه.

(9). همه نسخه بدلها: تأويل كشف.

(10). اساس: به صورت «ذكر» هم خوانده مى‏شود.

(11). اساس كه در اين مورد نو نويس است: ايشان، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن، ج‏4، ص: 180

[فتنه‏] «1» باشد. و گفته‏اند: طلب عاقبت و ما يؤول اليه امره از «2» حديث حساب جمّل و مدّت ملك امّت رسول از آن استخراج كردن‏ «3»- چنان كه برفت- بيانش: ذلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا، اى عاقبة، و نصب هر دو اعني «ابتغاء» «4» بر مفعول له است.

آنگه حق تعالى گفت: تأويل آن من دانم، وَ ما يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ‏، تأويل آن جز خداى نداند، و آنان كه در علم ثابت قدم باشند و پاى بر جاى باشند. من دانم و آن كسى كه از من داند، راسخان علم [علم‏] «5» از او گرفته باشند، در علم ثابت قدم باشند، در علم قدمى و قدمى دارند، در آن دست و پاى دارند، از دست بسطت و از پاى ثبات، آنچه گويند از بصيرت گويند.

مفسران در نظم آيت و حكم او «6» خلاف كردند: عروة بن الزّبير گفت و عايشه و طاووس عن ابن عبّاس كه: «واو» في قوله: وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ‏، «واو» استيناف است و وقف كردند عند قوله: إِلَّا اللَّهُ‏، و گفتند: كلام تمام شد اين جا، و معنى آيت آن است كه تأويل آيات‏ «7» متشابه كس نداند مگر خداى- عزّ و جلّ. فامّا راسخان علم گويند: آمَنَّا بِهِ‏، چنان كه «و الرّاسخون» مبتدا باشد، و «يقولون» خبر او بود.

آنگه تفسير متشابه بر علم ساعت و فناى دنيا و خروج دجّال و خروج يأجوج و مأجوج است‏ «8» و خروج مهدى و علم روح و علوم‏ «9» غيب دادند «10»، گفتند: اين چيزها آن است كه كس نداند مگر خداى، و چون راسخان علم از اين قاصرند، به زبان عجز و قصور مى‏گويند: آمَنَّا بِهِ‏، ما ايمان آورديم به اين جمله از محكم و متشابه، همه از نزديك خداست هم محكم و هم متشابه.

و گفتند: ممتنع نباشد كه چيزهايى بود كه خداى تعالى به علم آن مستأثر بود و

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). در اساس كلمه محو شده است، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها افزوده شد.

(2). دب، آج، لب، فق: و آن.

(3). آج، لب، فق، مب، مر: كردند.

(4). اساس+ و تأويلا، با توجّه به وز، مج زايد مى‏نمايد.

(5). اساس: ندارد، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها افزوده شد.

(6). همه نسخه بدلها: آن.

(7). اساس: آيت، با توجّه به مج تصحيح شد، آج، لب، دب، فق، مر+ و.

(8). همه نسخه بدلها: ندارد.

(9). مج: علم.

(10). اساس كه در اين مورد نو نويس است: دانند، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن، ج‏4، ص: 181

ما را تكليف نكرده باشد دانستن آن، چه مصلحت در اجمال و اهمال آن باشد، چون روح و وقت قيام الساعة، و آنچه ياد كرد في قوله: إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَ يُنَزِّلُ الْغَيْثَ‏ «1»- الاية. و اگر تفسير متشابه‏ «2» اين كنند، اين قول قريب باشد، و اين قول اختيار كسائى و فرّاء و مفضّل بن سلمه و محمّد بن جرير است. و گفتند: دليل اين قول قراءت عبد اللّه مسعود است: ان تأويله الّا عند اللّه و الرّاسخون في العلم [391- پ‏] يقولون آمنا به. و در قراءت ابىّ و عبد اللّه عبّاس چنين است كه: و يقول الرّاسخون في العلم آمنّا به.

و قولى دگر در نظم آيت آن است كه مجاهد گفت و ربيع و محمّد بن جعفر الزّبير «3» و قتيبى كه‏ «4»: «واو» في قوله: «و الرّاسخون» «واو» عطف است، و معنى آيت آن است كه خداى تعالى گفت: تأويل متشابه كس نداند مگر من كه خداام‏ «5» و راسخان ثابت قدمان در علم. و قوله: يَقُولُونَ‏، در محلّ حال باشد از ايشان، و معنى آن بود كه: ايشان دانند و با آن كه دانند مى‏گويند: آمَنَّا بِهِ‏، تا مدح باشد ايشان را به دو وجه: يكى تحصيل علم به متشابه، يكى انقياد و استسلام، و مثال آيت در «6» آن كه «يقولون» حال افتاد في موضع قائلين قوله تعالى: لِلْفُقَراءِ الْمُهاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيارِهِمْ وَ أَمْوالِهِمْ‏ «7» ...، چيست آن كه ايشان راست، آن كه‏ «8» پيش از اين آيت گفت: ما أَفاءَ اللَّهُ عَلى‏ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرى‏ فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبى‏ وَ الْيَتامى‏ وَ الْمَساكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ‏ «9» ...، آنگه گفت: لِلْفُقَراءِ. الاية، آنگه گفت:

وَ الَّذِينَ تَبَوَّؤُا الدَّارَ وَ الْإِيمانَ‏ «10» ...، يعنى و للّذين تبوّءوا الدّار و الايمان، آنگاه گفت:

وَ الَّذِينَ جاؤُ «11» مِنْ بَعْدِهِمْ‏ «12» ...، اى و للّذين جاءا من بعدهم، براى آن كه غنيمت را خمسش خدا و پيغامبر و امام را باشد و يتامى و مساكين و ابناء سبيل‏ «13» آل محمّد،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). سوره لقمان (31) آيه 34.

(2). منج، وز، مب+ بر.

(3). همه نسخه بدلها: محمّد بن جعفر بن الزّبير.

(4). مب: گويد كه.

(5). فق: خداوندم.

(6). آج، لب، فق، مر: مثال اين قدر.

(7). سوره حشر (59) آيه 8.

(8). دب، لب، فق، مب، مر: آنگه.

(9). سوره حشر (59) آيه 7.

(10). سوره حشر (59) آيه 9.

(11). اساس: جاءوا، با توجّه به ضبط قرآن مجيد آورده شد.

(12). سوره حشر (59) آيه 10.

(13). همه نسخه بدلها: و ابن السبيل.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن، ج‏4، ص: 182

اعنى‏ «1» بنى هاشم، و اربعة اخماسش مهاجر «2» و انصار را و آنان را كه از پس ايشان باشند تا به دامن قيامت به اتّفاق لا خلاف‏ «3».

آنگه بيان كرد كه: آنان كه پس از مهاجر و انصارند با آن كه مستحقّ نه‏اند «4»، يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنا «5» ...، مى‏گويند: بار خدايا بيامرز ما را، اى قائلين. همچنين در «6» آيت ما راسخون‏ «7» علم با آن كه تأويل متشابه دانند، مى‏گويند: آمَنَّا بِهِ‏، و اين مثالى روشن است، و مثال او از شعر عرب قول يزيد بن مفرّغ في عبد له يسمّى بردا قد باعه ثمّ ندم على بيعه، فقال:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و شريت بردا ليتني‏ |  | من بعد برد كنت هامه‏ |
|  |  |  |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| من هامة تدعوا صدى‏ |  | بين المشقّر فاليمامه‏ |
|  |  |  |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| الرّيح تبكي شجوها |  | و البرق يلمع في الغمامه. |
|  |  |  |

«واو» في قوله: «و البرق»، «واو» عطف است، و «يلمع»، در جاى حال است، و معنى آن است كه: و البرق ايضا يبكيه لا معا في الغمامة، و اگر نه چنين گويند معنى تباه شود، [براى آن كه اگر «8» و البرق به ابتدا كنند و يلمع خبر او كنند، معنى ندارد، چه برق از ابر هميشه لمعان زند. آنگاه اين حديث اجنبى شود از آنچه مراد شاعر است در غرض او و معنى، فاسد. پس اين قول بهتر است‏] «9» و به ظاهر لا يقتر است.

دگر آن كه خداى- جلّ جلاله- اين كتاب به لغت عرب فرستاد، بِلِسانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ‏ «10»، در او الغاز و تعميه نيست‏ «11»، و گفت:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن    ج‏4    186

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). همه نسخه بدلها بجز مج، وز: يعنى.

(2). دب: مهاجرين.

(3). همه نسخه بدلها: بر اجماع بلا خلاف.

(4). مج، دب: مستحق نى‏اند، چاپ شعرانى (2/ 446): مستحق خمس نه‏اند.

(5). سوره حشر (59) آيه 6.

(6). مب+ اين.

(7). همه نسخه بدلها بجز مب: راسخان.

(8). مج، وز: ندارد، با توجه به دب و ديگر نسخه بدلها آورده شد.

(9). اساس: ندارد، با توجه به مج و ديگر نسخه بدلها آورده شد.

(10). سوره شعر (26) آيه 195.

(11). اساس: است، با توجه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن، ج‏4، ص: 183

كِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَيْكَ مُبارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آياتِهِ وَ لِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبابِ‏ «1»، [392- ر] و گفت: تِلْكَ آياتُ الْكِتابِ الْمُبِينِ‏ «2»، و گفت: بِكِتابٍ‏ «3» فَصَّلْناهُ عَلى‏ عِلْمٍ‏ «4»، جمله قرآن‏ «5» به تفصيل و تبيين وصف كرد، جز آن است كه بعضى از او به تأمّل و تدبّر توان دانستن.

دگر آن كه: نشايد در حكمت كه با رسول- عليه السلام- خطابى كند كه او نداند «6»، و رسول از قبل او با ما آن خطاب كند و نه او داند كه چه مى‏گزارد، و نه ما دانيم كه‏ «7» چه مى‏شنويم. پس رسول- عليه السلام- بايد كه داند، و بايد كه عالمان ربّانى از اهل البيت و صحابه او دانند بر خلاف قول‏ «8» اوّل.

و دگر آن كه گفت: اتَّبِعُوا ما أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ‏ «9»، و متابعت آنچه ندانند چگونه كنند.

دگر آن كه: [چون‏] «10» راسخان علم تأويل متشابه ندانند، و جز راسخان نيز ندانند، چه فرق باشد ميان راسخ و ناراسخ؟ و چه فايده‏ «11» بود وصف ايشان در اين جايگاه به رسوخ و ثبوت قدم در علم؟ چه آنان كه جاهل باشند و در علم هيچ پايه ندارند، در اين معنى با ايشان راست‏اند. پس آيت از معنى بشود «12».

دگر آن كه: از عهد رسول- عليه السلام- الى يومنا هذا نديديم كه مفسران در آيتى از آيات قرآن در تفسير و تأويل و كلام در وجوه علوم و انواع آن رها كردند و گفتند: نه علم ماست، و تفسير اين آيت جز خداى نداند، تا حروف مقطّع را در او اق [وال‏] « «13»» بسيار گفتند. و عبد اللّه عبّاس چون اين آيت خواندى، گفتى: انا من الرّاسخين في العلم الّذين يعلمون تأويل المتشابه، گفت: من از [آن‏] « «14»» راسخان علمم كه تاويل متشابه [دانند. و مجاهد گفت: من از جمله آنانم كه تأويل متشابه‏] «15» دانم.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). سوره ص (38) آيه 29.

(2). سوره يوسف (12) آيه 1.

(3). كذا: در اساس و همه نسخه بدلها: ضبط قرآن مجيد: بكتاب.

(4). سوره اعراف (7) آيه 52.

(5). دب، آج، لب، فق، مب، مر+ را.

(6). دب، لب، فق، مب: بداند.

(7). مب+ مى‏گويد.

(8). همه نسخه بدلها: اقوال.

(9). سوره اعراف (7) آيه 3.

(10). اساس: كلمه زير وصالى رفته است، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها افزوده شد.

(11). مب: فاييده.

(12). همه نسخه بدلها: آن معنى نشود.

(15- 14- 13). اساس: ندارد، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها افزوده شد.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن، ج‏4، ص: 184

و بر آن‏ «1» وجه كه گفتم، لفظ متشابه [محمول‏] «2» بود على احد الاقوال المشروحة، از آن قولها كه گفتيم، و بر وجه اوّل الّا آن يك قول نباشد كه حمل بر علم غيب كنند، و لفظ متشابه در عرف به اين لايق است كه ما گفتيم از مفسران نه به علم غيب.

و وجهى ديگر آن كه: در آيت، مرتضى علم الهدى- قدّس اللّه روحه- گفت: بر آن طريقه كه «واو» استيناف باشد نه بر آن وجه كه ايشان گفتند، و آن آن است كه آيات متشابه بيشتر آن بود كه محتمل بود وجوه بسيار را، چون: هدى و ضلال و مانند آن، بر مأوّل آن باشد كه هر وجه كه محتمل بود در لغت و مطابق بود ادلّه عقل را و آيات محكم را، بگويد و قطع نكند على مراد اللّه.

پس قديم- جلّ جلاله- گفت: تأويل آيت يعنى آن وجه معيّن‏ «3» كه مراد من است كه من بيان نكرده‏ام كسى‏ «4» را براى صلاحى را «5» آن كس نداند مگر من، و اين وجهى نكوست در تفسير اين آيت- و اللّه اعلم بمراده.

قوله: وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ‏، «رسوخ» ثبوت باشد، و رسخ اذا ثبت، و كذلك رصخ كالصّراط و السراط، و المسلوخ و المصلوخ، قال الشّاعر:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لقد رسخت في القلب منّي مودّة |  | لسلمى ابت اياتها «6» أن تغيّرا [392- پ‏] |
|  |  |  |

مفسران خلاف كردند در آن كه اين راسخان كه بودند؟ بعضى گفتند: مؤمنان اهل كتابند، چون عبد اللّه سلام و جز او از امثال او. و در تفسير اهل البيت هست كه:

مراد به راسخان علم اهل البيت رسولند- عليه و عليهم السلام- از آنان كه علم ايشان از علم رسول باشد، و علم رسول از تلقين جبريل، و علم جبريل از لوح محفوظ، و كتابت لوح محفوظ از قبل ربّ العزّه. عجب از آنان كه روا دارند كه تأويل متشابه جهودان دانند، و روا بود كه ايشان در اين باب معطوف باشند بر نام خداى، و اهل البيت رسول نشايد كه دانند و اين پايه دارند! و هل هذا الّا محض العناد.

انس مالك روايت كند و ابو الدّرداء و ابو امامه كه: از رسول- عليه السلام-

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). همه نسخه بدلها: بر اين.

(2). اساس: ندارد، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها افزوده شد.

(3). آج، لب، فق، مب، مر: معتبر.

(4). همه نسخه بدلها: كس.

(5). همه نسخه بدلها: ندارد.

(6). آج: ازمانها.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن، ج‏4، ص: 185

پرسيدند كه راسخان علم كه باشند؟ گفت:

من بر يمينه و صدق لسانه و استقام قلبه و عف بطنه و فرجه فذلك الراسخ في العلم‏

، گفت: آن باشد كه سوگندش راست بود، و زبانش صادق بود، و دلش مستقيم بود، و بطن و فرجش عفيف، و اين صفت معصومان است.

و انس مالك گفت: راسخ علم آن بود كه [داند و به آنچه داند كار بندد و متابع علم باشد. و بعضى علما گفتند كه: راسخ علم آن بود كه‏] « «1»» در او چهار خصلت بود:

تقوا و پرهيزگارى در آنچه ميان او و خداى باشد، و تواضع از ميان او و خلقان، و زهد ميان او و دنيا، و جهاد از ميان او و ميان نفس خود، و اين هم از سيرت معصومان است. لا جرم چون در علم ثابت قدم بود، كس وصف علم و عالم‏ «2» چنان كه او كرد نكرد.

كميل زياد «3» گويد: يك روز امير المؤمنين على- عليه السلام- دست مرا «4» گرفت و با خود مى‏برد تا مرا «5» از كوفه بيرون برد. چون به صحرا شديم آهى سرد بر آورد از دلى گرم و «6» گفت:

يا كميل انّ هذه القلوب اوعية فخيرها اوعاها،

اين دلها وعاءهاست، آن به بود كه‏ «7» [نگاهدارنده‏تر] «8» بود،

فاحفظ عنّي ما اقول لك،

نگاه دار آنچه تو را مى‏گويم:

النّاس ثلاثة فعالم‏ «9» ربّاني و متعلّم على طريق‏ «10» نجاة و همج رعاع اتباع كلّ ناعق يميلون مع كلّ ريح لم يستضيئوا بنور العلم و لم يلجؤوا الى ركن وثيق. يا كميل! العلم يحرسك و انت تحرس المال، و المال تنقصه‏ «11» الانفاق و العلم يزكوا على الانفاق، محبّة العالم‏ «12» دين يدان به و به تكملة الطّاعة في حياته‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(8- 1). اساس: ندارد، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها افزوده شد.

(2). همه نسخه بدلها: علما.

(3). دب، آج، لب، فق، مب، مر: كميل بن زياد.

(4). مج، وز، دب، آج، لب، فق، مر: من.

(5). مج، وز، دب، آج، لب، فق، مر: گرفت و مرا.

(6). اساس كه در اين مورد نو نويس است: آهى كشيد از سر اندوه پس، با توجّه به وز و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(7). اساس كه در اين مورد نو نويس است: اين دلها ظرفهاست و بهترين آنها، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(9). همه نسخه بدلها: عالم.

(10). كذا در اساس و همه نسخه بدلها. نهج البلاغه تصحيح دكتر صبحى سالم افست قم. ص 496 «سبيل».

(11). مج، وز، دب، آج: ينقصه.

(12). آج، لب: العلم.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن، ج‏4، ص: 186

و جميل الاحدوثة بعد موته، و العلم حاكم و المال محكوم عليه.

يا كميل! مات خزان الاموال و هم احياء و العلماء باقون ما بقى الدّهر: اعيانهم مفقودة، و امثالهم في القلوب موجودة. ها «1» ها! انّ ها هنا لعلما جما- و اشار بيده [الى‏] «2» صدره- لو اصبت له حملة! بلى اصبت لقنا غير مأمون- في كلام طويل الى ان قال:

اللّهم بلى: لا تخلوا الارض من حجّة لك على خلقك امّا ظاهرا [393- ر] مغلوبا او خائفا مغمورا كيلا «3» تبطل حججك و بيّناتك و اين اولئك. اولئك الأقلون عددا الأعظمون قدرا بهم يحفظ اللّه حججه حتّى يودعوها قلوب اشباههم. هجم بهم العلم على حقايق الايمان فاستلانوا «4» روح اليقين فانسوا بما استوحش منه الجاهلون و استلانوا ما استوعره المترفون. صحبوا الدّنيا بابدان ارواحها معلقة بالمحلّ الاعلى، اولئك خلفاء اللّه في ارضه و حججه على عباده.

گفت‏ «5»: مردمان سه نوعند: عالم است و متعلّم، عالمى ربّانى و متعلّمى بر طريق نجات. و از اين هر دو در گذشته همج و رعاعند كه بر سر آب آيد كه چون خسك‏ «6» خشك شود طعمه آتش را شايد، به دنبال هر آوازى بروند و با هر بادى كه بجهد ميل كنند، به نور علم روشنايى نجسته باشند، و در علم، التجابه ركنى استوار نكرده باشند.

اى كميل! علم پاسبان تو بود و تو پاسبان مال باشى. و مال از نفقت‏ « «7»» بكاهد و علم از نفقت‏ «8» بيفزايد. دوست دارى عالم‏ «9» دين است كه به آن خداى را پرستند، و كمال طاعت به آن بود در حيات، و ذكر و ثناى نكو به آن بود پس وفات. علم حاكم است و مال محكوم.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). مج، وز، دب: هاوها.

(2). اساس: ندارد، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها افزوده شد.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن    ج‏4    191

(3). نسخه اساس در بالاى كلمه آورده است: لئلا.

(4). كذا: در اساس و همه نسخه بدلها، نهج البلاغ: و باشروا.

(5). دب، آج، لب، فق، مب، مر: گفتند.

(6). همه نسخه بدلها: ندارد.

(8- 7). نفقت/ نفقه.

(9). دب، آج، لب، فق، مب، مر: علم.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن، ج‏4، ص: 187

يا كميل! خازنان مال در آن حال كه زنده باشند مرده‏اند، و عالمان آنگه كه مرده باشند زنده [اند] « «1»» تا جهان بماند ايشان بمانند اشخاص ايشان مفقود باشد «2»، و مثال‏ «3» ايشان در د [لها] « «4»» موجود.

آنگه گفت: هاى هاى! اين جا علمى‏ «5» بسيار هست اگر كسى را يابم كه بر گيرد و [تحمّل‏] «6» كند- و اشارت كرد به دستها «7» به سينه خود در حديثى دراز كه در وصف اهل روزگار و عالمان وقت خود بكرد- تا در آخر كلام گفت: بار خدايا! زمين خالى نباشد از حجّتى از آن تو بر خلق، امّا ظاهر «8» مغلوب يا خايف‏ «9» مغمور «10»: ظاهر مغلوب چون او كه اوّل ائمة «11» است، و خائف مغمور چون فرزندش كه آخر ائمّه است براى آن كه تا حجّتهاى تو باطل نشود، كجااند ايشان؟ ايشان به عدد اندكند و به [قدر و] «12» منزلت بزرگند. خداى تعالى به ايشان حجّتهاى‏ «13» خود نگاه دارد تا در دل اشباه خود نهند، علم، ايشان را بر حقايق ايمان واقف كرده باشد، ايشان را راحت‏ «14» يقين خوش آمده باشد، مستأنس باشند به آنچه جاهلان از آن مستوحش باشند، و آنچه مترفان منعمان‏ «15» را درشت آيد ايشان را نرم بود، صحبت ايشان با دنيا به‏ «16» تنهايى بود كه جانها از تن معلّق بود به محلّ اعلى، ايشان خلفاى خدا باشند در زمين و حجج او بر بندگانش.

آنگه گفت:

آه شوقا الى رؤيتهم‏

، اى يا سه به ديدار ايشان! آن كس كه [اين‏] «17» داند بر تو راسخ نباشد، و آن كه اين نداند شنيدن و فهم كردن بر تو هم راسخ‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(6- 4- 1). در اساس كلمه زير وصّالى رفته است، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها افزوده شد.

(2). دب: باشند.

(3). مب، مر: امثال.

(5). در اساس كه كلمه نو نويس است: علم، با توجّه به مج تصحيح شد.

(7). اساس كه نو نويس است: به دست خود، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(8). دب، آج، لب، فق، مب: ظاهرى.

(9). دب، آج، لب، مر: خايفي.

(10). اساس كه كلمه نو نويس است: مستور، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(11). اساس كه كلمه نو نويس است و آج، لب، فق، مب، مر: امّت، با توجّه به مج تصحيح شد.

(12). اساس: ندارد، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها افزوده شد.

(13). اساس كه نو نويس است: حجت و بيّنات، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(14). دب، آج، لب، فق، مب، مر: راحتى.

(15). مب: منعم.

(16). همه نسخه بدلها: ندارد.

(17). اساس: ندارد، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها افزوده شد.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن، ج‏4، ص: 188

باشد و هم ناسخ.

راسخ علم، آن باشد كه به تأويل [393- پ‏] متشابه عالم بود نه آن كه محكم بر او مشتبه بود «1»، آن كه بر تأويل شمشير زند با آن راست بود كه محكم تيغ در گلو «2» بايد كردن،

منكم من يقاتل على تأويل القرآن كما قاتلت على تنزيله‏

، گفت: از شما مردى باشد كه بر تأويل قرآن همچنان كار زار «3» كند كه من بر تنزيلش كردم. هر كسى گفت: من هستم يا رسول اللّه گفت: نه و لكن‏ «4» خاصف النّعل آن است كه نعل پاى من مى‏پيرايد، اگر او نعل پاى من پيرايد من تاج سر او پيرايم. نگاه كردند امير المؤمنين از حجره به در مى‏آمد «5»، نعل رسول به دست گرفته كه نيك بكرده بود،

فكان علىّ للنّعل خاصفا، و كان النّبىّ لمدحه واصفا، و كان في الحرب ريحا عاصفا و لأعداء اللّه قاصما قاصفا.

يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ‏، مى‏گويند: بار خدايا! ما به متشابه ايمان داريم. كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنا همه از نزديك خداست محكم و متشابه، و ناسخ و منسوخ، و مجمل و مفصّل.

وَ ما يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبابِ‏، اين انديشه خداوندان عقل كنند. خواجه عقل ندارد و اگر دارد به كار ندارد، و «لبّ» هر چيز خالص‏ «6» و صافي آن باشد، و مغز چيزها «7» «لبّ» گويند كه نفع در آن است. عقل را به آن تشبيه كردند و آن را لبّ نام نهادند.

رَبَّنا لا تُزِغْ قُلُوبَنا، در كلام محذوفي هست، تقدير آن است: و يقولون اى الرّاسخون في العلم: ربّنا، بار خداى ما! بمگردان و بمچفسان‏ «8» دلهاى ما، يعنى آن الطافي كه دلهاى ما به آن مستقيم باشد و از حق مايل نشود از ما باز مگير. و «زيغ» اين ميل باشد، و ازاغت امالت، و معنى آن است كه گفتيم.

اگر گويند: اين چه دعا باشد؟ گوييم: خداى تعالى ما را تكليف كرد كه اين دعا كنيم، و اگر چه خداى تعالى [بى‏] «9» دعاى ما اين بكند چنان كه فرمود ما را كه:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). اساس كه در اين كلمه نو نويس است: باشد، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(2). دب، مب: گلوى او، آج، لب، فق، مر: گلوى.

(3). دب: كالزار.

(4). همه نسخه بدلها: و لكنّه.

(5). مج: به در آمد.

(6). دب، آج، لب، فق، مب، مر+ است.

(7). همه نسخه بدلها+ را.

(8). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بمخسبان.

(9). اساس كه در اين مورد نو نويس است: ندارد، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها افزوده شد.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن، ج‏4، ص: 189

قالَ‏ «1» رَبِّ احْكُمْ بِالْحَقِ‏ «2».

و جواب ديگر آن است كه: ممتنع نباشد كه الطافي بود كه در معلوم آن بود كه اگر دعا كنند خداى تعالى آن لطف بكند، و اگر دعا نكنند كردن‏ «3» آن صلاح نباشد، چه آنچه تعلّق به مصالح دارد به اوقات و اشخاص و احوال، مختلف شود.

وجه سوم‏ «4» در آيت آن باشد كه: بار خدايا بر سبيل عقوبت ما را خذلان مكن، چون ما يك بار و دو بار و ده بار زيغ كرده باشيم، تو ما را با خود مگذار بر سبيل عقوبت چنان كه با كافران كردى في قولك: فَلَمَّا زاغُوا أَزاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ‏ «5».

و روا بود كه ازاغت خود عبارت بود از جزاى زيغ، اى جازاهم اللّه بزيغهم، كما قال تعالى: وَ مَكَرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ‏ «6».

بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنا، پس از آن كه ما را به ايمان هدايت كردى از الطاف و توفيق و تسهيل سبيل و بيان و نصب ادلّت و ازاحت علّت و آنچه اسباب و مقدّمات است‏ وَ هَبْ لَنا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً، و ما را از خزاين رحمت خود مدد فرست كه تو بخشنده و بخشاينده‏اى. گفتند: مراد به «رحمت» در آيات‏ «7» توفيق و توقيف است.

اى ثبتنا «8» على الايمان و الهدى.

ضحّاك گفت: مراد تجاوز و عفو و آمرزش است، و صادق- عليه السلام- گفت:

لزوما لخدمتك،

مراد لزوم خدمت درگاه اوست بر وجه سنّت بخلاف بدعت.

امّ سلمه گويد: رسول- عليه السلام- در دعا بسيار گفتى:

اللهم مقلب القلوب و الابصار ثبت قلبي على دينك‏

، اى گرداننده دلها و چشمها، دل من بر دين خود بدار «9» گفتند: يا رسول اللّه دل بگردد؟ گفت: آرى،

ما خلق اللّه من قلب آدمى الّا و هو بين اصبعين من اصابع الرّحمن ان شاء ازاغه و ان شاء [اقامه‏] «10»،

گفت: دل هيچ‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). اساس و همه نسخه بدلها: قل، با توجّه به ضبط قرآن مجيد تصحيح شد.

(2). سوره انبيا (21) آيه 112.

(3). دب، اگر دعا ندانند كردن، آج، لب، فق، مب، مر: اگر آن دعا ندانند كردن.

(4). مج، وز، سه‏ام، دب، آج، لب، فق، مب، مر: سيم.

(5). سوره صف (61) آيه 5.

(6). سوره آل عمران (3) آيه 54.

(7). همه نسخه بدلها: آيه.

(8). اساس: به صورت «تثبيتا» هم خوانده مى‏شود.

(9). دب، آج، لب، فق، مب، مر+ بدان، مج، وز، ندارد.

(10). اساس: كلمه زير وصّالى رفته است، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها افزوده شد.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن، ج‏4، ص: 190

آدمى نيست و الّا از ميان دو انگشت از انگشتهاى خداست، و اين كنايت باشد از [سهولت‏] « «1»» تقليب آن بر او، چنان كه يكى از ما گويد: هذا الامر في يدي و في اصبعي و في خنصري، و اين كار به دست من است و در انگشت من است و در كمينه انگشتهاى‏ «2» من است. چون خواهد كه مبالغه كند از قدرت خود بر آن و سهولت آن بر او. و دگر وجه‏ها گفته‏اند، اگر جاى حاجت باشد [گفته شود- ان شاء اللّه‏] « «3»».

آنگه گفت:

نسئل اللّه ان لا يزيغ قلوبنا بعد اذ هدانا «4» و ان يهب لنا من لدنه رحمة انّه هو الوهاب‏

، ما از خداى مى‏خواهيم تا دل ما ثابت دارد و بنگرداند پس از هدايت، و ما را رحمت دهد و آمرزش كه او بخشنده است، و تفسير آن است كه بگفتيم.

امّ سلمه گفت، من گفتم: يا رسول اللّه! مرا دعايى بياموزى‏ «5» كه نافع باشد [مرا] «6»؟ گفت: بلى، بگو:

اللّهم ربّ النّبى محمّد اغفر لي ذنبى و اذهب غيظ قلبي و اجرني من مضلّات الفتن ما احييتني.

و گفته‏اند: قلب را براى آن نام قلب كردند « «7»» لسرعة تقلبه، براى آن كه زود گرده‏ «8» باشد، و رسول- عليه السلام- گفت:

مثل القلب كمثل ريشة بارض فلاة في يوم عاصف تقلّبها «9» الرّيح ظهرا لبطن‏ «10»،

مثل دل آدمى چون پر مرغى است به زمين بيابان در روز باد سخت كه باد آن را از اين روى بر آن روى مى‏گرداند.

ابو عبيده روايت كرد كه رسول- عليه السلام- گفت: دل فرزند آدم چون گنجشكى است در روز «11» هفت رنگ بگردد. [و رسول- عليه السلام- گفت:

لقلب ابن آدم اسرع تقلّبا «12» من القدر اذا استجمعت غليا

، گفت: دل فرزند آدم زودتر «13» گردد از ديگ در آن حال كه نيك به جوش در آيد] «14».

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(6- 3- 1). اساس: ندارد، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها افزوده شد.

(2). اساس كه در اين مورد نو نويس است: انگشت، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(4). مج: هديتنا.

(5). اساس كه در اين مورد نو نويس است: بياموزيد، مج، وز: نياموزى، با توجّه به دب و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(13- 7). اساس كه در اين مورد نو نويس است+ كه، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها زايد مى‏نمايد.

(8). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: زود گرد.

(9). مج، وز: يقلّبها.

(10). مج، دب، آج، لب، فق، مب، مر: ظهر البطن.

(11). دب، آج، لب، فق، مب، مر: روزى.

(12). دب: تقلبها، آج: تقليبا.

(14). دب، آج، لب، فق، مر+ گرم.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن، ج‏4، ص: 191

ربنا انّك جامع النّاس، بار خدايا تو مردمان را جمع كنى براى روزى كه در آن روز شك نيست، يعنى روز قيامت كه خلقان اوّل و آخر مجموع باشند در آن روز، چنان كه [گفت‏] « «1»»: ذلِكَ يَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَ ذلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ «2»، و قال تعالى:

فَكَيْفَ إِذا جَمَعْناهُمْ لِيَوْمٍ لا رَيْبَ فِيهِ‏ «3» ...، و چنان كه گفت: اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلى‏ يَوْمِ الْقِيامَةِ لا رَيْبَ فِيهِ‏ «4» ...، و براى آن گفت شك نيست در او- و اگر چه كافران در او شك كردند- كه بر حقيقت و بدرستى خواهد بودن، [394- پ‏] و اين مبالغه باشد از صحّت وقوع و وجود كار. آنگه عدول كرد از خطاب به غياب، گفت: إِنَّ اللَّهَ‏، و نگفت: انّك، عرب را عادت باشد كه از خطاب به غياب شوند، و اين نوعى از فصاحت باشد در كلام ايشان، قال كثير:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اسيئي بنا او احسني لا ملومة |  | لدينا و لا مقليّة ان تقلّت‏ |
|  |  |  |

و نگفت: ان تقلّيت. و قال تعالى: هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ حَتَّى إِذا كُنْتُمْ فِي الْفُلْكِ وَ جَرَيْنَ بِهِمْ‏ «5» ...، و مانند اين در قرآن و كلام عرب بسيار است.

إِنَّ اللَّهَ لا يُخْلِفُ الْمِيعادَ، خداى تعالى خلف ميعاد نكند. و «ميعاد»، مفعال. باشد من الوعد، كالميقات من الوقت. و اصل اين بنا در آلت باشد، كالمفتاح و المغلاق [و المقلاد] «6» و المقلات و ما اشبه ذلك.

قوله تعالى:

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن    ج‏4    192

[سوره آل‏عمران (3): آيات 10 تا 20]

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوالُهُمْ وَ لا أَوْلادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً وَ أُولئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ (10) كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآياتِنا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَ اللَّهُ شَدِيدُ الْعِقابِ (11) قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَ تُحْشَرُونَ إِلى‏ جَهَنَّمَ وَ بِئْسَ الْمِهادُ (12) قَدْ كانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتا فِئَةٌ تُقاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ أُخْرى‏ كافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ رَأْيَ الْعَيْنِ وَ اللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشاءُ إِنَّ فِي ذلِكَ لَعِبْرَةً لِأُولِي الْأَبْصارِ (13) زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَواتِ مِنَ النِّساءِ وَ الْبَنِينَ وَ الْقَناطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الْأَنْعامِ وَ الْحَرْثِ ذلِكَ مَتاعُ الْحَياةِ الدُّنْيا وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ (14)

قُلْ أَ أُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها وَ أَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ رِضْوانٌ مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبادِ (15) الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنا إِنَّنا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا وَ قِنا عَذابَ النَّارِ (16) الصَّابِرِينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الْقانِتِينَ وَ الْمُنْفِقِينَ وَ الْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحارِ (17) شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ وَ الْمَلائِكَةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ قائِماً بِالْقِسْطِ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (18) إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلامُ وَ مَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ إِلاَّ مِنْ بَعْدِ ما جاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْياً بَيْنَهُمْ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِآياتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسابِ (19)

فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَ مَنِ اتَّبَعَنِ وَ قُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ وَ الْأُمِّيِّينَ أَ أَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّما عَلَيْكَ الْبَلاغُ وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبادِ (20)

[ترجمه‏]

آنان‏ «7» كه كافر شدند سود ندارد «8» از ايشان مالهايشان و نه فرزندانشان‏ «9» از خدا چيزى‏ «10» و ايشان‏ «11» هيزم دوزخ باشند «12».

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(6- 1). اساس: ندارد، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها افزوده شد.

(2). سوره هود (11) آيه 103.

(3). سوره آل عمران (3) آيه 25.

(4). سوره نساء (4) آيه 87.

(5). سوره يونس (10) آيه 22.

(7). آج، لب، فق: بدرستى كه آنان.

(8). آج، لب، فق، باز ندارد.

(9). مج: اولادهاى ايشان، وز: فرزند ايشان، دب، آج، لب، فق: فرزندان ايشان.

(10). آج، لب، فق+ را.

(11). مج: و آن گروه، آج، لب، فق+ ايشانند.

(12). اساس كه در اين مورد نو نويس است: هيزم يعنى آتش دوزخ‏اند، آج، لب، فق: ايشانند آتش انگيز آتش، با توجّه به مج و وز تصحيح شد.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن، ج‏4، ص: 192

چون خوى‏ «1» قوم فرعون و آنان كه پيش از «2» ايشان بودند به دروغ داشتند آيات ما، بگرفت ايشان را خداى به گناهانشان، و خداى سخت عقوبت است.

بگو آنان را كه كافر شدند غلبه كنند شما را و جمع كنند شما را با «3» دوزخ، و بد بستر «4» است آن‏ «5».

بد شما را دليل در «6» دو گروه كه به هم رسيدند، گروهى كالزار «7» مى‏كنند «8» در راه خداى، و ديگرى كافرند مى‏ديدند ايشان را دو چندان‏ «9» به ديدار چشم، و خداى قوّت دهد به ياريش آن را كه خواهد در اين‏ «10» عبرتى هست خداوندان چشمها «11» را.

[395- پ‏]

آراسته شد مردمان‏ «12» را دوستى شهوتها از زنان و پسران و مالهاى بسيار تمام كرده از زر و سيم و اسپان بعلامت‏ «13» و چهار پايان و كشت‏ «14»، آن متاع زندگانى دنياست، و خداى بنزديك اوست نيكوى‏ «15» باز گشتن.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). مج، وز، دب: عادت، آج، لب، فق: عادت ايشان چون عادت.

(2). مج، وز، دب: ندارد.

(3). مج: در، دب: بر.

(4). آج، لب، فق: گستردنى.

(5). مج+ بد شما را.

(6). مج، وز: باشد شما را، آج: لب، فق: به حقيقت هست شما را اى جهودان معجزه در حقيقت رسالت محمّد در.

(7). مج، وز، آج، لب، فق: كارزار.

(8). مج، وز: مى‏كردند.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن    ج‏4    197

(9). مج: دو چند اينان.

(10). مج، وز: در آن.

(11). آج، لب، فق: مر خداوندان بينايى دل.

(12). مج، وز: بياراستند براى مردمان.

(13). مج، وز: علامت بر كرده، آج، لب: نشان كرده، فق: نشان كرده شده.

(14). مج، وز: كشتزار، آج، لب، فق: كشاورزى.

(15). آج، لب، فق: نيكويى.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن، ج‏4، ص: 193

بگو خبر دهم‏ «1» شما را به بهتر از اين شما را آنان‏ «2» را كه پرهيزگار باشند نزديك خدايشان بهشتهايى‏ «3» كه مى‏رود از زير آن جويها، جاودان اندر «4» آن جا و زنان‏ «5» پاكيزه‏ «6» و خشنودى از خداى، و خداى بيناست به بندگان.

آنان كه گويند، خداى ما! ما ايمان آورديم، بيامرز ما را گناهان ما و نگاه دار ما را از عذاب دوزخ.

[396]

صبر كنندگان و راستيگران‏ «7» و نماز كنان‏ «8» و نفقه كنان‏ «9» و آمرزش خواهان‏ «10» به سحرگاهها «11».

گواى‏ «12» داد خداى كه نيست خداى مگر او و فرشتگان و خداوندان علم ايستاده به دادستان‏ «13»، نيست خداى مگر او غالب‏ «14» محكم كار.

[396- پ‏]

دين‏ «15» در نزد «16» خداى مسلمانى است و خلاف نكردند آنان كه بدادند ايشان را كتاب مگر از پس آن كه آمد به ايشان دانش بستم‏ «17» ميان ايشان و هر كه كافر شود به آيتهاى‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). آج، لب، فق: بگو اى بياگاهيم.

(2). اساس كه در اين مورد نو نويس است: آن كسانى را، با توجّه به مج تصحيح شد.

(3). آج، لب، فق: بوستانهايى.

(4). مج، وز: هميشه باشند.

(5). مج، وز: زنانى.

(6). آج، لب، فق: پاك از عيبهاى زنان.

(7). مج: راستگاران، وز: دب: راستگيران، آج، لب، فق: راست گويان در اقوال و افعال.

(8). آج، لب: و مداومت نمايندگان بر وظايف طاعت و اخلاص.

(9). دب، آج، لب، فق: كنندگان.

(10). مج، وز، دب، آج، لب، فق: خواهندگان.

(11). آج، لب: به وقتهاى پيش از صبح.

(12). مج، وز: گواهى داد، آج، لب: گواهى مى‏دهد.

(13). مج، وز، دب: به راستان، آج، لب: به دلايل قاطعه.

(14). مج+ و.

(15). آج، لب: بدرستى كه دين.

(16). مج، وز، دب: دين بنزديك.

(17). اساس: ستم، با توجّه به مج تصحيح شد.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن، ج‏4، ص: 194

خداى، خداى زود شمار است.

اگر خصومت كنند «1»، با تو، بگو بسپردم روى خود خداى را «2» و آنان كه پى من دارند، و بگو آنان را كه دادندشان كتاب و عرب ناخواننده را «3»، اسلام آورديد «4» اگر اسلام آورند «5» راه يافتند، و اگر بر گردند بر تو رسانيدن است، و خداى بيناست به بندگان.

قوله: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا، آنان كه كافر شدند و جحود كردند وحدانيّت مرا، و از آن جحود دل خود را پوششى ساختند گمان بردند كه مال ايشان و فرزندان ايشان از ما «6» غنا كند و بگزيراند «7» كه مرا و رضاى مرا و اوامر من و مصالح خود به مال و فرزند بفروختند، فردا «8» قيامت آن مال مار شود، و آن فرزند بند شود، و آن سيم بيم شود، و آن زر شر شود، و آن حسن حال و بال شود، و آن اقارب عقارب شوند، لا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئاً «9»، اى لا يغنى‏ «10»، هيچ كس‏ «11» از كسى غنايى و كفافي نكند، كسى از كسى دفع نكند و به جاى او نباشد. آنچه‏ «12» تو به جاى اويى يا براى او، يا بر راى او، فردا براى تو نباشد و بر راى تو نباشد. آن را كه امروز به فداى ايشانى فردا خواهى‏ «13» تا به فديت خود بدهى نستانند، يومئذ

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). آج، لب، فق: بس اگر حجت گويند.

(2). آج، لب، فق: بگو خالص گردانيدم عمل خود راى براى خدا.

(3). مج: عرب ناخوانده را، دب، عرب ناخواهنده را، آج، لب: آنان كه نه اهل كتابند.

(4). مج، وز: اسلام آوردى، آج: اى فرمان برداريد.

(5). مج: آورديد، وز: آوردند.

(6). همه نسخه بدلها: من‏

(7). اساس، وز، دب، آج، لب: بگزيراند، با توجه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(8). همه نسخه بدلها: فرداى.

(9). سوره بقره (2) آيه 123.

(10). همه نسخه بدلها: تغنى.

(11). آج، لب، فق، مب، مر: كس را.

(12). مج، وز: آن كه: ديگر نسخه بدلها: آنگه.

(13). دب، آج، لب، فق، مب، مر+ كه، چاپ شعرانى (2/ 454): فردا كه خواهى.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن، ج‏4، ص: 195

يَوَدُّ الْمُجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذابِ يَوْمِئِذٍ بِبَنِيهِ، وَ صاحِبَتِهِ وَ أَخِيهِ، وَ فَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ، وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً ثُمَّ يُنْجِيهِ‏ «1»، پس از اين آيت معلوم شد كه: خويشان غنا نكنند، و مال نيز غنا نكند كه اگر مال و ملك دنيا كسى را باشد «2» و خواهد كه فديت كند [397- ر] و خويشتن باز خرد، از او قبول نكنند و او را با او نفروشند. فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلْ‏ءُ الْأَرْضِ ذَهَباً وَ لَوِ افْتَدى‏ بِهِ‏ «3»، و شرم ندارى كه امروز به چرب و خشك ترازو خداى را بيازارى، و فردا به همه زمين پر از زر تو را باز نفروشند «4».

لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوالُهُمْ‏، مالت فرياد نرسد، و فرزندانت دست نگيرند، اين هيچ از خداى غنا نكند.

ابو عبد الرّحمن السلمى خواند: «لن يغنى» به «يا» براى آن كه فعل مقدّم است، و حايلى هست ميان فعل و فاعل. و حسن بصرى خواند: «لن تغني» به سكون «يا» چنان كه شاعر گفت:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كأنّ ايديهنّ بالقاع القرق‏ |  | ايدي جوار يتعاطين الورق‏ |
|  |  |  |

[و توانگرى را براى آن غنى خوانند كه غنا كند، يعنى كفاف و دفع فقر. مِنَ اللَّهِ‏، اى من عذاب اللّه‏] « «5»».

ابو عبيده گفت معنى آن است كه: «عند اللّه»، بنزديك خداى. وَ أُولئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ، «وقود» [اسم‏] «6» آن چيز باشد كه آتش به او بر افروزند، و «وقود» مصدر باشد، و مثله الوضوء للماء و الوضوء للفعل، و الطّهور و الطّهور، ايشان فردا «7» قيامت هيزم دوزخ باشند، قال اللّه تعالى: وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجارَةُ «8»، و قال تعالى: إِنَّكُمْ وَ ما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ‏ «9».

كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ‏، چون عادت آل فرعون. و وجه تشبيه آن است كه: چنان كه‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). سوره معارج (70) آيه 11، 12، 13، 14.

(2). دب، آج، لب، فق، مر+ از آن دنيا.

(3). سوره آل عمران (3) آيه 91.

(4). مج، وز، تو را به او نفروشند، آج، لب، فق، مب، مر: تو را با تو نفروشند.

(6- 5). اساس: ندارد، با توجّه به مج و اتفاق نسخه بدلها افزوده شد.

(7). آج، لب، فق، مب، مر: فرداى.

(8). سوره بقره (2) آيه 24.

(9). سوره انبيا (21) آيه 98.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن، ج‏4، ص: 196

آل فرعون [را] «1» عند نزول عذاب و نعمت به ايشان مال و ملك ايشان از ايشان غنا نكرد، همچونين مال و فرزندان اينان از اينان غنا نكنند، و امّت سلف از كافران كه بودند چون عذاب به ايشان فرود آمد، هيچ دافع و مانع نبود ايشان را از خداى.

امّا معنى «داب»، عبد اللّه عبّاس و عكرمه و مجاهد و ضحّاك و ابو روق‏ «2» و سدّى و ابن زيد گفتند: كفعل آل فرعون، چون فعل آل فرعون و صنيع‏ «3» ايشان در باب كفر و تكذيب، يعنى جهودان همچنان كافر شدند كه آل فرعون.

ربيع و كسائى و ابو عبيده گفتند: كسنّة «4» آل فرعون، چون سنّت و طريقت آل فرعون. مقاتل گفت: كاشباه آل فرعون.

اخفش گفت: كامر آل فرعون و شأنهم، چون كار آل فرعون. قطرب گفت:

كحال آل فرعون. نضر بن شميل و مبرّد گفتند: كعادة آل فرعون.

زجّاج گفت: كاجتهاد «5» آل فرعون، و اين اصل كلمت است يقال: دابت في الامر اداب دابا اذا ادمنت العمل و تعبت فيه و اداب السير اذا ادامه، و قال زهير:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لأرتحلن بالفجر ثمّ لأدابن‏ |  | الى اللّيل الّا ان يعرّجني طفل‏ |
|  |  |  |

سيبويه گفت: «كاف» در محلّ رفع است، و تقدير آن است: دابهم مثل داب آل فرعون.

وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ‏، و آنان كه پيش ايشان بودند از كفّار امم ماضيه. كَذَّبُوا بِآياتِنا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ‏، [397- پ‏] تكذيب كردند به آيات ما و آن را دروغ داشتند و نگرويدند و تصديق نكردند، لا جرم خداى تعالى ايشان را به گناه خود بگرفت و مؤاخذت كرد، نظيره قوله‏ «6»: فَكُلًّا أَخَذْنا بِذَنْبِهِ‏ «7»- الاية.

وَ اللَّهُ شَدِيدُ الْعِقابِ‏، و خداى سخت عقاب است در وقت عقوبت، چنان كه‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). اساس: زير وصّالى رفته، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها افزوده شد.

(2). اساس كه در اين مورد نو نويس است: ابو ورق، با توجّه به مج تصحيح شد.

(3). آج، فق، مر: صنع، لب، مب: وضع.

(4). اساس كه در اين مورد نو نويس است: كداب، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(5). مج، وز: كاحوال.

(6). مر: قال اللّه تعالى.

(7). سوره عنكبوت (29) آيه 40.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن، ج‏4، ص: 197

واسع رحمت است در وقت مغفرت.

قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَ تُحْشَرُونَ‏، بگو اى محمّد كافران را كه شما را غلبه كنند مغلوب شوى عاجلا. وَ تُحْشَرُونَ إِلى‏ جَهَنَّمَ‏، و به آجل به دوزخ شوى تا اين جا مقهور باشى و آن جا معذّب. خَسِرَ الدُّنْيا وَ الْآخِرَةَ «1» ...، نه دنيا دارى و نه آخرت، دنيا كه معبود تو است از دست تو بستانند، و آخرت كه به او ايمان ندارند مدفوع شوند با آن به رغم خود. به بهشت بنگويند، لا جرم نبينند، به دوزخ ايمان ندارند لا جرم بچشند تا بدانند.

حمزه و كسائى و خلف خوانند و يحيى و اعمش به «يا» در هر جايگاه بر مغايبه‏ «2». و باقى قرّاء به «تا» على الخطاب. و هر دو رواست و جايز در عربيّت، براى آن كه چون مخاطب مواجه نبود و رسالت به او بر زبان كسى فرستند هر دو رواه بود، تقول العرب: قل لفلان انّك تعزّر و تؤدّب‏ «3»، و قل له انّه يعزّر و يؤدّب.

مفسران خلاف كردند در آن كه مراد به آيت كيست! مقاتل گفت: مشركان مكّه‏اند، و معنى آن است كه: اى محمّد بگو كافران را كه شما را روز بدر غلبه كنند و به قيامت به دوزخ برند. چون اين آيت آمد، رسول- عليه السلام- روز بدر كافران‏ «4» را گفت:

ان الله تعالى غالبكم و حاشركم الى جهنم‏

، خداى تعالى خبر داد كه شما را غلبه خواهد كردن و حشر خواهد «5» كردن به دوزخ، و دليل اين قول قوله‏ «6» تعالى:

سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَ يُوَلُّونَ الدُّبُرَ، بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَ السَّاعَةُ أَدْهى‏ وَ أَمَرُّ «7».

و بعضى ديگر گفتند: مراد به آيت جهودانند.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن    ج‏4    203

كلبى گفت از ابو صالح از عبد اللّه عبّاس كه: چون رسول- عليه السلام- روز بدر مشركان را غلبه كرد جهودان گفتند: به خداى كه اين آن پيغامبر امّى است كه ما را در توريت وعده كردند، و ما نعت و صفت او در كتاب خود يافته‏ايم، و رايت او منصور

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). سوره حج (22) آيه 11.

(2). اساس كه در اين مورد نو نويس است: در هر دو كلمه على المغايبه، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(3). آج، لب: يعزز و يؤدّب.

(4). آج، فق، مب، مر+ مكّه. ح‏

(5)- همه نسخه بدلها بجز مب، مر: ندارد.

(6). اساس: قال اللّه، با توجّه به مج تصحيح شد.

(7). سوره قمر (54) آيه 45 و 46.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن، ج‏4، ص: 198

است و مردود نيست، و خواستند تا به او ايمان آرند، باز گفتند: صبر كنى تا ديگر وقعه بنگريم، اگر دست او را باشد ايمان آريم. چون روز احد بود و اصحاب رسول را نكبتى رسيد، شكّ آوردند و گفتند: اين نه آن پيغامبر است كه ما گمان برديم، و ايمان نياوردند. و از ميان ايشان و رسول- عليه السلام- عهدى بود تا به مدّتى، پيش از اجل و وقت انقضاى مدّت، آن عهد تباه كردند. و كعب اشرف با شست‏ «1» سوار از جهودان به مكّه آمدند بنزديك ابو سفيان و با او عهد بستند كه دست يكى دارند در حرب رسول- عليه السلام. آنگه با مدينه آمدند، خداى تعالى [398- ر] در شأن ايشان اين آيت فرستاد.

محمّد بن اسحاق گفت: چون رسول- عليه السلام- به بدر مشركان را بشكست و با مدينه آمد، جهودان را جمع كرد در بازار بنى قينقاع و گفت:

يا معشر اليهود احذروا من اللّه مثل ما نزل بقريش يوم بدر،

از خداى بترسى كه به شما نكبتى فرود آيد چنان كه به قريش فرود آمد روز بدر، و اسلام آرى پيش از آن كه عذاب خداى به شما رسد كه شما مى‏دانى كه من پيغامبر خداام، و نام و نعت من در توريت خوانده‏اى، و خداى بر شما عهد گرفته است. جواب دادند و گفتند «2»: نباد «3» كه تو ما را از عداد و از حساب ايشان شمارى، قومى اغمار كه ايشان را علمى و عهدى نبود به كالزار «4»، ايشان را زبون گرفتى و برايشان فرصتى يافتى، گمان برى‏ «5» كه ما چون ايشانيم، اگر با ما قتال كنى بدانى كه ما چه مردمانيم! خداى تعالى اين آيت فرستاد و گفت: بگو اى محمّد اين جهودان را كه با اين همه فضول مغلوب شوى، و همه را به دوزخ حشر كنند.

و «حشر» جمع باشد، و قيامت را محشر خوانند يعنى مجمع، و اين روايت عكرمه است و سعيد جبير از عبد اللّه عبّاس.

و «جهنّم» از اسماء اعلام است دوزخ را، و اشتقاق او از جهنام است و آن چاهى بعيد القعر باشد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). همه نسخه بدلها: شصت.

(2). همه نسخه بدلها+ يا محمّد.

(3). دب: مبادا، آج، لب، فق، مب، مر: مباد.

(4). همه نسخه بدلها بجز دب: كار زار.

(5). برى/ بريد.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن، ج‏4، ص: 199

وَ بِئْسَ الْمِهادُ، و بد بستر است آن يعنى دوزخ. خداى تعالى در اين آيت خبر داد ايشان را به غيب، و مخبر مطابق خبر آمد تا معجزه او باشد و دليل صدق او كند و وعيد كرد ايشان را در آخر آيت.

قَدْ كانَ لَكُمْ آيَةٌ، «تا» ى تأنيث در فعل نياورد و نگفت «كانت» با آن كه آيت‏ «1» مؤنّث است براى دو وجه: يكى، ردّا الى المعنى و هو البيان، اى قد كان لكم بيان، چنان كه شاعر گفت:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| برهرهة رخصة رودة |  | كخرعوبة البانة المنفطر |
|  |  |  |

و «منفطره» نگفت، براى آن كه شاخ خواست، و فرّاء گفت: براى آن علامت تأنيث نياورد كه از ميان فعل و اسم فاصله‏اى است بقوله: «لكم»، چنان كه شاعر گفت:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| انّ امرءا غرّه منكنّ واحدة |  | بعدي و بعدك في الدّنيا لمغرور |
|  |  |  |

و هر چه از اين معنى آيد حكمش اين بود، گفت: شما را آيتى است و دلالتى بر صدق اين مقال كه گفتيم: ستغلبون و تحشرون، و آيت و «2» دلالت در چيست؟ فِي فِئَتَيْنِ‏، در دو فرقه و دو جماعت. و اصل كلمه من فاء يفي‏ء اذا رجع باشد، و اين نام بر كالزاريان‏ «3» اجرا كنند براى آن كه بعضى با بعضى شوند. يك فئه رسول بود و اصحابش- صلوات اللّه عليه و رضى عنهم، و يك فئة مشركان قريش بودند.

الْتَقَتا، به يكديگر رسيدند و در برابر يكديگر بايستادند نزديك [398- پ‏]. و «ملاقات» مقابله باشد با «4» مقارنه‏ «5»، يعنى روز بدر.

فِئَةٌ تُقاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ‏، يعنى رسول- عليه السلام- و اصحاب او، و ايشان سيصد و سيزده مرد بودند بر عدد اصحابان طالوت روز قتال جالوت‏ «6»، هفتاد و هفت مرد مهاجر بودند، و دويست و سى و شش مرد انصار بودند.

و صاحب رايت رسول- عليه السلام- امير المؤمنين بود، و روايت انصاريان سعد

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). مج، وز: ندارد.

(2). دب، آج، لب، فق، مب، مر: ندارد.

(3). همه نسخه بدلها: كار زاريان.

(4). اساس: با، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(5). همه نسخه بدلها: مقاربه.

(6). همه نسخه بدلها+ و.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن، ج‏4، ص: 200

عباده داشت، و جمله شتر كه در لشكرگاه رسول بود «1»، هفتاد شتر بود و دو اسپ: يكى از آن مقداد اسود بود، و يكى از آن مرثد بن ابي مرثد. و از صلاح شش درع داشتند و هشت شمشير، و آن روز جمله شهيدان اصحاب رسول چهارده‏ «2» مهاجر بودند و هشت انصارى.

وَ أُخْرى‏ كافِرَةٌ، اى فرقه اخرى، و فرقتى ديگر كافر بودند، و ايشان مشركان مكّه بودند و رئيس ايشان عتبة بن ربيعه‏ «3» بود، و مشركان‏ «4» نهصد و پنجاه مرد بودند و صد اسپ داشتند. و اوّل كالزارى‏ «5» كه رسول- عليه السلام- در او حاضر بود «6» كالزار «7» بدر بود، و سبب آن عير ابو سفيان‏ «8» بود- چنان كه قصّه آن در جاى خود بيايد.

و زهرى خواند در شاذّ: «فئة» به جرّ بر بدل، و ابن السميقع خواند به نصب:

«فئة» على المدح، و مجاهد خواند: «يقاتل» بالياء ردا الى المعنى‏ يَرَوْنَهُمْ‏، ابو جعفر و نافع و يعقوب خوانند، و در شاذّ حسن بصرى و ابو رجاء و ابو بحريّه‏ «9» و شيبه و ايّوب:

«ترونهم» به «تا»، بر اين قراءت خطاب با جهودان است، گفت: اى جماعت جهودان! شما مشركان را دو چندان ديدى كه مسلمانان را، و آن كس كه به «يا» خواند خلاف كردند در او «10»، بعضى گفتند: رؤيت مسلمانان را بود، يعنى مسلمانان‏ «11» مشركان را دو چندان ديدند كه خود را.

آنگه عدد اندك بر عدد بسيار ظفر يافتند، اين آيت بود كه خداى تعالى گفت:

قَدْ كانَ لَكُمْ آيَةٌ.

عبد اللّه مسعود گويد: به اوّل كه در نگريديم گمان برديم كه ايشان ششصد و

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). مج، وز+ جمله.

(2). همه نسخه بدلها+ مرد.

(3). اساس كه در اين مورد نو نويس است: ربيع، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(4). اساس كه در اين مورد نو نويس است: و ايشان، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(5). همه نسخه بدلها بجز دب: كار زارى.

(6). همه نسخه بدلها: حاضر آمد.

(7). همه نسخه بدلها بجز دب: كار زار.

(8). مج، وز، دب، لب، غز ابو سفيان، آج، فق: غزا ابو سفيان، مب، مر: كارزار ابو سفيان.

(9). كذا: در اساس، مج، وز، دب، آج، لب، فق، مب: ابو بحريد، مر: ابو تحريه، چاپ شعرانى (2/ 458): ابو مخرمه.

(10). اساس كه در اين مورد نو نويس است: آيت، مب، مر: ندارد، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها افزوده شد.

(11). اساس كه در اين مورد نو نويس است: مسلمان، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن، ج‏4، ص: 201

بيست‏ «1» و شش مرد باشند، بر ضعف ما هر چه‏ «2» ساعت بود در چشم ما حقير [تر] «3» بودند تا «4» گما [ن برد] « «5»» يم كه كمتر از مااند. يكى مى‏گفت: اينان هفتاد مرد باشند، ديگرى او را مى‏گفت: صد مرد [باشند] « «6»». چون كالزار «7» تمام شد، اسيران را پرسيديم كه شما چند بودى؟ گفتند: هزار مرد. [و بعضى‏] « «8»» دگر گفتند: رؤيت راجع است با مشركان در اوّل ملاقات، آنگه چنان كه گمان بردند كه مسلمانان دو چندانند كه ايشان، يعنى مشركان مسلمانان را با قلّت ايشان دو چند «9» خويشتن [مى‏ديدند چنانكه‏] « «10»» گفت: وَ إِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ الْتَقَيْتُمْ فِي أَعْيُنِكُمْ قَلِيلًا وَ يُقَلِّلُكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْراً كانَ مَفْعُولًا «11».

اگر گويند: نه اين مؤدّى باشد [399- ر] با مذهب اشعرى كه ادراك معنى گويد تا «12» مؤدّى بود با مذهب سوفسطائيان كه ايشان را وثاقه نباشد به مدركات، جواب آن است كه گوييم: مراد آن است كه ايشان گمان بردند كه ايشان‏ «13» بيش از آنند از روى حزر و تخمين، نه از روى علم و يقين.

و مراد به «رؤيت» در آيت نه ابصار است، نبينى كه متعدّى است به دو مفعول، و آن كه متعدّى باشد به دو مفعول، به معنى ظنّ باشد، و آن كه قوّت اين است قراءت ابو عبد الرّحمن السلمىّ‏ «14»: «ترونهم» به معنى تظنونهم، نبينى كه [يكى‏] «15» از ما چون جمعى بسيار را «16» بيند يا لشكرى، حزرى كند گويد: همانا اينان‏ «17» هزار مرد

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). اساس كه در اين مورد نو نويس است: شصت، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(2). همه نسخه بدلها+ يك، چاپ شعرانى (2/ 458): هر چه بگذشت.

(3). اساس: ندارد، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها افزوده شد.

(4). مج: ما.

(15- 10- 8- 6- 5). اساس: زير وصّالى رفته است، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها افزوده شد.

(7). مج، وز، آج، لب، فق، مب، مر: كارزار.

(9). وز: دو چندان.

(11). سوره انفال (8) آيه 44.

(12). همه نسخه بدلها: يا.

(13). آج، لب، فق، مب، مر: اينان.

(14). همه نسخه بدلها+ است.

(16). همه نسخه بدلها: ندارد.

(17). اساس: اين، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن، ج‏4، ص: 202

باشند، و ديگرى به خلاف آن حزر كند، و ديگرى به خلاف آن گويد. و چون بنگرند نه چنان باشد كه ايشان حزر كرده باشند. اين نه از سبب آن باشد «1» كه بعضى را ادراك كرده باشند و بعضى را ادراك نكرده باشند. آن كس كه كم گويد، يا آن كه بيشتر گويد به حزر، ادراك كسى كرده باشد كه نبود، بل هر كسى از «2» گمانى كه برده باشند «3» از سر آن گمان چيزى گويد «4»، و اين از باب ادراك در چيزى نباشد.

اگر گويند: حكمت‏ «5» در آن چه بود كه مسلمانان يا «6» مشركان عدد به خلاف آن گمان بردند كه بود؟ گوييم: آن كه مسلمانان مشركان را دو چند «7» خود گمان بردند، و ايشان سه چندان بودند، غرض آن‏ «8» تقليل عدد و تحقير ايشان بود در چشم مسلمانان تا بد دل نشوند و به دلى قوى و اميد [ى‏] « «9»» فسيح‏ «10» به كار زار «11» مشغول شوند، ضعف و فشل در نيابد ايشان را.

و امّا تقليل مسلمان در چشم مشركان براى آن بود كه تا «12» ايشان متهاون باشند به كار و اعداد نكنند و ساز كار زار بواجب به دست نيارند، و مبالات و اكتراث نكنند، و مسلمانان به حزم و احتياط به كار زار مشغول شوند، اين نيز سبب ظفر مسلمانان باشد بر كافران.

و امّا آن كه [فرّاء گفت‏] «13»: يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ‏، بر خود سؤال كرد كه چرا «مثليهم» گفت: و ايشان- اعنى مشركان- سه چندان بودند كه مسلمانان؟ براى آن كه اينان سيصد و سيزده مرد بودند، و ايشان نهصد و پنجاه مرد، و از اين جواب داد كه: اين چنان بود كه مردى را در كارى سه مرد به كار بايند «14» و يكى حاضر باشد،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). اساس كه در اين مورد نو نويس است: آن است، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(2). مج: وز: آن.

(3). مر: باشد كه بر اساس و نسخه بدلها مرجّح مى‏نمايد.

(4). همه نسخه بدلها بجز مر: گويد.

(5). مب: سبب.

(6). همه نسخه بدلها: با.

(7). وز: دو چندان.

(8). وز: از.

(13- 9). اساس كه در اين مورد نو نويس است: ندارد، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها افزوده شد.

(10). اساس كه در اين مورد نو نويس است: فتح، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(11). دب: كالزار.

(12). دب، لب، فق، مب، مر: با.

(14). مج، وز، دب، آج، لب: يابند، فق، مب: مردمانند، مر: بيابند.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن، ج‏4، ص: 203

گويد: احتاج الى مثليه.

آنگه اين دو مثل مضاف با اين يكى سه باشند، و اين تعسّف آن جا باشد كه اين سخن محقّق بود، امّا چون مظنون و مخمّن‏ «1» باشد و بر سبيل حزر و مقاربه- نه بر سبيل تحقيق‏ «2»- اگر در گمان ايشان تفاوتى بود خلل نكند، براى آن كه نه معلوم است [399- پ‏] مظنون است. و دليل بر آن‏ «3» قوله: رَأْيَ الْعَيْنِ‏، و «رأى» در رؤيت دل گويند، و «رؤيت» در ديدن چشم، و «رؤيا» در ديدن به خواب، و از اين كار گويند: لفلان رأى فى الفقه، و هذا رأى ابي حنيفة، و هذا على‏ «4» رأى الشّافعى. و رأى فقها از اجتهاد باشد و آن ادا نكند به علم، و انّما ادا به ظنّ كند بلا خلاف، و اين كلمه از ظاهر آيت قوّت آن جواب است كه گفتيم سؤال اشاعره را و سوفسطائيان را، يقال: رأيت الشّى‏ء بعيني رؤية، و بقلبى رأيا، و في منامي رؤيا، قال الاعشى فى الرّأى.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فلمّا رأى القوم من ساعة |  | من الرّأى ما ابصروه اكتمن‏ |
|  |  |  |

و معنى آن كه گفت- جلّ جلاله: رَأْيَ الْعَيْنِ‏، مراد آن است كه اوّل نظر باعينهم من غير تأمّل و نظر صحيح فأدى الى ما عنّ لهم من الرّأى، از سر دست در نگريدند «5» و گمان ايشان بر اين مقدار افتاد، فهذا معنى قوله: رَأْيَ الْعَيْنِ وَ اللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشاءُ، و خداى- عزّ و جلّ- به نصرت خود قوّت دهد آن را كه خواهد تا بدانند كه رسول- عليه السلام- قتال‏ «6» نه به لشكر «7» و ساز و عدّت‏ «8» كردى، بل بتوفيق اللّه و نصره و تأييده. آن را كه او نصرت كند منصور باشد، و آن را كه او تأييد دهد مؤيّد باشد.

و «تأييد» تفعيل باشد من الايد و هو القوّة، دليلش قوله: داوُدَ ذَا الْأَيْدِ «9»، اى ذا القوّة «10». آن را كه خواهد و جز آن را «11» نخواهد كه حكمت و مصلحت اقتضا كند،

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن    ج‏4    212

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). دب، لب، فق، مب، مر: متحمن، آج، متخمن.

(2). مج، وز: تحقّق.

(3). همه نسخه بدلها: اين.

(4). مج، وز: و على هذا.

(5). اساس كه در اين مورد نو نويس است: ديدند، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(6). لب: قتالى.

(7). دب، آج، لب، فق، مب، مر: قتال بى لشكر.

(8). آج+ و آلت.

(9). سوره ص (38) آيه 17.

(10). چاپ شعرانى (2/ 460)+ من يشاء.

(11). اساس+ كه، با توجّه به مج زايد مى‏نمايد.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن، ج‏4، ص: 204

اگر چه بر ايهام‏ «1» گفت، در حكمت مستنكر باشد كه مشركان را تأييد و نصرت دهد بر پيغامبرش.

إِنَّ فِي ذلِكَ لَعِبْرَةً، در اين عبرتى هست كه گروهى بيايند مردى را از شهر خود برون كرده او به شب گريخته از شهر «2» از دست ضعفاى آن شهر و سفهاى ايشان كه با ضعيفان نه بس بود نتوانست مقام كردن، در شب بگريخت و پنهان به شهرى ديگر آمد، جماعتى ضعفا بى ساز و برگ و بى عدد و عدد «3» از پى او بيامدند در مساعدت او هجرت كردند از آن جا جماعتى انصار به نصرت او برخاستند از اينان بى برگتر و بى سازتر.

آنگه كاروانى از آن رؤساى مكّه با عزّت و منعت مى‏آمد، حق تعالى اين ضعيفان بينوايان را فرمود كه بروى‏ «4» و آن كاروان بيارى‏ «5».

برفتند هر سه يا چهار مرد بر شترى نشسته‏ «6»، سلاح ايشان چوبها بود و بيشتر پياده. مشركان بيامدند تنگ هزار مرد با ساز و آلت و عدّت و مدد و قوّت دل و صاحب حقّى كه‏ «7» كاروان ايشان بود. چون اينان را بديد [ند] «8» در چشم ايشان هيچ نيامد- على احد القولين- يا بسيار و بزرگ و با شكوه آمد- على القول الاخر- در كالزار «9» رفتند.

بس وقت نرفت كه اين گدايان ضعيفان‏ «10»، آن رؤسا [400- ر] و شجاعان را بكشتند، و مالشان به غنيمت برگرفتند، و سلاحهاشان بستدند و منصور و مظفّر با غنيمت و كاروان با مدينه آمدند، اين جاى اعتبار باشد خداوندان عقل را. إِنَّ فِي ذلِكَ لَعِبْرَةً لِأُولِي الْأَبْصارِ.

زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَواتِ‏، حق تعالى گفت: چون حديث بدر و حديث عير «11»

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). اساس: ابهام (بدون نقطه)، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها آورده شد، چاپ شعرانى (2/ 460): ايهام.

(2). همه نسخه بدلها: به شب از شهر گريخته.

(3). دب، آج، لب، فق، مب، مر: عدّت.

(4). بروى/ برويد.

(5). بيارى/ بياريد.

(6). همه نسخه بدلها: يا چهار بر شترى.

(7). آج، لب، فق، مب، مر+ با: چاپ شعرانى (2/ 460): صاحب حقيكه (4) با ...، و در زير نويس آورده است:

كار آزموده حنكه به معنى آزمودگى است، و حقيكه تصحيف آن است.

(8). اساس: ندارد، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها افزوده شد.

(9). همه نسخه بدلها بجز لب: كارزار.

(10). آج، لب، فق، مب، مر: ضعيف.

(11). آج، عبرت.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن، ج‏4، ص: 205

بگفت، ذمّ دنيا كرد تا صحابه رسول ميل به دنيا و حطام او نكنند، و از پس آن ذكر بهشت كرد تا همه همّت در آن بندند، قوله: زُيِّنَ لِلنَّاسِ‏.

خلاف كردند در آن كه مزيّن كيست: حسن بصرى گفت: شيطان است براى آن كه كار شيطان اين است، و خداى- جلّ جلاله- چندان كه‏ «1» گفت مذمّت دنيا گفت و تزهيد در وى، هم او تزيين و ترغيب نكند.

زجّاج گفت: مزين خداست، بدان معنى كه خلق شهوت كرد و طباع به او مايل آفريد، چنان كه گفت: إِنَّا جَعَلْنا ما عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَها «2» ...، و اين وجه هم نكوست و از اين منع نيست.

ابو على گفت: هر چه از آحن حسن است مزيّن آن خداست، و آنچه قبيح است مزيّن آن شيطان است، و اين قول سديد «3» است.

حق تعالى گفت: بياراستند براى مردمان‏ حُبُّ الشَّهَواتِ‏، دوستى شهوتها. و مراد به «شهوت» در آيت مشتهاست و آنچه شهوت به او تعلّق دارد، براى آن كه شهوت محبوب نباشد «4» مشتهى محبوب باشد.

و «شهوات» جمع شهوت باشد، و تحريك عين الفعل براى آن كرد در جمع تا فرق باشد ميان اسم و صفت، كه آنچه اسم باشد عين جمعش متحرّك‏ «5» باشد، كتمره و تمرات‏ «6»، و جمره و جمرات، و زفره و زفرات، و آنچه صفت باشد بر وفق وحدان باشد، كضخمه و ضخمات، و عبله و عبلات‏ «7». اگر عين الفعل حرف علّت باشد «واو» يا «يا»، اگر چه اسم [بود] «8» نحو بيضات و جوزات‏ «9»، براى آن كه حركت بر حرف علّت گران باشد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). اساس كه در اين مورد نو نويس است: چنان كه، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(2). سوره كهف (18) آيه 7.

(3). كذا در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانى (2/ 461): سدى.

(4). دب، آج، لب، فق، مب، مر+ و.

(5). مج، وز، دب، آج، لب، فق: محرك.

(6). اساس كه در اين مورد نو نويس است به صورت: «كثمره و ثمرات» هم خوانده مى‏شود.

(7). اساس كه در اين مورد نو نويس است: غلبه و غبلات، با توجّه به مج تصحيح شد.

(8). اساس: ندارد، از مج افزوده شد.

(9). آج: نحو بيضه و بيضات و جوزه و جوزات.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن، ج‏4، ص: 206

و «شهوت» معينى باشد كه ايجاب صفت مشتها «1» كند، و از جمله اعراض مخصوصه است كه قديم تعالى مختصّ است به قدرت بر آن، و از جمله اصول نعم است، و شهوت به چيزهايى كه نيل مشتهاى آن ممنوع است عقلا و شرعا از باب ابتلا و امتحان است، پس شهوت بعضى نعمت است و بعضى محنت، اعنى امتحان براى تكليف.

آنگه حق تعالى اين مشتهيات را كه مجمل بگفت و از او به شهوت عبارت كرد، تفصيل داد گفت: مِنَ النِّساءِ، از زنان. و براى آن تقديم كرد ايشان را كه سبب افتتانند و حبايل شيطانند چنان كه گفت:- عليه السلام-:

النّساء حبايل الشّيطان،

و همچونين‏ «2» گفت:

لا يخلونّ رجل بامرأة فانّ ثالثهما الشيطان،

نبايد كه هيچ مردى با زنى به خلوت بنشيند كه سوم‏ «3» ايشان شيطان است، پس ايشان گاه دام شيطان باشند، و گاه پيشرو شيطان باشند، و گاه خود شيطان باشند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| انّ النّساء شياطين خلقن لنا |  | نعوذ باللّه من شرّ الشّياطين‏ |
|  |  |  |

[400- پ‏] اعشى بني مازن‏ «4» زنى داشت، برخاست و برفت تا براى او طعامى آرد، چون باز آمد زن بر جاى نبود. برخاست و به شكايت او پيش رسول آمد و گفت:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| يا مالك الملك‏ «5» و ديّان العرب‏ |  | اليك أشكو ذربة من الذّرب‏ |
|  |  |  |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خرجت ابغيها الطّعام في رجب‏ |  | فخلّعتني بنزاع و هرب‏ |
|  |  |  |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| أخلفت العهد و لطّت بالذّنب‏ |  | و هنّ شرّ غالب لمن غلب‏ |
|  |  |  |

رسول- عليه السلام- گفت:

مه لا تقل مالك الملك فانّ اللّه مالك الملك!

آنگه اين مصراع باز پسين تكرار مى‏كرد و باز مى‏گفت:

|  |
| --- |
| و هنّ شرّ غالب لمن غلب‏ |

و آكل المرار زنى داشت، زن به او خيانتى كرد فقتلها و انشأ يقول:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كلّ انثى و ان بدا لك منها |  | آية الحبّ حبّها خيتعور «6» |
|  |  |  |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| انّ من غرّه النّساء بودّ |  | بعد هند لجاهل مغرور |
|  |  |  |

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). اساس: مشتهى/ مشتها.

(2). همه نسخه بدلها: همچنين.

(3). آج، لب، فق، مب، مر: سيم.

(4). آج، لب، فق، مب، مر: اعشى بن مازن.

(5). كذا: در اساس و همه نسخه بدلها، لسان العرب (1/ 386): يا سيد النّاس.

(6). كذا: در اساس، مج، وز، آج: منجنون+ قال آخر، ديگر نسخه بدلها: كلمه مشوّش است و تصحيف شده.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن، ج‏4، ص: 207

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حلوة اللّفظ و اللّسان و مرّ |  | كلّ شى‏ء أجنّ منها الضّمير |
|  |  |  |

و لقيس الرّقيات:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| انّ النّساء كأشجار نبتن معا |  | فيهنّ‏ «1» مرّ و بعض النّبت مأكول‏ |
|  |  |  |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| انّ النساء اذا نهّين‏ «2» عن خلق‏ |  | فكلّ ما قيل لا يفعلن مفعول‏ |
|  |  |  |

و لابى سعيد الضّرير في هذا المعنى:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لا تأمنن أنثى جنابك‏ «3» و اعلمن‏ |  | انّ النّساء لحومهن مقسم‏ |
|  |  |  |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اليوم عندك دلّها و حديثها |  | وغدا لغيرك كفّها و المعصم‏ |
|  |  |  |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كالدّار تسكنها و تصبح ظاعنا |  | و يحلّها من بعد من لا تعلم‏ |
|  |  |  |

و لبعضهم في هذا الباب:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تمتّع بها ما ساعفتك‏ «4» و لا تكن‏ |  | جزوعا اذا بانت فسوف تبين‏ |
|  |  |  |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و ان هى أعطتك اللّيان فانّها |  | لغيرك من خلّانها ستلين‏ |
|  |  |  |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و ان حلفت لا ينقض النّأى عهدها |  | فليس لمخضوب البنان يمين‏ |
|  |  |  |

قوله: وَ الْبَنِينَ‏، جمع «ابن» باشد، و اين را جمع سلامت خوانند در حال رفع به «واو» باشد، كما قال تعالى: الْمالُ وَ الْبَنُونَ‏ «5». و در حال نصب و جرّ به «يا»- چنان كه در اين آيت هست. و اصل «بنو» بوده است و جمع تكسيرش «ابناء» كقنوا و اقناء، و حنو و احناء، چون لام الفعل از او بيفگندند «الف» در آوردند.

راوى خبر گويد كه: رسول- عليه السلام- اشعث قيس را گفت: تو را از دختر حمزه فرزند هست؟ گفت: [401- ر] پسرى دارم كه اگر بدل آن جفنه‏اى ثريد بودى كه من به مهمانان‏ «6» دادمى دوست‏تر داشتمى. رسول- عليه السلام- گفت: چرا چونين مى‏گويى:

انّهم لثمرة القلوب و قرّة الاعين و انّهم مع ذلك مجبنة «7» مبخلة محزنة،

ايشان ميوه دلند و روشنايى چشمند، و با اين همه جاى بد دلى و بخيلى و اندوهند.

وَ الْقَناطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ، جمع قنطار باشد. و در قنطار خلاف كردند:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). دب، آج، لب، فق: فهنّ، ديگر نسخه بدلها نا خواناست.

(2). آج: اذا انهين.

(3). آج، لب، فق، مب، مر: جنانك.

(4). آج: عانقتك، لب، فق: عصك، مب، مر: عفيك.

(5). سوره كهف (18) آيه 46.

(6). مج، وز: مهمان.

(7). مج، وز، دب، آج، فق: لمجنبه.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن، ج‏4، ص: 208

ربيع انس گفت: مال بسيار باشد بر هم نهاده. ابن كيسان گفت: مال بى اندازه باشد. ابو عبيده گفت: عرب قنطار را حد ننهادند «1». و ابو صالح روايت كرد از ابو هريره كه رسول- عليه السلام- گفت: قنطارى دوازده هزار اوقيّه باشد.

يزيد الرّقاشىّ گفت: من با جماعتى در نزديك انس مالك شديم، او را گفتيم: يا با حمزه! از رسول- عليه السلام- چه شنيده‏اى در قيام اللّيل؟ گفت: رسول- عليه السلام- گفت: هر كس كه او در شبى پنجاه آيت قرآن بر خواند، او را در جمله غافلان ننويسند. و چون صد آيت بر خواند چنان باشد كه شبى تا روز عبادت كرده، و هر كه دويست آيت بخواند، حقّ قراءت قرآن گذارده باشد، و هر كه پانصد آيت [بخواند] « «2»» تا هزار «3» چنان باشد كه قنطارى زر به صدقه داده باشد. ما گفتيم: قنطارى چند باشد؟ گفت: هزار دينار. معاذ جبل گفت: قنطارى هزار و دويست اوقيّه باشد، و مانند اين روايت است از عبد اللّه عمر و ابى كعب از رسول- عليه السلام.

ضحّاك گفت: هزار و دويست مثقال باشد، و مانند اين حسن بصرى روايت كرد از رسول- عليه السلام- و به روايتى ديگر از انس از رسول- عليه السلام- كه گفت: قنطارى دو هزار دينار باشد.

سعيد جبير و عكرمه گفتند: صد هزار، و صد من، و صد رطل، و صد مثقال، و صد درم باشد.

و گفتند: چون اسلام آمد در مكّه صد مرد بودند كه هر يكى قنطارى زر داشتند «4». ابو صالح گفت: رطل باشد. حكم گفت: قنطارى چندانى [زر] «5» باشد كه از زمين تا آسمان.

ابو نضرة گفت: پوست گاوى پر از زر يا سيم باشد. سعيد بن المسيّب و قتاده گفتند: هشتاد هزار دينار باشد. مجاهد گفت: هفتاد هزار دينار باشد. شريك گفت:

چهل هزار دينار باشد.

حسن بصرى گفت: قنطارى ديت مردى مسلمان باشد «6»- هزار دينار يا ده هزار

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). وز، دب، آج، لب: ننهاد.

(5- 2). اساس: ندارد، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها افزوده شد.

(3). مج، وز: يا هزار.

(4). لب: داشتند.

(6). مب: بود.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن، ج‏4، ص: 209

درم. و والبى گفت از عبد اللّه عبّاس: هزار دينار يا دوازده هزار درم ديت مردى مسلمان‏ «1».

ابو حمزة الثّمالى گفت: هشت هزار دينار باشد، و سدّى گفت: چهار هزار دينار باشد.

و در بعضى كتب آمد كه: قنطار ضياع و عقار باشد، و اصل كلمه [401- پ‏] از احكام است. و پل را از اين جا قنطره گويند كه محكم كرده باشند.

قتاده گفت: مقنطره‏ «2» مالى منضّد بر هم نهاده درهم بيجا رده‏ «3» باشد. يمان گفت: در زمين نكنده‏ «4» باشد. سدّى گفت: مضروب منقوش باشد.

فرّاء گفت: مضعّفه باشد چنان كه قنطار سه هزار باشد و مقنطره نه هزار، و على هذا الحساب.

و ابو عبيده گفت: مفعّله من القنطار چنان كه ألف مؤلّف.

مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ، از زر و سيم، گفته‏اند: زر را براى آن ذهب خوانند كه يذهب و لا يبقى، و سيم را براى آن فضّه خوانند لأنّها تنفضّ اى تتفرّق. وَ الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ، «خيل» لفظ جنس است، كالجنّ و الانس، و الابل از «5» لفظ خود واحد ندارد و واحدش فرس باشد.

و علما در معنى «مسوّمه» خلاف كردند. مجاهد گفت و سعيد جبير و ربيع كه: چرنده باشد، و عطيّه از عبد اللّه عبّاس هم اين گفت، و حسن بصرى گفت: در مرغزار گردد، يقال: سامت الخيل تسوم و اسمتها انا و سوّمتها تسويما فهى مسوّمة، قال اللّه تعالى: فِيهِ تُسِيمُونَ‏ «6»، و قال الاخطل:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مثل ابن بزعة او كاخر مثله‏ |  | اولى لك ابن مسيمة الأجمال. |
|  |  |  |

يعنى، راعية الابل.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). مب، مر+ بود.

(2). اساس كه در اين مورد نو نويس است: مقنطر، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(3). مج: بجا آورده، وز، دب، آج، لب، فق: بجارده.

(4). اساس كه نو نويس است، مر: فكنده، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(5). اساس، دب، آج، لب، فق، مب، مر: اين، با توجّه به مج، وز تصحيح شد.

(6). سوره نحل (16) آيه 10.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن، ج‏4، ص: 210

مجاهد گفت: المطهّرة «1» الحسان‏ «2»، اسبان تمام خلق نكو، و ليث گفت:

نگاشته از نكويى. سدّي گفت: الرّائعة، اى المعجبة حسنا، مردم را به حسن و جمال به عجب آرد «3».

حسن بصرى و ابو عبيده گفتند و اخفش‏ «4»: المعلّمة، بعلامت كرده، يعنى بداغ كرده. قتاده گفت: بشيات و علامات معروف. مبرّد گفت: اسپان معروف. ابن كيسان گفت: اسپان ابلق، و مرجع جمله اقوال با دو قول است: يكى من السماء و هى العلامة، و يكى من السوم و هو الرّعى، يقال: سوّمت الخيل اذا اعلمتها، [قال اللّه تعالى‏] « «5»»: بِخَمْسَةِ آلافٍ مِنَ الْمَلائِكَةِ مُسَوِّمِينَ‏ «6»، و قال النّابغة:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بسمر «7» كالقداح مسوّمات‏ |  | عليها معشر أشباه جنّ‏ |
|  |  |  |

و قال اعشى باهلة:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و فرسان الحفاظ بكلّ ثغر |  | يقولون المسوّمة العرابا |
|  |  |  |

ابن زيد گفت: المسوّمة المعدّة «8» للحرب، آن باشد كه براى كارزار «9» به دست نهاده باشند، چنان كه لبيد گفت:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و لعمري لقد بلى بكليب‏ |  | كلّ قرن مسوّم للقتال‏ |
|  |  |  |

و در بعضى تفسيرها آمده‏ «10» كه: مراد به «مسوّمة» هماليج‏اند، يعنى‏ «11» اسپان رهوار. بعضى ديگر از مفسران گفتند: ذات شياة معروفة كالغرّة و التّحجيل، يعنى‏ «12» اسپان‏ «13» اغرّ محجّل، پيشانى و دست و پاى سفيد «14». و عرب اينچنين اسبان [هم‏] «15»

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). كذا: در اساس و همه نسخه بدلها، تفسير قرطبى (4/ 34) المطهّمة، طبرى (3/ 204): معلمه ... المطهّمة ايضا.

(2). اساس، مب، مر، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(3). دب، لب، فق، مب، مر: تعجّب آرد.

(4). همه نسخه بدلها: و ابو عبيده و اخفش گفتند.

(15- 5). اساس كه نو نويس است: ندارد، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها افزوده شد.

(6). سوره آل عمران (3) آيه 125.

(7). آج: و ضمر.

(8). اساس كه نو نويس است: مقدمه، با توجّه به مج، وز تصحيح شد.

(9). لب: كالزار.

(10). همه نسخه بدلها بجز مر: آمد.

(11). مج، وز: بعضى.

(12). مج، وز: ندارد.

(13). مج، آج، فق، مر: اسپانى.

(14). مج، وز: سپيد.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن، ج‏4، ص: 211

مستحسن دارند و هم مبارك، و ابن نباته شاعر در قصيده گفت‏ «1» وصف‏ «2» اغرّ و محجّل- و قد ابدع فيه:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| يا ايّها الملك الّذي عزماته‏ |  | من خلقه و رواعجوه‏ «3» من رائه‏ |
|  |  |  |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قد جاءنى الطّرف الّذي اهديته‏ |  | هاديه يعقد ارضه بسمائه‏ |
|  |  |  |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| متجلّلا و البرق من اسمائه‏ |  | متبرقعا و الحسن من اذوائه‏ «4» |
|  |  |  |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فكأنما لطم الصّباح جبينه‏ |  | فاقتصّ منه فخاض في احشائه‏ |
|  |  |  |

و هم او گويد هم اين معنى در قصيده‏اى ديگر:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و ادهم يستمدّ اللّيل منه‏ |  | و يطلع بين جبهته الثّريّا |
|  |  |  |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سرى نحو الصّباح يطير مشيا |  | و يطوى فجوة الافلاك طيّا |
|  |  |  |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فلمّا خاف و شك البين منه‏ |  | تشبّث بالقوايم و المحيّا |
|  |  |  |

ابو جعفر المداينىّ روايت كند از قاسم بن الحسن بن الحسن‏ «5» از پدرش از جدّش امير المؤمنين على- عليه السلام- از رسول- صلّى اللّه عليه و آله- كه او «6» گفت:

چون خداى تعالى خواست تا اسپ بيافريند باد جنوب را گفت: من از تو خواهم خلقى آفريد «7» يعنى آن فريشتگان را «8» كه بر باد جنوب موكّل باشند، خلقى كه عزّ اولياء و دوستان من باشند و مذلّت دشمنان من‏ «9» و جمال اهل طاعت من، فريشتگان گفتند: بار خدايا! فرمان تو راست، حق تعالى از باد جنوب اسپى بيافريد.

آنگه گفت‏ «10»: من تو را غريب آفريدم، و خير در پيشانى تو بستم و غنيمتها مجموع بود بر پشت‏ «11» [تو] «12» خداوند تو را بر تو مهربان كردم، و تو را پرنده‏اى بى پر

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). آج+ در.

(2). مج، وز+ اسپى.

(3). آج: روائه، مج، وز، دب: رواؤه.

(4). آج: متبرقعا و البدر من اكفائه.

(5). اساس كه نو نويس است: قاسم بن حسن از، با توجّه به مج، وز تصحيح شد.

(6). همه نسخه بدلها: ندارد.

(7). مج، وز: خلقى خواهم آفريد، دب، آج، لب، فق، مب: خلقى خواهم آفريد-، مر: خلقى مى‏خواهم.

(8). مج، وز: ندارد.

(9). مج+ باشند.

(10). اساس كه نو نويس است، دب، آج، لب، فق، مب، مر: گويد، با توجّه به مج، وز تصحيح شد.

(11). مج، وز: غنيمتها بر پست‏تر مجموع بود.

(12). اساس: ندارد، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها افزوده شد.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن، ج‏4، ص: 212

كردم، فأنت للطّلب و انت للهرب، تو را براى طلب دارند و براى هرب دارند، من بر پشت تو مردانى را سوار كنم كه تسبيح و تهليل و تحميد و تكبير من كنند «1»، و توبه تسبيح و تهليل ايشان تسبيح و تهليل كنى. آنگه گفت: هيچ تسبيح و تهليل نباشد كه او بشنود و الا او نيز [402- ر] بمانند آن جواب دهد.

آنگه گفت‏ «2»: چون فريشتگان صفت اسپ بشنيدند [و] «3» خلقتش‏ « «4»» بديدند گفتند: بار خدايا! ما فريشتگان توييم، تسبيح و تحميد مى‏گوييم، نصيب ما چيست؟

حق تعالى براى ايشان اسپان‏ «5» ابلق بيافريد گردنهاشان‏ «6» چون گردنهاى شتران بختى، چون اسپ را بر «7» زمين فرستاد و پايهاى او بر زمين قرار گرفت صهيل كرد، حق تعالى، گفت: بركت بر تو باد، از «8» جانورى كه من به صهيل تو مشركان را ذليل كنم، و گوشهايشان پر كنم، و دلهاشان بترسانم. چون خداى تعالى چيزها بر آدم عرضه كرد، گفت: بگزين آنچه خواهى. او اسپ بگزيد، خداى تعالى گفت: عزّ خود و عزّ فرزندان خود اختيار كردى، تا زنده باشند بركت من بر تو باد و برايشان، از خلق هيچ نيافريدم كه بنزديك من محبوبتر است از تو و اين كه تو اختيار كردى.

و ابو هريره روايت كند كه رسول- عليه السلام‏ «9»- گفت:

الخير «10» معقود بنواصى الخيل‏ «11» الى يوم القيمة

، خير در پيشانى اسپان بسته است تا به روز قيامت‏

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن    ج‏4    213

انس‏ «12» روايت كرد كه: هيچ چيز بر رسول- عليه السلام‏ «13»- محبوبتر نبود از زنان بر گرفته كه اسپ‏ «14».

ابو ذر غفارىّ روايت كرد از رسول- عليه السلام‏ «15»- كه گفت: هيچ اسب تازى‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). اساس كه نو نويس است، آج، لب، فق، مب، مر: مى‏كنند، با توجّه به مج، وز، تصحيح شد.

(2). مج، وز: ندارد.

(3). اساس: ندارد، با توجّه به مج افزوده شد.

(15- 4). اساس: خلقش، با توجّه به مج، وز تصحيح شد.

(5). مج، وز: اسپانى.

(6). مب: گردنهايشان.

(7). آج، لب، مب: به.

(8). وز، دب: آن.

(9). اساس: ص و اله، با توجّه به مج، وز تصحيح شد.

(10). آج، فق: الخيل.

(11). آج، لب: بنواصى صيها الخير، فق: بنواصيها الخير

(12). مب: انس مالك.

(13). اساس: ص، با توجّه به مج، وز تصحيح شد.

(14). مج، وز: ساده (؟): اصل عربى حديث به نقل از تفسير قرطبى (4/ 33) چنين است:

لم يكن احبّ الى رسول اللّه صلى اللّه عليه و سلم بعد النّساء من الخيل.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن، ج‏4، ص: 213

نباشد و الّا مأذون بود «1» كه هر بامداد بگويد: بار خدايا! مرا به كسى ده كه بنزديك او از همه اهل و مال او دوست‏تر باشم.

ابو وهب روايت كند كه رسول- عليه السلام- گفت: اسپان باز بنديد « «2»» و گرد از پيشانى ايشان پاك كنيد «3» و چيزى در گردن ايشان بنديد «4»، و زه كمان نبايد. و اسپ‏ «5» كه دارى‏ «6» يا كميت اغرّ محجّل بايد يا اشقرى اغرّ محجّل يا ادهمى اغرّ محجّل. و رسول- عليه السلام- گفت:

يمن الخيل في اشقرها «7»

، خجستگى اسپان در اشقر «8» است.

و در خبر است كه: رسول- عليه السلام- اسپ اشكل را مكروه داشتى، و اشكل آن باشد كه يك دست او يا «9» يك پاى او سفيد بود «10» و سه مطلق، [يا يكى‏] «11» مطلق بود و سه محجّل. [و] « «12»» ابو هريره روايت كرد كه رسول- عليه السلام- گفت: اسپان، خداوند ايشان را از سه روى باشد:

يكى را [ «اجر» بود يكى را «وزر» بود] « «13»» يكى را «ستر». امّا آن [را] «14» كه اجر بود: مردى بود كه اسپى باز بندد در راه خداى تعالى، يا فرو گذارد آن‏ «15» را در گياه زارى به چرا «16» براى جهاد بهر رفتنى و چره‏ «17» كردنى و خوردنى و شربت‏ «18» آب كه باز خورد خداوندش را حسناتى بنويسند.

و امّا آن را كه «ستر» باشد مردى بود كه اسپى باز بندد براى تجمّل و تعفّف و

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). اساس كه نو نويس است: نبود، وز: نباشد بود، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(4- 2). دب، آج، لب، فق: باز بندى/ باز بنديد.

(3). دب، آج، لب، فق: پاك كنى/ پاك كنيد.

(5). مر: اسپى.

(6). مج، وز: داريد.

(7). مج، وز، دب، آج، لب، فق: شقرها.

(8). مج، وز: اشقر آن.

(9). دب، آج، لب، فق: با.

(10). مج، وز: محجّل بود.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن    ج‏4    215

(11). اساس، مب، مر: ندارد، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها افزوده شد.

(14- 13- 12). اساس، آج، لب، فق، مب، مر: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد.

(15). اساس كه نو نويس است: او، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(16). همه نسخه بدلها: ندارد.

(17). اساس: جر، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(18). مج، وز: شربه‏اى، مب: شربتى.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن، ج‏4، ص: 214

حقّ خداى‏ «1» تعالى در رقاب‏ «2» و ظهور آن فراموش نكند.

امّا «3» آن كس‏ «4» كه او را «وزر» باشد، مردى باشد كه اسپى باز بندد براى فخر و ريا و معادات اهل اسلام.

و خبّاب بن الأرتّ روايت كند از «5» رسول- عليه السلام- كه گفت اسپان سه‏اند:

فرس للرّحمن و فرس للإنسان و فرس للشيطان.

امّا آنچه خداى راست، اسپى باشد كه در راه‏ «6» خداى براى جهاد كفّار باز بندند.

و امّا آنچه آدمى راست، اسپ‏ «7» كه مردى‏ «8» دارد براى نسل [و] «9» بچّه.

و امّا آنچه شيطان راست، اسپى باشد كه بر او گرو بندند و قمار بازند.

و قوله: وَ الْأَنْعامِ‏، جمع «نعم»، و آن شتر و گاو و گوسفند بود، و «نعم» اسمى است مر جمع را، و از «10» لفظ خود واحد ندارد، كالقوم و الرّهط و النّفر.

وَ الْحَرْثِ‏، زرع يعنى كشت‏ «11» و بذر كردن‏ «12». ذلِكَ مَتاعُ الْحَياةِ الدُّنْيا، اين متاع زندگانى دنياست، يعنى اين جمله كه بر شمرد همه‏ «13» تمتّع زندگانى دنياست‏ «14»، اين سراست كه دنياست، و «دنيا» تأنيث ادنى‏ «15» باشد، نزديكتر، براى آن كه صفت سراست‏ «16» و «دار» مؤنّث باشد.

وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ‏، خداى را بنزديك او حسن المآب است. و «مآب» مرجع باشد من آب يؤوب اذا رجع، بازگشتنگاه نكو آن جاست كه: فِيها ما تَشْتَهِيهِ‏ [402- پ‏] الْأَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ‏ «17» ...، آنچه تو آرزو ندانى كردن،

فيها ما لا عين‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). اساس كه نو نويس است: حق، با توجه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(2). مج، وز: ندارد.

(3). مج، وز: و اما.

(4). اساس كه نو نويس است+ را، با توجه به مج و ديگر نسخه بدلها زايد مى‏نمايد.

(5). مج: گفت از.

(6). مج، وز: ره.

(7). مج، وز، مر: اسپى.

(8). مج، وز، دب، آج، لب، فق: مرد.

(9). اساس: ندارد، از مج افزوده شد.

(10). اساس، دب، آج، لب، فق، مب، مر: آن، با توجه به مج، وز تصحيح شد.

(11). مج، وز: يعنى زرع و كشت.

(12). وز: برز كردن.

(13). آج، لب، مب، مر: هم.

(14). مج، وز: ندارد.

(15). كذا در اساس، آج، وز، مج، دب.

(16). اساس كه نو نويس است: تثنيه است، با توجه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(17). سوره زخرف (43) آيه 71.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن، ج‏4، ص: 215

رات و لا اذن سمعت و لا خطر على قلب بشر

، آن كه به خوف و انقطاع مشوب نباشد، و اين براى آن گفت كه تا از اين فانى مكدّر دست بدارى، و چشم بدان باقى صافى دارى.

قُلْ أَ أُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذلِكُمْ‏، بگو اى محمّد خبر دهم شما را به بهتر از اين كه ذكرش برفت: مِنَ النِّساءِ وَ الْبَنِينَ‏- تا به آخر آيت. لِلَّذِينَ اتَّقَوْا، براى متّقيان و پرهيزگاران‏ «1» خدا ترسان. عِنْدَ رَبِّهِمْ‏، بنزديك خداى ايشان- جلّ جلاله و عمّ نواله‏ «2» وَ جَنَّاتٌ تَجْرِي‏، بوستانها «3» كه در زير آن جويها مى‏رود، يعنى در زير درختان آن جويها «4» مى‏رود.

در خبر چنين است كه: جويهاى بهشت، تجرى في عين في غير اخاديد من الارض، در شكافته زمين نرود «5» بل روى زمين رود و متفرّق نشود. اوّل گفت جايى كه مرجع ايشان بود بوستانهاى پر درخت است كه سايه آن زمين بپوشد. آنگه گفت:

در زير درختهايش‏ «6» آب‏ «7» روان است كه از جمله متنزّهات‏ «8» دنيا كه چشم را سود دارد و روح را راحت بود، سبزى‏ « «9»» بود و آب روان، آنگه سبزى‏ «10» نباشد بى ثمره از انواع ميوه‏ها «11» در او باشد، آنگه نزديك باشد تا تو را رنج نرسد. قُطُوفُها دانِيَةٌ «12»، آنگه به خوف انقطاع منغّص نبود. خالِدِينَ فِيها، در آن جا هميشه باشند، اين لذّت چشم است ديگر چه باشد ايشان را؟ وَ أَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ، زنانى كه جفت ايشان باشند «13»، جفت گفت تا فايده سازگارى دهد. آنگه گفت نه چون زنان دنيا باشند در بند اعذار «14»، بل‏ «15» مطهّر «16» باشند از بول و غايط و حيض و استحاضه و نفاس. آنگه آنچه بهتر «17» از اين همه باشد خشنودى خداى باشد كه خداى از ايشان خشنود باشد و ايشان‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). مب، مر+ و.

(2). مج، وز: عبارت «عند ربهم ... و عم نواله» را ندارد.

(3). مج، وز: آج، لب، فق: بوستانهاى.

(4). مب+ كه.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن    ج‏4    220

(5). لب: رود، فق، مب: برود.

(6). مج، وز: درختانش.

(7). مج، وز: آبها.

(8). وز، مب: منزّهات، لب، فق، مر: منسرحات.

(10- 9). مر: سبزه.

(11). اساس و همه نسخه بدلها: ميوها/ ميوه‏ها.

(12). سوره حاقّة (69) آيه 23.

(13). فق: زنانى باشند.

(14). مج، وز: اعزار.

(15). مر: بلكه.

(16). لب: مطهّره.

(17). مج، وز: به.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن، ج‏4، ص: 216

از خداى- رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ‏ «1». جمله قرّاء «رضوان» خوانند بكسر الرّاء، مگر ابو بكر عن عاصم كه او به ضم «را» خواند در همه قرآن و آن لغت قيس عيلان است. و آن دو لغت است: كالعدوان و العدوان و الطّغيان و الطّغيان.

در خبر است از عطاء بن يسار از ابو سعيد خدرىّ كه رسول- عليه السلام- گفت، خداى تعالى اهل بهشت را گويد: اى اهل بهشت! ايشان گويند:

لبيك ربنا و سعديك و الخير في يديك فيقول هل رضيتم‏

، راضى شديد از من؟ گويند: بار خدايا! چگونه راضى نشويم و تو ما را آن دادى كه كس را ندادى. حق تعالى گويد:

من شما را از اين بهتر و فاضلتر بدهم. ايشان گويند: خدايا! به از اين چه باشد؟

گويد: خشنودى من چنان كه با او خشم‏ «2» نباشد هرگز.

گفته‏اند در بهشت چند چيز است به از بهشت: يكى رضاى خداست و يكى خلود بهشت است و يكى جوار محمّد و آل محمّد است.

الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنا، محلّ او شايد كه جر باشد ردّا على قوله: لِلَّذِينَ اتَّقَوْا.

و شايد كه رفع باشد على خبر المبتدا، اى هم الّذين، و اوليتر آن بود كه صفت «للّذين» باشد.

يَقُولُونَ رَبَّنا، آنان كه گويند: بار خداى ما! إِنَّنا آمَنَّا، ايمان كه در دل دارند «3» بر زبان رانند تا هم مؤمن باشند «4» هم مسلمان، كه اسلام به زبان باشد و به انقياد و استسلام. آنگه چشم دارند به آن كه چون قدم در دايره ايمان دارند و دست در رسن معرفت زده باشند و زبان به ثناى او و جوارح به خدمت او در كار دارند «5»، آمرزش او توقّع كنند، از سر آن دليرى گستاخ وار بگويند: فَاغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا، گناهان ما بيامرز، وَ قِنا عَذابَ النَّارِ، و ما را از عذاب دوزخ نگاه دار.

الصَّابِرِينَ‏، محلّ او از اعراب دو وجه را محتمل است: يكى جر، حملا على قوله: لِلَّذِينَ اتَّقَوْا، تا صفت متّقيان باشد كه ذكر ايشان برفت. و وجهى ديگر نصب، على المدح، كانّه تعالى ابهم ثمّ فسر، فقال «الصّابرين» على تقدير اعنى الصّابرين.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). سوره مائده (5) آيه 119 و هفت مورد ديگر.

(2). مج، وز: ما آن چشم.

(3). آج+ و.

(4). مج، وز: باشد.

(5). مج، وز+ و.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن، ج‏4، ص: 217

و «صبر» حبس نفس باشد، على ما يكره. و صبر از سه گونه بود: صبر بر طاعت، و صبر از معصيت و صبر بر مصيبت.

اما صبر بر طاعت آن بود كه خويشتن به بند او بسته دارد اوقات نماز را مراقبت كند و روزه فريضه و سنّت را به صبر و احتمال مشقّت تلقّى كند و بر زكات و حجّ و جهاد، نفس‏ « «1»» موطّن كند و از معاصى خويشتن‏ «2» باز گيرد و چون مصيبتى رسد او را بگويد كه: إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ‏ «3» تا از جمله صابران باشد. وَ الصَّادِقِينَ‏، اوّل صدقى كه باشد «4» او را صدق ايمان باشد، مصدّق باشد خداى را، تا آن جا كه گويد: رَبَّنا إِنَّنا آمَنَّا ...، در اين گفتار «5» صادق باشد. آنگه احتراز كند از آن كه در گفتار او تفاوت و كما بيش‏ «6» رود، كه در خبر است كه چون مرد يك بار و دو بار [راست بگويد] «7» به راست گفتن معروف شود،

حتى يكتب عند الله صديقا

، تا بنزديك خداى تعالى نام او را در جريده صدّيقان بنويسند. و چون يك دو بار دروغ بگويد، عادت شود او را تا بنزديك خداى تعالى او را از جمله كذّابان بنويسند.

قتاده گفت: صدقت نيّاتهم و استقامت قلوبهم و السنتهم، فصدقوا في السرّ و العلانية، گفت: نيّت ايشان راست باشد، و دلهاشان مستقيم باشد، و زبانهاشان لا جرم در سرّ و علانيه صادق باشند «8»، در دل با خداى راست گويند «9» و در ظاهر به زبان با خلقان راست گويند و راست روند و راست باشند، هيچ كژى‏ «10» در گفتار و كردار به اقوال و اعمال خود راه ندهند «11».

وَ الْقانِتِينَ‏، مطيعان باشند و نماز كنندگان. و اختلاف اقوال در «قانت» گفته شد في قوله: وَ قُومُوا لِلَّهِ قانِتِينَ‏ «12» و المنفقين، اموالهم في طاعة اللّه، و مالهاى خود نفقه كنند در راه خداى.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(2- 1). مب+ را.

(3). سوره بقره (2) آيه 156.

(4). وز: بايد.

(5). لب+ و.

(6). اساس كه نو نويس است: تفاوتى كما بيش، با توجّه به ضبط مج و وز تصحيح شد.

(7). اساس و مج و وز: افتادگى دارد، از دب افزوده شد.

(8). مب: با راست باشد.

(9). مج، وز: باشند.

(10). مر: كجى.

(11). اساس كه نو نويس است: ندهد، با توجّه به مج و وز تصحيح شد.

(12). سوره بقره (2) آيه 238.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن، ج‏4، ص: 218

در خبر است كه رسول- صلى اللّه عليه و آله‏ «1»- گفت:

ما طلعت شمس قطّ الّا بجنبيها الملكان يقولان: اللّهم اعط كلّ منفق خلفا و كلّ ممسك تلفا،

هيچ روز آفتاب بر نيايد و الّا بر پهلوهاى‏ «2» او دو فرشته باشند، مى‏گويند: بار خدايا! هر نفقه كننده‏اى را عوض بده و هر باز دارنده‏اى [را] «3» تلف و هلاك مال.

الْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحارِ، و به وقت سحر استغفار كنند.

مجاهد و قتاده و ضحّاك و كلبى گفتند: نماز كنندگان باشند، يعنى نماز شب كنان، بيانش قوله تعالى: كانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ ما يَهْجَعُونَ، وَ بِالْأَسْحارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ‏ «4»، زيد بن اسلم گفت: آنان باشند كه نماز بامداد به اوّل وقت، چون صبح دوم‏ «5» باشد، بگذارند «6».

ابن كيسان گفت: آنان باشند كه نماز بامداد به جماعت كنند. حسن بصرى گفت: در شب نماز كنند تا به وقت سحر، آنگه در وقت سحر به استغفار مشغول باشند.

راوى خبر گويد كه: عبد اللّه عمر همه شب نماز كردى، آنگه گفتى: اى نافع! وقت سحر هست؟ گفتى: نه. با سر نماز شدى، تا آنگه كه گفتى: وقت سحر است، به استغفار مشغول شدى تا صبح بر آمدن. آنگه نماز بامداد كردى.

ابراهيم بن خاطب گفت: در مسجد رسول- صلّى اللّه عليه و آله‏ «7»- نماز مى‏كردم، از گوشه مسجد آوازى شنيدم كه [مى‏] «8» گفت: رب امرتني فأطعتك و هذا سحر فاغفر لي، بار خدايا مرا امر كردى طاعت داشتم، و اين وقت سحر است، اگر از كرم روى‏ «9» دارد مرا بيامرز، گفت: نگا كردم عبد اللّه مسعود بود.

انس مالك روايت كند كه، رسول- صلى اللّه عليه و آله- گفت خداى تعالى‏ «10»

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). مج، وز، دب، آج، لب، فق: عليه السلام.

(2). مر: پهلوى.

(3). اساس: ندارد، به قياس با مج و ديگر نسخه بدلها، افزوده شد.

(4). سوره ذاريات (51) آيات 16 و 17.

(5). فق: صادق.

(6). كذا در اساس و همه نسخه بدلها، با همين املا.

(7). مج، وز، آج، لب، فق: عليه السلام.

(8). اساس، مب، مر: ندارد، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها افزوده شد.

(9). اساس، فق، مب، مر: روا، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(10). مب+ مى.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن، ج‏4، ص: 219

گويد: من همّت كنم به عذاب اهل زمين، چون به عمارت كنندگان خانه خودم نگرم، و نماز شب كنندگان، و آنان كه با يكديگر براى من دوستى كنند، و آنان كه در وقت سحر استغفار كنند، عذاب [از] «1» اهل زمين بردارم.

امّ سعد روايت كند كه رسول- عليه السلام‏ «2»- گفت: خداى تعالى سه آواز دوست دارد: آواز خروس‏ «3»، و آواز آن كس كه قرآن خواند، و آواز آنان كه در وقت سحر استغفار كنند.

در خبر هست‏ «4» كه داود- عليه السلام- از جبرئيل- عليه السلام- پرسيد كه: كدام وقت فاضلتر است؟ گفت: ندانم، الّا آن است كه وقت سحر عرش خداى تعالى بجنبد.

سفيان ثورى گفت: خداى‏ «5» را- جلّ جلاله- بادى است كه آن را باد صبحى گويند [كه‏] «6» وقت سحر بجهد، و ذكر و «7» استغفار ذاكران و مستغفران به خداى‏ «8» بردارد.

و هم سفيان ثورى گفت: چون نيمه اوّل باشد از شب، منادى ندا كند « «9»»: اين القانتون؟ جماعتى برخيزند و نماز كنند، چندان كه خداى خواهد. چون نيمه [شب‏] «10» باشد، منادى ندا كنند كه: اين المستغفرون، [403- پ‏] كجااند ذاكران‏ «11»؟ برخيزند و نماز كنند. چون وقت سحر باشد ندا كنند كه: اين المستغفرون، [403- پ‏] كجااند استغفار كنندگان؟ ايشان برخيزند و استغفار كنند. چون صبح بر آيد، ندا كنند كه: اين الغافلون، غافلان كجااند؟ بر خيزند چنان كه مردگان از گورها برخيزند.

در جمله وصاياى لقمان‏ «12» پسرش را، وصيّت كرد كه: اى پسر! نبايد كه خروس‏ «13»

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). اساس كه نو نويس است: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد.

(2). اساس: ص، با توجّه به مج، وز تصحيح شد.

(3). وز: خروه يعنى خروس.

(4). اساس: خبرست، با توجّه به مج، وز تصحيح شد.

(5). مج، وز، مب+ تعالى.

(6). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد.

(7). اساس، مب، مر: ذكر او، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(8). مج: خدايى.

(10- 9). اساس كه نو نويس است: منادى كنند، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(11). چاپ شعرانى (2/ 471)+ ايشان.

(12). دب+ كه.

(13). مج، وز: خروه.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن، ج‏4، ص: 220

از تو زيركتر «1» باشد كه‏ «2» به وقت سحر بر خيزد و استغفار كند، و تو خفته باشى.

در تفسير اهل البيت هست‏ «3» كه: آيت در امير المؤمنين على است- عليه السلام.

امّا الصَّابِرِينَ‏ فنظيره في قوله: وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ‏ «4».

و امّا الصَّادِقِينَ‏ فنظيره: وَ الَّذِي جاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ‏ «5».

و امّا الْقانِتِينَ‏ فنظيره في قوله: أَمَّنْ هُوَ قانِتٌ آناءَ اللَّيْلِ ساجِداً وَ قائِماً «6».

و امّا الْمُنْفِقِينَ‏ فنظيره قوله: الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهارِ سِرًّا وَ عَلانِيَةً «7».

و امّا الْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحارِ فنظيره قوله: كانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ ما يَهْجَعُونَ، وَ بِالْأَسْحارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ‏ «8».

و اهل اشارت گفتند «9»: الصَّابِرِينَ‏ فى الاهوال، وَ الصَّادِقِينَ‏ في الاقوال، وَ الْقانِتِينَ‏ فى الاحوال، وَ الْمُنْفِقِينَ‏ للاموال، وَ الْمُسْتَغْفِرِينَ‏ بالاسحار.

قوله تعالى: شَهِدَ اللَّهُ‏- الآيه. بدان كه قرآن اگر چه همه شريف و فاضل است، آياتى است كه شريفتر و پر فضلتر، و خواندن آن را ثواب بيشتر است، منها آية الكرسى، و آية الشّهادة، و آية الملك، و آية السخرة و مانند اين، از آخر سورة البقرة و [آخر] « «10»» سورة آل عمران و [آخر] « «11»» سورة الحشر، و فضل هر يك بر جاى خود بيايد- ان شاء اللّه تعالى.

انس مالك روايت كند از رسول- صلّى اللّه عليه و آله- كه گفت: هر كه او اين آيت برخواند و در آخرش بگويد: و انا على ذلك من الشاهدين، خداى تعالى به عدد هر حرفى فرشته‏اى را بيافريند تا براى او استغفار [مى‏] «12» كنند و آمرزش مى‏خواهند «13» تا به روز قيامت.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). اساس كه نو نويس است: بزرگتر، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(2). همه نسخه بدلها: ندارد.

(3). اساس: است، با توجّه به مج، وز تصحيح شد.

(4). سوره بقرة (2) آيه 177.

(5). سوره زمر (39) آيه 33.

(6). سوره زمر (39) آيه 9.

(7). سوره بقره (2) آيه 274.

(8). سوره ذاريات (51) آيات 16 و 17.

(9). فق: گفته‏اند.

(12- 11- 10). اساس: ندارد، با توجّه به مج، وز افزوده شد.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن    ج‏4    224

(13). مج، وز، فق: استغفار مى‏كند و آمرزش مى‏خواهد.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن، ج‏4، ص: 221

خبرى ديگر در فضل اين آيت‏ «1»، رسول- عليه السلام‏ «2»- گفت: هر كه اين آيت بخواند خداى تعالى هشت در بهشت بر روى‏ «3» او بگشايد و هفت در دوزخ به روى او در بندد «4».

خبر سيم‏ «5» در فضل اين آيت، رسول- عليه السلام- گويد: شب معراج كه مرا به آسمان بردند، مردى را ديدم كه‏ «6» هشت در بهشت به‏ «7» روى او بسته، چون باز گرديدم [هشت‏] «8» در بهشت ديدم بر روى او گشاده، جبرئيل را گفتم: سبب چيست؟

گفت: تا تو برفتى، او شَهِدَ اللَّهُ‏ بر خواند «9»، خداى تعالى درهاى بهشت بر روى او بگشاد به بركت خواندن اين آيت‏ «10».

خبر چهارم، ابو غالب القطان گفت: آمدم به كوفه‏ «11» به تجارت، در همسايگى اعمش فرود آمدم‏ «12»، در آخر شب اين آيت مى‏خواند [و باز پس مى‏خواند] «13» و در آخرش مى‏گفت: و انا اشهد بما شهد اللّه تعالى به و استودع اللّه هذه الشّهادة و هى لي عند اللّه وديعة حتى يؤديّها الىّ في‏ «14» القيامة.

با خويش‏ «15» گفتم: همانا چيزى شنيده باشد در اين آيت‏ «16». ديگر «17» روز پيش او رفتم‏ «18» او را گفتم: دوش آية الشّهادة مى‏خواندى و در آخر او كلماتى مى‏گفتى، در آن چيزى شنيده‏اى؟ گفت: بلى. گفتم: مرا روايت كنى‏ «19». گفت: نكنم تا يك‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). اساس كه نو نويس است+ حضرت، با توجّه به مج، وز زايد مى‏نمايد.

(2). اساس كه نو نويس است: ص، با توجّه به مج، وز تصحيح شد.

(3). مج، وز، دب، آج، لب: ندارد، مر: بروى.

(4). مج، وز، دب: دوزخ بر او بندد.

(5). مج، وز، آج، لب: سه‏ام.

(6). مج، وز، دب، آج، لب، فق: ندارد.

(7). مب: در.

(8). اساس، مب، مر: ندارد، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها افزوده شد.

(9). اساس، دب، آج، لب، فق، مب، مر: مى‏خواند، با توجّه به مج، وز تصحيح شد.

(10). دب، آج، لب، فق، مب، مر: به بركت خواندن شهد اللّه، مج، وز: ندارد.

(11). همه نسخه بدلها: به كوفه آمدم.

(12). وز: فرود آمديم.

(13). اساس، وز، مر: ندارد، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها افزوده شد.

(14). آج+ يوم.

(15). همه نسخه بدلها: خويشتن.

(16). همه نسخه بدلها: ندارد.

(17). مج، وز: بر دگر، ديگر نسخه بدلها: بر ديگر.

(18). مج، وز+ و.

(19). همه نسخه بدلها: كن.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن، ج‏4، ص: 222

سال خدمت در سراى من نكنى، و من كارهاى خود تمام كرده بودم و بر سر راه بودم، بارها بگشادم و مقام كردم يك سال، چون سال سر آمد «1»، گفتم: يا «2» شيخ! سال تمام شد، گفت: حدّثنى‏ «3» ابو وائل عن عبد اللّه بن مسعود انّه قال سمعت النّبىّ- عليه السلام‏ « «4»»- گفت: از پيغامبر «5» شنيدم كه گفت: هر كه اين آيت [404- ر] بخواند و از پى او اين كلمات بگويد، حق تعالى گويد:

عبدي وفيت بعهدي و اديت الى امانتي و هى التوحيد و انا اولى من وفى بالعهد افتحوا له ابواب الجنان فيدخلها من ايها شاء

، بنده من! به عهد من وفا كردى و امانت من ادا كردى، و آن توحيد است، و من اوليتر كه به عهد خود وفا كنم. ملائكتى‏ «6»، فرشتگان من! درهاى بهشت بر او بگشاييد «7» تا از هر درى كه خواهد در بهشت شود.

خبر پنجم در فضل اين آيت، رسول- عليه السلام‏ « «8»»- گفت: هر كه اين آيت بخواند در ميانه شب، آواز او حجابها مى‏درد و آسمانها مى‏برد تا به زير عرش رسد، آنگه حق تعالى بفرمايد تا اين آيت در صحيفه عمل او بنويسند، در ميان طاعات‏ «9» او همچنان تابد كه ماه در ميان ستارگان.

خبر ششم، رسول- عليه السلام‏ «10»- گفت: دو فرشته‏ «11» در هوا به يكديگر رسيدند، يكى ديگرى‏ «12» را گفت: از كجا مى‏آيى؟ گفت‏ «13»: از [بر] « «14»» بنده عاصى، كه امروز همه [روز] « «15»» معصيت مى‏كرد [و] «16» خداى را مى‏آزرد «17»، و اينك ديوان عمل او سياه به‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). مج، وز، دب، آج، لب، فق: بر آمد.

(2). همه نسخه بدلها: اى.

(3). اساس، دب، فق، مب، مر: حديث، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(10- 8- 4). اساس: ص، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(5). اساس كه نو نويس است: از حضرت رسول ص، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(6). دب، آج، لب، فق+ و.

(7). مج، وز، دب، آج، لب، فق: بگشاى/ بگشايى بگشاييد.

(9). اساس، مب، مر: طاعت، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(11). دب: فرشته.

(12). مج، وز، دب، آج، لب، فق: ديگر.

(13). اساس كه نو نويس است: كه، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(16- 15- 14). اساس: ندارد، با توجّه به مج و ديگر نسخه بدلها افزوده شد.

(17). مب: مى‏آزردانيد.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن، ج‏4، ص: 223

گناه تا «1» آسمان مى‏برم. آن‏ «2» فرشته ديگر «3» گفت: و عجب آن است كه من براتى به نام او از آتش دوزخ به زمين مى‏برم! اين فرشته بعجب‏ «4» بماند و گفت: چرا چنين آمد! گفت: چون تو بيامدى، او «5» «آية الشّهادة» بخواهد، خداى تعالى گفت: من گناه [و] « «6»» معصيتش در كار ايمان و معرفتش كردم.

خبر هفتم، در خبر هست‏ «7» كه خداى در بعضى كتب انزله كرد كه‏ «8»: اى بنده [من‏] «9»! مرا بنزديك تو سرّى است، و تو را بنزديك من سرّى، سرّ من به نزديك تو توحيد من است، و سرّ تو بنزديك من گناهان و معاصى تو است، چون سرّ من نگاه داشتى و ضايع نكردى، من اوليتر «10» كه سرّ تو پوشيده دارم و كس را بر آن اطّلاع ندهم.

خبر هشتم آن است كه، روايت كردند كه روزى واعظى بر منبر مى‏گفت‏ «11»: هر كس‏ «12» اين آيت بخواهد، خداى تعالى او را هزار حسنه بنويسد و هزار سيّئه بسترد [404- پ‏] و هزار درجه برفيع‏ «13» كند. بعضى حاضران را عجب آمد. آن شب بخفت، در خواب ديد كه قايلى او را گفت: ياد دارى كه غريمان بر تو جمع شدند و تو چيزى نداشتى كه به ايشان دهى؟ بيتى چند گفتى موسى حازم را، در او گفتى.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اتوني جميعا يطلبون حقوقهم‏ |  | فمنّينهم ما عند موسى بن‏ «14» حازم‏ |
|  |  |  |

او تو را گفت: و امت چند است؟ گفتى: سى هزار دينار. گفت: من مى‏دهم، از آن عجب نداشتى، از اين عجب مى‏دارى! مرد از خواب در آمد و توبه كرد و پشيمان شد.

خبر نهم، در خبر مى‏آيد كه هر كس كه او گويد:

اللّهم انّي اشهدك و اشهد ملائكتك و حملة عرشك و سكّان سماواتك و جميع خلقك بأنّي اشهد ان لا اله الّا

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). مج، وز: به، فق، مر: با.

(2). همه نسخه بدلها بجز مب، مر: اين.

(3). همه نسخه بدلها بجز مب، مر: ندارد.

(4). اساس: متعجّب، با توجّه به مج، وز تصحيح شد.

(5). مج، وز، دب، لب: و.

(9- 6). اساس: ندارد، از مج افزوده شد.

(7). اساس: است، با توجّه به مج، وز تصحيح شد.

(8). مج: انزله هست كه.

(10). مب: اوليترم، مر: اولى‏ام.

(11). مج، وز، دب، منبرى گفت، فق: بر بالاى منبر مى‏گفت.

(12). مب، وز+ كه.

(13). دب، فق: ترفّع، آج، لب، مر: ترفيع.

(14). اساس: موسى اين.

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن، ج‏4، ص: 224

انت و انّ محمّدا عبدك و رسولك و انّ الأنبياء قد بلّغوا و نصحوا،

چهار بار اين كلمات بخواند، خداى تعالى او را براتى‏ «1» از دوزخ بنويسد.

خبر دهم در فضل اين آيت، در خبر مى‏آيد كه: مردى برنا بيامد- چنان كه عادت زور آزمايان باشد- هفت سنگ‏ «2» سنگى‏ «3» بر گرفت و بيفراشت و بينداخت، با هر يك بگفت: اشهد يا حجر انّى اشهد ان لا اله الّا اللّه. چون شب در آمد بخفت، در خواب ديد كه قيامت برخاسته است، و خلقان را در صعيد سياست بداشته‏اند، و حساب ايشان مى‏كنند. نامه او به دست او دادند و حساب او بر آوردند، سيّآتش به حسنات‏ «4» بيفزود. او را سوى دوزخ بردند، چون به در دوزخ بردند او را، كوهى عظيم بيامد و حايل شد. به درى ديگرش بردند، كوهى ديگر بيامد و حايل شد، تا همچونين‏ «5» به هفت در دوزخ بگردانيدند او را، هر جايى كوهى منع كردى، خزنه دوزخ گفتند:

روض الجنان و روح الجنان فى تفسيرالقرآن    ج‏4    224

شما را با اين بنده چيست؟ گفتند: اين مرد ما را گواه كرد بر آن كه خداى يكى است، ما «6» رها نكنيم كه او را به دوزخ برند.

اين جا اشارتى است، و آن آن است كه: اگر مردى سنگى را گواه كرد «7» بر آن كه خداى يكى است، به وقت حاجت گواى‏ «8» باز نگرفت‏ «9» و رها نكرد كه او را به دوزخ برند، هفتاد سال است تا خداى را گواه مى‏كنى بر توحيد او، گمان برى كه به وقت درماندگى رهات كند! قوله: شَهِدَ اللَّهُ‏، كلبى گفت سبب نزول آيت آن بود كه: دو حبر از احبار شام به‏ «10» مدينه آمدند، با يكديگر گفتند: نيك ماند اين مدينه به مهاجر پيغامبر آخر زمان.

چون به مسجد در آمدند و رسول را- عليه السلام- بديدند او را به صفات و علامات بشناختند، گفتند: يا محمّد! ما را مسأله‏اى هست، اگر جواب دهى ايمان آريم.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_  
(1). دب+ اين جا، آج، لب: بنجات.

(2). مج، وز: ندارد.

(3). آج: سنگين.

(4). دب، آج، لب، فق، مب، مر: حسناتش.

(5). همه نسخه بدلها: همچنين.

(6). آج، لب، فق، مب+ كه كوهها هستيم، مر+ كه كوههاييم.

(7). همه نسخه بدلها: گواه گيرد.

(8). همه نسخه بدلها: گواهى.

(9). مج، وز، دب، لب: باز بگرفت.

(10). دب، آج، لب: با.